چاشنی زندگی ما

منوچهر جمالی

Kurmali Press

ISBN 1 899167 38 2

ژانویه 2012

پایان این کتاب
آغاز این کتابست

درفرهنگ ایران، انسان نمیخواست ، به زندگی معنی بدهد یا برای آن غایت معین کند ، بلکه میخواست ، زندگیش بامزه یا با چاشنی باشد ، تا بتواند این چاشنی ناپیدا راهمیشه بچشد

هررگ این رباب را، ناله نو، نوای نو
تا زنواش پی برد، دل که کجاش میزنم
دردل هرفغان او، چاشنئی سرشته ام
تا نبری گمان که من ، سهووخطاش میزنم
سخت، لطیف میزنم، دیده بدان نمیرسد
دل که هوای ما کند، همچو هواش میزنم
****

عشق، شیرینی جانست، همه چاشنیست
چاشنی ومزه را، صورت ورنگی نبود
عشق، شاخیست زدریا که درآید دردل
جای دریا وگهر، سینه تنگی نبود
مولوی بلخی

من با خدایم که «گـُلچهـره» نام دارد
شرط می بندم که کدام میتوانیم بهتر و بیشتر بخندیم
امـروز گـرو بندم با آن بُت شکـرّخا
من خوشتر میخندم، یا آن لب چون حلوا
من، نیم دهان دارم، آخر چه قدر خنـدم
او همچو درختِ گل، خنده است زسرتاپا
او که «گل چهره = تخم گل» باشد، و «خوشه ِ تخم گلها» ست، همان «ارتا» هست که تخمش، آتش جان من و هر انسانی هست
در فرهنگ ایران، خدا و انسان، دو هستیِ خندان باهم هستند

نسیم بهاری، در همه تخمهائی که در خاکِ تاریک، پنهان و پوشیده اند، انقلاب برپا میکند و سبز و رنگارنگ، پدیدار میشوند ولی تخم هائی که از اسلام سوخته شده اند، با وزش نسیم هیچ بهاری نخواهند شکفت. انقلاب بهاری نمیتواند هیچگاه، بذرهای سوخته از اسلام را روُ یا سازد.

هر قدرتمندی، تنها خود را سزا و ارپرستش میداند و میکوشد که همه، منحصرا او را بپرستند. از این رو هیچکس جزا و، حق، خود پرستی ندارد. بدینسان، خود پرستی را در همه جز خود، بشدت می نکوهد و زشت میسازد و بزرگترین جرم و گناه میداند. پس باید برای نابود ساختن قدرت و انحصار قدرت در اجتماع، هر کسی خود را بپرستد تا این انحصار را در هم شکند. ما باید خود پرستی را در جامعه، کار نیک و هنر و حق مسلم هر انسانی بشماریم، چون در هرکسی، خدا یا حقیقت یا اصل، نهفته هست که پرستیدنیست و با جستن آن هست که خود را می یابد. روزی که ملت ایران بخواهد ریشه استبداد را برای همیشه از بن بکند، باید از اینجا شروع کند که دست از پرستیدن الله بکشد، چون سرچشمه قدرت استبدادی، الله میباشد که بزرگترین خودپرست هست.

هر چشمی، بسیار چیزها را می بیند و بسیاری چیزها را نمی بیند. علت آنکه چیزهائی را نمی بیند، بیصداقتی اوست، و علت آنکه چیزهائی را می بیند، صداقت اوست. از دروغهای هر کسی، میتوان مقدار کوری چشم او را شناخت و از راستیهای هر کسی، میتوان قوّه بینائی چشم او را شناخت. هر دروغگوئی، میانگارد که از دیگران، حقیقت را میپوشاند، ولی نمیداند که در دروغگوئیش، به ناتوانی خود در دیدن حقیقت، اعتراف میکند.

آنکه جامه اندیشه های کهنه و عاریتی برتن دارد و از برهنه شدن میترسد، آنچه هم از نومیاندیشد، کهنه پوش و واپسمانده است، چون روشنی تجربیات تازه وزنده، به تن و جان او نمیرسند. از اندیشیدن، تا «اندیشیدن آزاد»، فاصله بسیارهست. برای «اندیشیدن آزاد»، باید جامه اندیشه های کهنه و عاریتی را از تن و جان و خرد کند و دورانداخت و برهنه شد، تا روشنی تجربیات تازه و زنده، مستقیما و بیواسطه به حواس و خرد و جان برسد.

هر کشاورزی میداند که حقیقت هرتخمی، در درون آن تخم (= هاگ = حق) پوشیده و نهفته است، و باید آن را در خاک تیره نهفت، تا دررو‌ئیدن، «حقیقت» نهفته در تخم (= هاگ = حق) پدیدارشود. از این رو در عربی به کشاورز، «کافر» میگفتند. حقیقت هر چیزی و حقیقت انسان نیز، درون خود آنها نهفته است و فقط باید آنرا رویانید و زایانید. درست این «کافر» هست که به حقیقت چیزها پی میبرد. ولی محمد فقط از کار کشاورز (= کافر)، فقط بخش پوشاندن و نهفت تخم را میدید، و غایت آن پوشاندن را که پیدایش حقیقتست نمیدید. از این رو پوشاننده حقیقت خودش را، کافرخواند. چون او حق و حقیقت را فراسوی گیتی وانسانها میدانست. ولی ما همه کافریم، چون حقیقت را درون انسان و درون گیتی میدانیم و آنرا چون کشاورز (کافر)، از تاریکی بیرون میآوریم.

این گفته که هر درختی را از میوه اش میتوان شناخت و درباره آن داوری کرد، در مورد مکاتب فلسفی و ایدئولوژیها و مذاهب و عقاید، نمیتوان بکاربست. چون هر درختی، فقط یک گونه میوه دارد، ولی هر اندیشه و آموزه و عقیده ای در زمان، میوه های گوناگون و متضاد میآورند. آنانکه درختان ایدئولوژیها و مذاهب و مکاتب فلسفی را میکارند، تنها به امید محصول و میوهِ نیکش هستند و پیش بینی پیدایش محصولات دیگر در موقعیت های دیگر، بر ایشان غیر مقدوراست.

کار فلسفه، زایانیدن حقیقت از مردمست، نه آموختن حقیقت به مردم و تحمیل حقیقت خود به مردم. چه با آموزاندن حقیقت به مردم و تحمیل آن به مردم، مردمان، سترون ساخته میشوند. فلسفه نباید خود را جانشین دین و شریعت و ایدئولوژی سازد، که گوهرشان سترون سازیست. فلسفه باید گوهر زاینده انسانها را، برغم سترون سازان، از سر برانگیزد.

سوسیالیسم ولیبرالیسم و سکولاریسم و مدرنیسم و پُست مدرنیسم و دموکراسی و حقوق بشر و قانون ... ، همه تا موقعی ارزش دارند که برآیندهای «منش مردمی» و «جوشان از منش مردمی» باشند.

بنیاد روشنفکری اینست که انسان آگاه باشد که همیشه دچار اشتباه میشود. اشتباه کردن ، پیایندآنست که دو چیز در زندگی، شبیه همند. حقیقت و باطل، راست و دروغ، خوب وبد، شبیه هم میشوند. هیچ دروغی نیست که خودش را بلافاصله شبیه راست نسازد. هیچ حقیقتی نیست که بلافاصله در کنارش «شبه حقیقت» سبز نشود. هیچ آزادی نیست که شبه آزادی، با آن سبزنشود. شبه حقیقت و شبه آزادی و شبه راستی را هیچگاه نمیشود از پیدایش حقیقت و آزادی و راستی، جدا ساخت. پیدایش حقیقت و آزادی و راستی، برای انسان، آذرخشی و ناگهانی و آنیست، ولی حقیقت و آزادی و

راستی، همیشه، «وسیله اغراض قدرتخواهان و منفعت جویان» میگردد، و مارا گرفتار اشتباه میکند. اینست که انسان، فقط ناگهانی و بیگاه، آذر خشگونه میتواند بیدار شود، و خود را از این «مشابه ها» نجات بدهد. ما همیشه در اجتماع، در دام شبه حقیقتی زندگی میکنیم که بوسیله قدرتخواهان و منفعت جویان ساخته شده اند. آزادی، پیایند بینشها و روشنیهای آذرخشگونه در اجتماعست که هنوز ندرخشیده، از قدرتخواهان و منفعت جویان، تاریک ساخته میشوند. و أخوند و کشیش و هاخام و موبد، خطر ناکترین قدرتخواهان هستند که خودرا برضد قدرت مینمایند. روشنفکری، بیداربودن انسان در برابر این شباهتهاست.

روزگاری که خدا، خوشه ای بود و تخمهایش، جان انسانها بودند، انسان می بایست خدا بشود، تاخود بشود، و تا خدا نمیشد، دوست خود نمیشد. سپس الاهان قدرت آمدند و خواستند انسان راعبد خود سازند، و از آن روز هست که تنهاراه خودشدن و انسان شدن و آزادشدن و دوست شدن ،غلبه کردن برالاهان قدرت، در خود و در اجتماع و در سیاست و در قانون و در سراسر گستره های زندگیست، ولی غالب شدن برالاهان قدرت، انسان را تبدیل به اژدها میکند، چون کسی اژدها را میکشد که بزرگتر از اژدها یا الاه قدرت شده باشد. و این مسئله بنیادی غرب هست که نمیتواند از آن رهائی یابد.

حافظ میگوید که ستمگری را همه میدانند، ولی تومهرورزی را بیاموز. توپهلوان باش چون پهلوان، کسیست که کارهای دشواری را میکند که دیگران از عهده اش برنمیآیند. ولی چرا همه، ستمگری را میدانند و از عهده مهرورزی برنمیآیند؟ چون برای یاد گرفتن مهرورزی، نیاز به تغییر دادن تصویر خدای خودهست، و تغییر تصویر خدای خود، نیاز به تغییر تصویر انسانست ،و کسی میتواند تصویر انسان را تغییر بدهد، که میتواند خود را تغییر بدهد. ولی ستمگری با این شروع میشود که کسی عاجز از تغییرخودش هست و بجای تغییر دادن خود ، میکوشد که دیگران را به تصویری که میخواهد در آورد و برای اجرای این کار، خدائی را خلق میکند که همه

را بدین تصویر، میخواهد در آورد. از این رو فرهنگ ایران برآن بود که : زنیر و بود مرد را راستی.

فرهنگ چیست؟ واژه فرهنگ، در اصل فرا+سنگ = fra-thang میباشد. پسوند آن «سنگ» است. حرف th انگلیسی یا تتای یونانی که در اوستا نیز همانندش هست، سپس به شکلهای «س» یا «ز» یا «ت» یا «ه» در آمده است. هم سنگ و سنج و هم زنگ و زنج و هم تنگ و هم «هنج» و هم «هنگ» و هم«سه» و هم «سی» .... همه تلفظ های گوناگون یک مفهوم هستند. این واژه، بیان اصل پیوند نرینه با مادینه در یک چیز، یا بطور کلی اصل مهر و عشق و دوستی و پیوند بوده است که سرچشمه آفرینندگیست. هم «اصل پیوند» و هم «اصل آفرینندگی» دو رویه یک پدیده اند. از این رو «فرسنگ» به معنای «فاصله» نبوده است، بلکه به معنای «نقطه پیوند دو راه باهم» بوده است. از این رو نیز «فرهنگ» به «کاریز یا سرچشمه زاینده آب» میگفتند. زنگ، مرکب از دو بخش به هم چسبیده است. از این رو به روشنی ماه نیز، زنگ میگفتند، چون روشنی ماه، بیان عشق است. از این رو به رنگ سبز، که رنگ عشق و نو آفرینیست، زنگار میگفتند. مثلا سیمرغ (سی+ مرغ)، به معنای مرغ سنگ = مرغ مهر و اصل از نو آفرینیست.

در فحاشی، برای تحقیر و زشت و نجس ساختن کسی، به او، پدر سگ یا مادر سگ میگویند. و با این فحش، ناآگانه، عشق و مهر و دوستی و وفا را در اجتماع، خواروبی ارزش و ضد ارزش میسازند. ایرانیان، بدین علت نام این جاندار را، «سگ» گذاشته اند، چون سگ، مخفف واژهِ «سنگ» است که به معنای عشق و مهر و دوستی و وفابوده است. سَگ و سَک و سَخ، مخفف واژه «سنگ» میباشند. پیشوند واژهِ سخن (سَخ+وَن)، و پیشوند واژه سگالیدن که به معنای اندیشیدنست، همین واژه است. چون سخن، انسانها را بهم می پیوند، و در سکالیدن، تجربیات باهم ترکیب میگردند. در پهلوی به آسمان، سگ = سک یا آس میگویند که به معنای

سنگست. چون آسمان، جایگاه عشق و مهرشمرده میشد. ما با نجس شمردن و تحقیر و آزردن سگ، نا آگاهانه، اصل عشق و دوستی و وفا را در اجتماع، پایمال میکنیم.

کمال، تکامل ندارد. الله و معلوماتش، تکامل نمی یابد. الله و اهورامزدای زرتشت و الاهان نوری، همه کاملند. روشنیشان و علمشان در کمال هست، یعنی تغییر و تحول ندارند. روشنی بیکران و علم جامع و همه دانی ،با حقیقت ساکن و بیحرکت کار دارد. از اینرو ، برای آنها، آنچه حرکت نمیکند، حقیقت و سعادت شمرده میشود. طبعا خورشدی که همیشه یکسان روشن و همیشه در میان آسمان میایستد، نماد آنهاست. در فرهنگ ایران، حقیقت، همیشه در تحولست. از اینرو، شیرابه روان یا دریای مواجست، و همیشه تازه (از تاختن = روان و مواج بودن) است. حقیقت در فرهنگ ایران، شیرابه روان در هر پدیده ایست، نه جوهر و ذاتِ ساکن و لایتغیر. طبعا «جستجو کردن مداوم»، متناظر با تحول یابی این شیرابه روانست.

تفکر فلسفی، روند همیشگی گسستن از عقیده و ایمان، برای یافتن آزادی در نوآوری اندیشه ایست که زندگی را در گیتی بهتر میکند. تفکر فلسفی، نه تنها از ایمان به دین و ایدئولوژی میگسلد، بلکه از ایمان به هر فلسفه و علمی نیز میگسلد. در گسستن، که نیاز به جسارت و گستاخی دارد، نیروی آفریننده، برای اندیشیدن زندگی نوین میجوشد.

**تفکر فلسفی، آنست که دیدن، خواندن، اندیشیدن، شنیدن، چشیدن، بسودن و حس کردن را تحول به هنر دیدن، هنر خواندن، هنر اندیشدیدن، هنر چشیدن ...
میدهد، انسانی که از دیدن، هنرِدیدن ساخته، از خواندن، هنر خواندن ساخته، از اندیشیدن، هنر اندیشیدن ساخته، از حس کردن، هنر حس کردن ساخته، در می یابد، که بی هنر دیدن، دیدن، ندیدنست، بی هنر اندیشیدن، اندیشیدن، نیندیشیدنست، بی هنر خواندن، خواندن، نخواندنست، بی هنر شنیدن، شنیدن، نشنیدنست، بی هنر حس کردن، حس کردن، حس نکردنست.**

در هر قاضی ئی جلّادی نهفته است. بسیاری در انتقاد، قاضی افکار دیگر و طبعا جلاد افکار دیگر میشوند. جلادِ نهفته در قاضی، با قضاوت از افکار دیگر، لذت نهانی از عذاب دادن دیگران میبرد. همیشه باید در آغاز، فکر دیگری را از آن خود ساخت، تا در قضاوت آن فکر، مزه ِتلخ ِجلّادی خود را چشید.

در فرهنگ ایران، اندیشیدن بدینسان آغاز میشد که انسان در سپیده دم، شیر از پستان ِزنخدای ِمهر، خرّم میمکید، و باده از جام خدای چرخشت، رشنواد (خدای راستی و داوری و ترازو) مینوشید، و این شیر سپید و آن باده سرخ، در دهان و معده، از خدایان خرداد و امر داد، چشیده و گواریده شده و، به جگر، که خانه بهمن، سرچشمه خرد و بزم است، روانه، و تبدیل به خون، یعنی آتش میشد، و ازآنجا به دل که آشیانه سیمرغ (ارد) است رفته، و از دل به مغز که خانه ماه پُر است روانه میگردید، و در مغز، به همه حواس روانه و تبدیل به روشنی خرد میگردید. روشنی اندیشه، آمیزش دو رنگ سپیدی شیر مهر، و سرخی باده ای بود که سرچشمه پیدایش راستی و شادی و جوانمردیست.

همیشه جنایاتی را که رهبران اسلامی میکنند به خود آن رهبران نسبت میدهند و آنان را مجرم اصلی میدانند، و بدین شیوه اسلام را که سرچشمه این جنایاتست، پاک و مقدّس میسازند.

پهلوانان، کارهائی کرده اند و میکنند که تخم پیدایش اندیشه های نوین شده اند و میشوند. فلاسفه، اندیشه هائی کرده اند و میکنند که تخم پیدایش اعمال و اقدامات نوین شده اند و میشوند. آزادی، از چنین تخمهائی روئیده اند و خواهند روئید.

دوستی، دوسیدن است که باهم آمیختن باشد. در فرهنگ ایران، خدا، شیرابه یا اِسانس گیتیست که با خاک میآمیزد، و با خاک باهم دوست میشود، تا باهم بیافرینند. خاک، چیست؟ خاک (خاکینه)، هاگ یا آگ، یعنی تخم است، و انسان نیز تخمیست (مردم = مر + تخم) که خدا که همان حقیقت یا شیرابه هستیست با او میآمیزد، و معرفت و روشنی و شادی و خوبی و زیبائی از آن میبالد.

چرا در فرهنگ ایران، خدا، دوست انسانست، نه حاکم بر انسان. چون آنکه حاکم بر انسانست، انسان، وسیله اوست. او وسیله را قربانی میکند تا از قدرتش کام ببرد. خدا در فرهنگ ایران، دوست انسانست تا با انسان باهم بیافرینند و باهم شادی کنند.

آنکه در هر چیزی، فقط گذر و فنا می بیند، از دیدن تحول در آن، کور و ناتوان میشود. گذر و فنا، سطحیست که ژرفای تحول یابی را میپوشاند و تاریک میسازد. آنگاه، احساس گذر و فنا، او را میآزارد و از آن میهراسد و غایت زندگیش در گیتی، یافتن ثبات و ماندگاری، فراسوی جهان گذرا میشود، تا خود را از ترس ِفنا و گذر، نجات دهد.در فرهنگ ایران، خدا، اصل تحول بود (فروهر = فرا + وَرتَن) و در آغاز به انسان، تحول می یافت، و سپس انسان، در آنچه مرگ مینامند، باز به خدا تحول می یافت. از این رو انسان از مرگ، نمیترسید، و غایت زندگی نیز رسیدن به آخرت نبود.

چرا نام زنخدای ایران، «دین پژوه» بوده است؟ روز پانزدهم یا روز میان هر ماهی، «دی به مهر» است، که به معنای آنست که «دی»، همان «مهر» است. به عبارت دیگر،میان هر ماهی، زنخدای مهر و دوستی و عشق پدیدار میشود که اصل زیبائی و نیکی و بزرگی در همه انسانها و چیزهاست. نام دیگر این روز، نزد ایرانیان، «دین پژوه» بوده است. دین، در فرهنگ ایران، به معنای شریعت و آموزه ای نیست، بلکه به معنای ِ «اصل زیبائی و خوبی و بزرگی و نیرومندی در نهاد ِهر انسانی» است. به

عبارت دیگر، در میان ماه، اصل جستن و پژوهیدن زیبائی و خوبی و بزرگی در خود انسان و در همه انسانهای دیگر، و چیزهاست.

ماه دی یا دسامبر، ماه خرّم وماه بهی نیز نامیده میشده است، چون بـِه وبِهی، نام زنخدای عشق (ونوس = زُهره = افرودیت) یعنی، خرّم و بیدخت و شاده هست. نام دیگراین زنخدا، شـاده و «ژی = جِی»است. نام روز یکم و هشتم این ماهِ دی، هردو، خـرّم (هو + رام = هور + رام) میباشند. این روزها، ملت ایران، «جشن دموکرسی = جشن خرّم» میگرفته است، که جشن تابعیت حکومت از خواست ملت، و انبازی ملت با حکومت باشد، که فراموش ساخته شده است. این تنها ماهی هست که سه روز درماه، با ماه، اقتران میکنند، یعنی سه بار ماه و خورشید، همآغوش هم و جفت هم میشوند، و سه بار جشن عروسی ماه با روز ها گرفته میشوند. این سه روز، عبارتند از روز هشتم، دی به آذر (دی = آذر)، و روز 15 که دی به مهر (دی = مهر) باشد، و روز 23 که روز دی به دین (دی = دین) میباشد. این اصطلاحات به معنای آن بودند که زنخدا «آذر» و زنخدا «مهر» و زنخدا «دین»، و زنخدا «دی»، چهارچهره یک زنخدا هستند. مردم روز هشتم را که دی به مهر باشد (وارمنیها در گذشته، مهرمینامیده اند) غم زدامینامیدند. روز پانزدهم را که دی به مهر باشد (دی= مهر)، دین پژوه مینامیدند، و روز دی به دین (دی= دین) را جانفزایمینامیدند، و روز 24 که «دین» باشد، «بُت فریب» خوانده میشد، که به معنـای آن بود که این خدا، اصل زیبائی در هر انسانی است و، دل همه را با زیبائیش می رباید. این دو روز، که روز 23 و 24 ام ماه باشند، و باهم اینهمانی دارند، زمانِ «زایش خدای عشق و زندگی و شادی» بود ند، و این درست معنـای یلدا (ایل + دا) هست.

بسیاری می پندارند که حقیقت، آن چیزیست که بدان ایمان دارند، ولی وارونه پنداشت آنـها، حقیقت، چیزیست که آنـها را از آن ایمان میگسلد. حقیقت هیچگاه دربند کسی و ایمانی نمی ماند. بستن خود به حقیقت در ایمان، حقیقت را دربند و ثابت و ساکن

نمیکند. از این رو حقیقت همیشه ایمان را متزلزل میسازد. و برای گریز از این تزلزل، موءمنان رو به تعصب میآورند، و با تعصب، حقیقت را نابود میسازند.

هر زبانی، آبستن به فلسفه زندگی هست و فقط نیاز به مامائی دارد که آنرا نوبه نو بزایاند، چون زبان همیشه زنده و زاینده هست. چیزی زنده هست که همیشه خود زا وخود افزاهست. اگر زبانی، بی فلسفه است، برای آنست که هنوز این مامایان خود را نیافته است. زبان، در زایش نوبه نو فلسفه ها، به زندگیِ آزاد میرسد. قرض کردن فلسفه، و ایمان آوردن به آموزه هائی که خود را حقیقت مطلق میدانند، زبان را نازا، و راه زایش فلسفه را از زبان می بندند. ناتوانی برای زایانیدن فلسفه از زبان خود، ناتوانی برای آزادزیستن است.

این مهم نیست که خدائی وجود دارد یا ندارد، و آیا قابل اثبات کردن با عقل هست یا نیست، بلکه این مهمست که این خدایان را به چه میستایند. انسان صفاتی را در خدایان میستاید که خود دوست دارد و آرمان نهفته اوست و میخواهد بدان برسد یا آنرا بکند، ولی جسارت آنرا ندارد که آن صفات و آرمانها را آشکار کند و در عمل، بدان حقانیت بدهد. با مقدس ساختن این صفات و آرمانها در خدایش، راه را برای واقعیت دادن آن آرمانها و صفات از خودش میگشاید. ستودن قهرو انتقام و قدرت و خشم و خدعه و حق به کشتار، و وحشت انگیختن، و حکمت (= شرّ را وسیله رسیدن به خیر کردن) در «الله»، برای آنست که موءمن به اسلام، خودش این امکانات را در زندگی روزانه داشته باشد، و بکار بندد. درست همین تصویر الله را که قرآن و موءمنانش همیشه میستایند، راه را برای همه تباهکاریهای اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حقوقی در اجتماع میگشاید.

در اسلام وسایر ادیان نوری، «علم» به «معلومات = دانسته ها» گفته میشوند. الله ، عالم (همه دان) هست، چون همه چیز ها، بدون جستجو و آزمایش، برایش روشن است. الله و اهورامزدای زرتشت و یهوه، جوینده نیستند. علمشان برپایه جستجو نیست. از این

رو در ادیان، «حافظه» ارزش برتراز «تفکر» را دارد. وارونه این، خرّم، خدای ایران، اصل جستجو در هر انسانیست، نه همه دان. این معنای «علم» در این ادیان، به کلی با مفهوم علم (ساینس) فرق دارد. علم به مفهومی که مدرنیسم را در جهان آفرید، تنها معلومات نیست. این بخش، فقط «فن» و «وسیله» میشود. فقط بسته به اینست که این بخش علم (معلومات) وسیله دردست چه کسی و چه حزبی وگروهی بیفتد. ولی معلومات ، هنوز علم نیست. علم به معنای «روش جستجو و پژوهش» است که «استقلال جوینده و آزادی تفکر» را میطلبد. در این مفهوم علم، معلومات، «حدود علم» نیستند. بلکه معلومات، فقط محصول روش جستجو و آزمایش انسان، هستند، و طبعا دانستنی ها قابل گذرند و میتوان از آنها بآسانی، گسست. معلومات، هیچگاه، زندان تفکر و آزادی نمیشوند. مدرنیسم، پیایند گسترش دادن این روش جستجو و آزمایش (علم)، به سایرگستره های زندگی (اقتصاد، سیاست، حقوق، هنر، اخلاق) هستند.
آموختن معلومات بنام علم در دانشگاهای غرب، بدون آن روش که استقلال و آزادی تفکر را میآفریند، بزرگترین خطر کشورهای اسلامیست. موءمنان به ادیان و ایدئولوژیها، فقط طالب بخش معلوماتِ علوم جدید هستند، نه بیشتر.

مفهومِ «دین» در فرهنگ ایران، برضد مفهوم «دین» در آموزه زرتشت و شریعت اسلام و مسیحیت و یهودیت است. «دین» در فرهنگ ایران، «اصل زیبائی و خوبی و بزرگی و سرفرازی و مهرورادی» در درون خودِ هر انسانیست و از خودش میجوشد. از این رو، معنای دیگرِ دین، در فرهنگ ایران، «خود، یا خودی خود» هست. هر انسانی برای خوشزیستی، این اصل زیبائی و خوبی و مهر و بزرگی و سرفرازی و رادی را در خودش، جستجو میکند و در اندیشه و گفتار و کردار، و اقعیت میدهد. از این رو، «دین» در فرهنگ ایران، بیان آنست که هر انسانی، سرچشمه زیبائی و خوبی و مهروبزرگی و سرفرازیست و آموزه ای آموختنی نیست، بلکه جُستنی در خودش هست که سرچشمه و اصلست. دین، شریعتی و آموزه ای نیست که انسان از فرستادگان خدائی باید بیاموزد. بلکه انسان، دین را در خودش میجوید و می یابد، و امر و نهی یهوه و پدر آسمانی و الله و خلفا و امامها و آخوندها

و موبدان و کشیش ها و هاخامهایش، ضد دین و نابود سازنده دین هستند. این «ادیان جعلی»، از بین برنده اصالت و ارج انسان میباشند.

هیچ قدرتی نیست که از کمبود قدرتش نترسد، و با این احساس کمبود قدرتش هست که با مجازاتهای سهمگین و وحشت انگیز، میکوشد مردم را بیشتر بترساند، تا این کمبود قدرتش را برطرف کند. ولی هرچه که در دیگران وحشت برمیانگیزد و آنان را میترساند، از حقانیتش به قدرت، میکاهد. از این رو، الله که قدرت مطلقست، فاقد حقانیت به قدرت و متزلزلترین قدرتست، و طبعا قساوتمند مطلق و برترین خونخوارمیباشد.

در شاهنامه، آرمان همه پهلوانان ایران، یافتن نام نیک در امروز اجتماع و در آینده اجتماعست و هیچکدام بدنبال رسیدن پاداش در آخرت نمیروند. چون غایت زندگی در آخرت، بدست آوردن رضای الله و اطاعت کردن از اوست، ولی برای بدست آوردن نام نیک، باید دل مردم را در گیتی، نه تنها امروز بلکه فردا ها نیز بدست آورد. و این فرق فرهنگ ایران با شریعت اسلامست، که کسی برای بدست آوردن دل مردم در آینده و در فردای تاریخ، نمیکوشد. برای پهلوانان، هر عملی و اندیشه ای، «تخم نیکی» بود که امروز در اجتماع میکاشتند، تا همیشه اجتماع در آینده از آن بهره ببرد.

عرفای ما به عبث، در مسجد، خدا را میجستند
و نمیدانستند که در مسجد، حکومت نهفته است
و تا در مسجد، حکومت نهفته است، ملت، نخواهد توانست هیچگاه آشکارا به حاکمیت برسد

کـُن فیکون، که در قرآن که به معنای «باش و شـُد» هست، قدرت مطلق ِ الله را مینماید. الله با قدرت بی نهایتش، امر میکند که جهان، خلق شود و با این حـُکم، جهان، خلق میشود. ولی در فرهنگ ایران، جهان، پیدایشی است نه خـَلقی. خدا، تحول به گیتی می یابد. خدا در مهر، گیتی میشود. این پیشینه فرهنگی، سبب شده است که ایرانیان، به «کـُن فیکون ِالله»، معنای ِمتضادش را داده اند. مردم ایران به کسیکه چیزهارا نابود و نیست و ویران میکند، میگویند کـُن فیکون کرد. چرا ایرانیان بدین اصطلاح، چنین معنائی داده اند؟ چون فرهنگ ایران برضد وجودیست که همه چیز را با قدرت، خلق میکند. تحول یابی خدای ایران به گیتی، بیان اوج مهر و رزی اوست.

هر چیزی تا موقعی مقدس است (= حق آزردن آن نیست) که «وسیله» نشده باشد. ولی قدرت، هر چیزی را باید «وسیله» خود سازد تا باشد و خود را ابقا کند. اینست که الاهان نوری و ابراهیمی، گوهرشان قدرتست. باقدرت (= کُن فیکون)، خلق میکنند. بدینسان همه چیزها، همه جانها، کل طبیعت، و کل اجتماعات،«وسیله» آنهاست . از این پس هیچ چیزی برای آنها «گزندناپذیر = مقدس» نیست. برای چنین الاهانی، شریعت و دین، شیوهِ وسیله سازی از خرد و روان و ضمیر و شخص انسانهاست. مقدس بودن جان و خردِ انسان در فرهنگ ایران، همه الاهان نوری و حکومات برپایه شریعتِ این الاهان را که اصل قدرت هستند، به کلی نفی و طرد و انکار میکند.

بهترین راه برای نابود ساختن ارزشهای اخلاقی در اجتماع، آنست که بـُرش، میان خودی و ناخودی، دوست و دشمن، میان همعقیده و نا همعقیده، میان یار و بیگانه، میان همحزبی و غیرحزبی، ایجاد کنند. با یار و همعقیده و همحزبی و خودی، با اخلاق باش، و با بیگانه و ناهمعقیده و کافر و ناخودی و غیر، بی اخلاق باش.
ولی دربی اخلاقیست که سائقه قدرت و سلطه و تفوق بر انسان دیگر در تحقیر کردن انسان دیگر، میافزاید و ارزشهای اخلاقی را از آن پس، آلت خود میسازد.

و از این پس ارزشهای اخلاقی، تابع قدرتخواهی شخص میگردند و یار و خودی و همحزبی و همقیده نیز، گستره بی اخلاقی میشوند.
از این به بعد، ارزشهای اخلاقی، فقط دستکش مخملی قدرت و قساوت اومیگردند.

تا الله انسانهارا در اجتماع به تصویر «آدم» میسازد، تخم آزاد اندیشی و سرفرازی در انسان، خواهد سوخت و هیچگاه «حق» از انسان نخواهد جوشید.
روزیکه انسان، صورت جمشیدی خود را بازیابد، آنگاه با مَـنیـدن (اندیشیدن در سرفرازی)، جهان را در داد و آزادی و مهر، خواهد آراست.

کسیکه به او ظلم شده است، عدالت میخواهد. ولی او در عدالت، فقط مجازات ظالم را میخواهد، و در شدت مجازات و قساوت در مجازات ظالم، تسلیت خود را می یابد و آنرا عدالت مینامد. ولی ایجاد عدالت، برپایه «مجازات ظلم ظالم بر مظلوم»، عدالتیست بسیار خطرناک. چون هر مظلومی، به ظالم کینه میورزد، و عدالتی که برپایه کینه ورزی و کینه توزی گذاشته شد، خود، آغاز پیدایشِ ظلم تازه ایست. درست مفهوم عدالتی که برپایه مظلومیت حسین و کینه توزی (ثارالله) پیدایش یافته و اساس تشیع میباشد، و سده هاست که سیاست را در ایران معین ساخته و میسازد، فاجعه آفرین بوده است و خواهد بود.

حقیقت، نیاز به راه ندارد، چون نیروی جاذبه دارد. انسان، جوینده ایست که نه تنها از هر راهی، بلکه از بیراهه ها نیز به حقیقت، کشیده میشود. هر اندیشه ای که تهی از نیروی جاذبه است، برای خود، یک راه میسازد، و میکوشد همه را با زور، بدان راه براند، و آن را «تنها راه مستقیم» میخواند، و هر راه دیگری را انحراف از راه خود میداند. ولی حقیقت، با جاذبه نیرو مندش، هیچ راه راستی نمیسازد. از این رو هر که دعوی داشتنِ «راه راست» میکند، بزرگترین دروغ را میگوید، و با این دروغش، برضد حقایقی میجنگد که نیروی جاذبه خود را بر «ساختن یک راه راست» ترجیح میدهند. هر انسانی، حقیقتِ زندگی را میجوید، و حقیقت، با جاذبه اش، جوینده

را، چه از بیراهه ها و چه از راهها، به خود میکشد. راههای را ستهیچکدام، حقیقت نیستند، و طبعا همه حقایق را نیز منحرف میسازند. زندگی، برتر از هرحقیقتی است، و هر کسی بنام انحراف از راه راست، انسانی را میکُشد، قداست زندگی و خرد انسانی را پایمال میکند.

آنکه نمیتواند اندیشه ای تازه بیافریند، از ناتوانی، به رد کردن اندیشه ها و آموزه های پیشین، میپردازد و بدینسان دارنده اندیشه یا آموزهِ رد کرده را، نه تنها به مقاومت، بلکه به تازه کردن آن اندیشه و آموزه میانگیزد و نیرو میدهد. او هر چه بیشترآن اندیشه و آموزه را رد میکند، بیشتر آنرا مقاوم و باقی و طبعا اثبات میسازد. خیلی از اندیشه ها و آموزه ها برای آن ازسرزنده شده اند و مانده اند، چون آگاها نه یا نا آگاهانه همیشه رد شده اند. رد کردن، نشان نا توانی در آفریدن اندیشه تازه هست.

هیچ چیزی فانی نمیشود. «فنا»، در وغیست که اجتماع را دوزخ میسازد. انسان، خوشه تخمه های گفتار و کردار و اندیشه هائیست که در سراسر زندگیش در اجتماع میپراکند و همه در نهان مردم کاشته میشوند، و همه در فردا و پس فردا از نو، میرویند. انسانها در اعمال و افکار و اقوالشان در ضمیر و روان مردمان، دفن میشوند، و همه سپس از وجود مردمان در آینده در اجتماع نا آگاها نه سبز میشوند، و سرنوشت اجتماع را در آینده، معین میسازند. « فنا »، بزرگترین دروغیست که بر آن، ایمان به آخرت و عدالت و سعادت نسیه، در جهان دیگر، ساخته شده اس

در فرهنگ ایران، دین به معنای «خود» هست.
چرا؟ چونکه « دین »، بینشی است که از گوهر آفریننده و سرشار فردِ انسان، زائید میشود. از این رو چنین بینش زَهِشی است که « خودی خودِ هرانسانی » هست. به سخنی دیگر، خود، پیکریابی آزادی فردی است که با بینش زهشی از گوهرش، پیدایش می یابد. طبعا هر دینی که آموزه ای تعلیمی و تحمیلیست، نابود کننده آزادی

فرد و خودی خودِ هرانسانیست. فرهنگ ایران، حکومت را درست برپایه چنین دینی و چنین خودی میخواهد، و برضد هرگونه شریعتیست که میخواهد جانشین چنین بینشی و چنین خودی بشود.

آنچه اجزاء گوناگون و حتا متضاد را به هم می پیوندد و به آنها یگانگی میدهد، یک معنا هست، نه اشتراک منافع
یگانگی اجتماع و ملت، بیش از، و غیر از، اشتراک منافع است

سیمرغ به زال گفت که نام من پیروزاست، چون همیشه
هر شکستی برایم، آغاز «از نو آزمودن» میباشد
آزادی را همیشه میسوزانند
ولی همیشه نیز از خاکسترش، آتشی نوین زبانه میکشد

در فرهنگ ایران، انسان، خدا را در آسمان نمیجُست
و خبرش را نیز از هیچ پیامبری و واسطه ای نمیگرفت
بلکه خدا را در درون تن خود میجست و می یافت
و چون خدا با گوهرانسان آمیخته است
و معنای نهفته زندگی، در تنِ خود اوست

حکومتی که قوانین خود را، معیار کمال انسان و جامعه میداند
انسان و جامعه را از پیشرفت باز میدارد
این انسان و جامعه است که اندازه خود را میگذارد

خدعه گر، دروغ میگوید و میداند که دروغست و با خدعه است که قدرت را می رباید. ولی خود فریب، به خودش هم دروغ میگوید، و لی می انگارد که حقیقت است. خمینی و هر ملائی دیگر، تا در ضعفند، برای غالب ساختن شریعت اسلام خدعه کرده اند و خواهند کرد، ولی روشنفکران دینی یا ملایان فکلی، خودفریبند. چون نا خواسته، رکابدا را رتجاع و تاجبخش به ملایان هستند. از این رو نیز برزگترین دشمنان ایران و خودشان هستند.

شریعت اسلام، فاقدِ جاذبه است، چون ترساندن (ارهاب، انذار، خوف از عذاب، وحشت اندازی) که گرانیگاهش هست، در سراسر قرآن، ریشه دوانیده است. از این رو نیز برضد همه عقاید و آموزها و ادیان و نهضت هائی هست که گرانیگاهشان، مهر و عشق، میباشد، و همه آنها را به ناچار سرکوبی و طرد و نابود میکند، چون شریعت اسلام از این جاذبه است که بیش از همه چیز میترسد.

کسیکه، آموزه ای که، شریعتی که، اخلاقی که گرانیگاهش، ترساندن دیگرانست، منشاء جنگست. با ترساندن، میخواهد، فرد یا ملت یا بشریت را مطیع و تابع خود سازد. ولی انسانی یا جامعه ای که از ترس، بظاهر تسلیم به تابعیت میشود، در باطن، خود را آماده جنگ میکند و منتظر فرصت می نشیند. در آغاز، با ریاکاری، در اطاعت کردن، از اطاعت کردن میگریزد، ولی ناگاه بر میگردد، و برای رهانیدن خود از ترس، که سر آغاز آزادیست، میجنگد.

بزرگترین دشمن ملت ایران، حکومت اسلامیست. حکومت اسلامی، دهه هاست که در همه جبهه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و هنری و ملی، با نهایت درندگی و خشونت با ملت ایران می جنگد. اندیشیدن برای پیروز شدن ملت ایران بر حکومت اسلامی در این جنگ و حشتناکست که اندیشیدن حقیقی است.

نخستین صحنه که دربیرون تخت جمشید ، ازتخت جمشید

چشمگیراست ، نقش برجسته ایست که شیری درنده ای رانشان میدهد که میخواهد گاوی را بدرّد . این صحنه ، بیان « جان آزاری » است . این صحنه نشان میدهد که درفراسوی گستره نیایشگاه وجشنگاه تخت جمشید، تلاش در آزردن جان هست . گاو، نماد « گئو سپنتا = گوسفند » هست . سپنتا ، به معنای « افزاینده » است .افزو دن که af-zaayitan باشد به روند زائیدن جان (گئو=gaya) گفته میشده است. گئوسپنتا ، که همه جانداران بی آزارباشند (انسانها نیز جزو آنان شمرده میشدند) نبایستی آزرده شوند . ازاین رو، معنای دوم سپنتا ، مقدس شده است . جان (زندگی)،مقدس است . جان درفراسوی این گستره درخطر آزرده شدن است . ولی با فرارفتن ازسی پله که نماد خدایان زمان ایران هستند، درآستانه در ورود به این گستره (آستانه در= کواد= ارتا فرورد= فروردین) گستره ایست که هیچکس حق آزردن جان را ندارد (-xvan ratha= خونیروس = گستره ارتا) . درآستانه این گستره ، داریوش ، شیررا که درفرهنگ ایران، نماد « زدارکامگی» و از « گرگ سردگان» است ، ازکار میاندازد ، وحق ورود به این گستره نمیدهد . این همان اندیشه قداست جان درگستره ارتا یا سیمرغ هست .دراین گستره ، حق وامکان جان آزاری نیست . اینست که درسراسرتخت جمشید، هیچ صحنه ارتشی وجنگی نیست .





هنر نزد ایرانیان است وبس
ندارند شیر ژیان را به کس

شیردرنده، و مفهوم شرّوخیر

نام شیردرّنده ، همان « شِر یا شـَر» است که به معنای « پاره کننده » یا بطور دقیقتر، ازهم پاره کننده زندگی(ژی) هست . درست واژهِ« شرّ »، معربِ همین واژه است . شیرازهم درنده که پیکریابی خشم (قهروخشونت وتهدید) است ، برای این عمل جان آزاریش ، « شرّ» است . معنای اصلی « شرّ» این بوده است که هیچ کسی وقدرتی نباید « جان انسانی » را بیازارد ، و« خیر» نیز که مفهوم مقابل شرّ است ، بازمعرب واژه « هیر= ایر» ایرانیست . چنانکه « خیر وخیری » که درعربی به « گل همیشه بهار» گفته میشود نام سیمرغ یا ارتافورورد (خوشه های جانها= جانان) است (خدای روزنوزدهم هرماه ، نام دیگرش ، کاوه است که برضد ضحاک برمیخزد ، چون جانها را میآزرده است) و نام دیگرش « گل بوستان افروزیا حی العالم » است . چون خود خدا ، همه جانهاست، پس آزردن هرجانی ، آزردن خداست ، و هیچکس را نمیشود به « حق » کـُشت ، چون خدا که جانان باشد ، اصل همه حق هاست . پس « خیر» ، مقدس شمردن هرجانی است ولو مشرک وکافروملحد وبودائی وچینی و..باشد. ولی سپس همین اصطلاحات « خیروشرّ » را اسلام ، مصادره کرد ومعانی آنهارا به کلی تحریف ومسخ ساخت . موءمن به اسلام ، خیرشد ، وکافرومشرک ، شرّ گردید (لعبد موءمن خیرمن مشرک) . آنچه الله ،برای بنا وحفظِ قدرتش خیروشرمیداند ، همه مردم را امتحان میکند،تا همه ، سربه اطاعت او فرو آورند . و« الله خیرالماکرین » میشود . مکرکردن ازالله ، خیرمیشود ، و فخربدان میکند که میتوان سرابلیس را هم کلاه بگذارد . درحالیکه مکروخدعه ، نتیجه ناتوانیست . منش خشمگین (غضب وارهاب)
شیردرنده که درالله هست ، معیارخیروشرّ او میشود . معیارشرّ وخیر، تسلیم شدن به قدرت مطلق اوست و « نیازردن جان » هرانسانی ، که معنای اصلی خیروشربود ، بیکسو نهاده میشود و « کشتن به حق » معیاراصلی خیروشر میگردد . حق آنست که انسان، تابع قدرت الله گردد وناحق آنست که خواهان آزادی باشد و « جان هرانسانی »

را معیار نهائی ، حق بودن بداند . ازاین رو هست که هنر، نزد ایرانیانست وبس ، نه نزد اسلام .

هنر نزد ایرانیانست و بس
ندارند شیرژیان را به کس

فرهنگ زنخدائی ایران (ارتائی = سیمرغی)، استوار، بر اندیشه «مهر»، و برضد خشم (جنگ و قهر و خشونت و تهدید) بود، و از این رو، نمادش «شیرِمادر» بود، که «خشیر» باشد. نام دیگراین شیر، جیوام (جیو + وام) است، و وام در سانسکریت هم به معنای پستانو هم به معنای زنخدای مهرمیباشد، و جیو، به معنای شیرو زندگی وخونست. با نوشیدن شیرازپستان زنخدای مهر، پیمان، آفریده میشد که بازپیمان به معنای شیراست. از آنجا که گیاهان زمین، پستان این زنخدا شمرده میشدند، با نوشیدن آمیزه ای از سه گونه شیرابه، پیمان مهر باهم بسته میشد (بدون خونریزی). به همین علت، بلخ زادگاه مولوی، شیربامی (شیروامی) نامیده میشد، چون دربلخ، نیایشگاه این زنخدا بود که نام دیگرش شاده ونوشاد است. همین جیوام، چون سپیدبود، معنای «روج = روشنی» را نیزداشت و نام دیگراین خدا، بهروج بود. سپس جنبشی دیگر پدید آمد تا جنگجوئی ارتشتاران را مقدس سازد و بدان حقانیت بخشد. نماد آنهانیز «شیردرنده» بود که دراصل شِر باشد. شِر به معنای پاره کردن ودریدنست، و درکردی «شه ر» به معنای جنگ و شه رکار به معنای جنگاور و «شه ر ژِی کرن» به معنای سربریدنست، ونام شیر درنده، شیرشرزه است، تا معنای اصلی شیرکه شِر باشد، درآن گسترده شود، و شیرشرزه، یعنی جانوری که ژی یا زندگی را ازهم پاره میکند. شیردرنده، نماد خشم و قهر و تهدید و جان آزاری بود، نه نماد دلیری وعظمت. این شیردرنده، نماد خدای ارتشیان بود، که برایش روشنی معنائی دیگر داشت. برعکس روشنی زنخدای مهر که اینهمانی با سپیدی شیرداشت، این شیر درنده، باشمشیرنورش دربریدن، چیزها را از هم روشن میکرد. بدینسان، درفش شیروخورشید و شمشیر، بوجود آمد. این خدا نیز نام خود را مهر، گذاشت، ولی مهربرای او معنای قرارداد و عهد و میثاق را داشت نه معنای عشق را.

بدینسان دوگونه پیمان درایران بوجود آمد. یکی پیمان بستن با نوشیدن سه نوشابه از یک جام که (جام جم) باشد، و دیگری، پیمان بستن، دردست بهم زدن برروی آتش سوزان. این تضاد میان ملت ایران و حکومتش که ارتشیان بودند همیشه باقی ماند. ملت، درفش کاویان را داشت وحکومت، درفش ارتشیان را .

هنرچیست؟ هنر در فرهنگ ایران به معنای «مَردُمی» است. واژه هُنر = هو + نره مرکب از دو بخش «هو» و «نره» هست. امروزه «نر» به مرد، یا رجل گفته میشود. ولی در اصل به معنای «انسان یا مردم» بوده است، و هونر = هنر، به معنای «خوبی و زیبائی و آفرینندگی انسان است». هنر، رفتار و اندیشیدن مردمیست. مردمی اینست که انسان و خدا، هیچ جان و خرد هیچ و انسانی را نیازارد، ولو کافر و مشرک و عرب و یهودی و بودائی و ترک .. باشد.

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در «شریعت ما» غیر از این گناهی نیست - حافظ

هنر، اینست که هم خدا و هم انسان، خوی در ندگی و خشم و قهر و کین توزی و خشونت و کشتار را نداشته باشند. این را «هنر» یعنی «مردمی» میشمرد که «شیر را که، نماد درندگیست» سرمشق خود قرار ندهد و به درندگی و قهر، ارج ندهد: ندارند شیرژیان را به کس

هنر نزد ایرانیانست و بس
ندارند شیرژیان را به کس

این هنری که فقط نزد ایرانیانست، چیست؟ این هنر بی نظیر، آنست که فرهنگ ایران، شیرژیان را به کسی نمیشمارد. «شیر»، در فرهنگ ایران، جزو «گرگ سردگان» یعنی «در ندگان و جانوران جان آزارست، که نماد «اصل خشم»، یعنی «اصل قهر و خشونت و تجاوز و تهدید و کین ورزی» بودند. بهرام که جفت رام (مادر زندگی و

موسیقی و شناخت) و هردو باهم، «بن آفریننده جانها» هستند، فقط به جانوران بی آزار، مانند اسب و شتر و گاو .... تحول می یابد. به همین علت رستم برعکس هراکلس یونانی که لباس شیر میپوشید، ببربیان (بیوربغان = سگ آبی) میپوشید، چون لباس شیر، نماد «اصل خشم = اصل ضد زندگی، درندگی و خشونت و تهدید و کین ورزی» بود، که برضد «اصل قداست جان و خرد» است. این هنر، نزد ملل آنروزگار، بی نظیر و استثنائی بوده است. بنیاد گذاران رُم ،رومُوس و روملوس، در کودکی، از شیرگرگ، پرورده میشوند. ایلیاد هومر که کتاب مقدس یونانیها بوده است با این عبارت شروع میشود که «ای زنخدا، خشم رابه سرای». نام تورک و توران، در اصل به معنای «خشم= ازهم پاره کننده» است. نقوش برجسته نیایشگاه آتن، همه اش صحنه های جنگ یعنی خشم است. نیایشگاههای آشور، پرازصحنه های خونخواری و خشمست. یهوه درتورات همیشه درفوران خشمست. ولی فرهنگ ایران (نه تاریخ ایران) درست بر خردی استوار شده بود که در گوهرش ضدخشم، ضدشیر، ضد قهر و خشونت و تهدید بود که خردبهمنی باشد، و این «بهمن»، اصل معمارمدنیت و حکومت شمرده میشد

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خرد انسان، مقدس است، یعنی چه؟

یعنی، گرانیگاه و سرچشمهِ حقوق انسانها، جان و خرد انسانهاست، نه ایمانشان به عقاید و ادیان و مکاتب و ایدئولوژیها.

یعنی، حکومت دینی و ایدئولوژیکی، سلب آزادی از خرد انسانیست که از جان میجوشد.

یعنی، «زندگیِ انسان درگیتی»، برتراز «همه حقیقت ها » ست

شریعت اسلام، برپایه ناجوانمردی، تاءسیس شده است. علی در مصاف با پهلوان یهودی، اورا با ناجوانمردی، بزمین زد، و آن پهلوان یهودی، برای این ناجوانمردی، به روی علی تف انداخت. ولی علی بر شرم خود از ناجوانمردیش، به خاطر نصرت اسلام، غلبه کرد، و او را کشت. و محمد، این ناجوانمردی او را ستود و گفت «حرب،

خدعه است». اسلام باید، از خدعه و ناجوانمردی (که اساسش دروغست) برای نصرت، خود بهره ببرد. از دیگران، باید جوانمردی و راستی، طلبید، تا بتوان با خدعه، بر آنها غلبه کرد. به همین علت وقتی حسین در کربلا بدشمنانش گفت که اگر دیندار نیستید، پس جوانمرد باشید، آنها بیاد کلاهبرداری پدرش، علی افتادند. با همین ناجوانمردی نیز،حکومت نوین اسلامی در ایران، تاءسیس شد

انقلاب فرانسه، پیایند عقل انسانی بود که خود را از سنت و تاریخ و مذهب، آزاد میساخت، و قانون اساسیش را برپایه چنین عقلی از انسان گذاشت.
انقلاب اسلامی در ایران، پیایند عقل انسانیست که تابع و بنده سنّت و تاریخ و اسیر مذهبی در دین اسلامست، و قانون اساسیش را برپایه چنین عقلی از انسان گذارده، که گوهرش عبودیت و اطاعت و تابعیت است

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خرد انسان مقدس است، یعنی چه؟
یعنی، هیچ کتابی و پیامبری و رهبری و آموزه ای، جز جان و خرد انسان، مقدس نیست
یعنی، حکومت دینی و ایدئولوژیکی، سلب آزادی از خرد انسانیست که از جان میجوشد

اینکه درفرهنگ ایران، جان و خرد انسان مقدس است، یعنی چه؟
یعنی، گرانیگاه و سرچشمه حقوق انسانها، جان وخرد انسانهاست، نه ایمانشان به عقاید و ادیان و مکاتب و ایدئولوژیها

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خرد انسان مقدس است، یعنی چه؟
یعنی، هیچ ملائی، حق فتوای قتل و فتوای جهاد ندارد.
یعنی، هیچکسی حق ندارد، امر به معروف و نهی از منکر بکند.

یعنی، فرقی میان بودائی و یهودی و مسلمان و زرتشتی و ترک و عرب و کُرد و چینی و هندی نیست

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خرد انسان مقدس است، یعنی چه؟
یعنی، یعنی، هیچ ملائی ، حق فتوای قتل و فتوای جهاد ندارد.
یعنی، یعنی، فقط خردِ انسانی، حق نگهبانی و سامان دادن جان یا زندگی (اجتماع) را دارد

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خرد انسان مقدس است، یعنی چه؟
یعنی، کشتن به حق، برضد حق هست. حقی که امر به کشتن بدهد، نا حقست.
یعنی، هیچکس، حق سلب آزادی از خرد انسان در اندیشیدن ندارد، چون خرد انسان، از جانش میجوشد

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خردِ انسان مقدس است، یعنی چه؟
یعنی، هیچ کتابی و پیامبری و رهبری و آموزه ای، جز جان و خرد خودِ انسان، مقدس نیست

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خرد انسان مقدس است، یعنی چه؟
یعنی، کشتن به حق، برضد حق هست. حقی که امر به کشتن بدهد، نا حقست.
یعنی، هیچکسی حق ندارد، امر به معروف و نهی از منکر بکند

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خرد انسان مقدس است، یعنی چه؟ یعنی، هیچ قدرتی، حق کشتن انسان و آزردن خردش را ندارد ... یعنی،حقی که امر به کشتن بدهد، نا حقست ... یعنی، هیچکسی حق ندارد، امرِبه معروف و نهیِ از منکر بکند

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خردِ انسان، مقدس است، یعنی چه؟ یعنی، هیچ قدرتی، حق کشتن انسان و آزردن خردش را ندارد ... یعنی، هیچ ملائی ، حقِ دادن فتوای قتل و فتوایِ جهاد را ندارد

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خردِ انسان مقدس است، یعنی چه؟ یعنی، هیچ قدرتی، حق کشتن انسان و آزردن خردش را ندارد ... یعنی، کشتن به حق، برضد حق هست. حقی که امر به کشتن بدهد، نا حقست

اینکه در فرهنگ ایران، جان و خرد انسان مقدس است، یعنی چه؟ یعنی، هیچ قدرتی، حق کشتن انسان و آزردن خردش را ندارد ... یعنی، کشتن به حق، برضد حق هست. حقی که امر به کشتن بدهد، نا حقست ... یعنی، هیچ ملائی، حق فتوای قتل و فتوای جهاد ندارد ... یعنی، هیچکسی حق ندارد، امر به معروف و نهی از منکر بکند ... یعنی، هیچ کتابی و پیامبری و رهبری و آموزه ای، جز جان وخرد انسان، مقدس نیست ... یعنی، هیچکس، حق سلب آزادی از خرد انسان در اندیشیدن ندارد، چون خرد انسان، از جانش میجوشد ... یعنی، فقط خرد انسانی، حق نگهبانی و سامان دادن جان یا زندگی را دارد ... یعنی، فرقی میان بودائی و یهودی و مسلمان و زرتشتی و ترک و عرب و کرد و چینی و هندی نیست ... یعنی، گرانیگاه و سرچشمه حقوق انسانها، جان وخرد انسانهاست، نه ایمانشان به عقاید و ادیان و مکاتب و ایدئولوژیها ... یعنی، حکومت دینی و ایدئولوژیکی، سلب آزادی از خرد انسانیست که از جان میجوشد ... یعنی، «زندگی» برتراز «همه حقیقت ها»ست

فرهنگ ایران، سکولارهست، چون در فرهنگ ایران، زندگی انسان و نخستین پیدایشش در خرد، مقدس است. بعبارت دیگر، زندگی و خرد انسان، «گزند ناپذیرند». در فرهنگ ایران، خشم به معنای قهر و تهدید و درشتی (خشونت) و کینه است، که زندگی را میآزارد و از بهزیستی باز میدارد. حکومت، نبایستی برپایه خشم

و خدای خشمگین، و دینی که قهر و درشتی و تهدید را اساس خود قرار داهد، بنا شود. گرانیگاه فرهنگ ایران، رستگاری جان و خرد در گیتی از قهر و تهدید و درشتیست، نه رستگاری روح از گناهان در آخرت. و خردِ انسان، در همپرسی، عهده دار آراستنِ جامعه است

نخستین کارِ نخستین انسان، در هر فرهنگی، ایده آل آن فرهنگ را مشخص میسازد. در فرهنگ ایران نخستینِ کارمشی ومشیانه، دو جفت آغازین که باهم پیدایش می یابند، اینست که «میاندیشند». با اندیشیدن، شروع میشود، نه با ایمان به دینی آوردن. آنگاه چه میاندیشند؟ «هنگامیکه یکی به دیگری اندیشید، هر دو نخست این را اندیشیدند که او، مردم است». نخست به همدیگر میاندیشند. سپس میاندیشند که او هم انسان = مردم است. بدینسان فرهنگ ایران بنیاد نهاده میشود. اجتماع با اندیشیدن هر یکی به دیگری، به عنوان انسان (مردم = مر + تخم = فرزند خدا = وجود اندیشنده) آغازمیشود. نخستین اندیشه هر انسانی در برابر دیگری، همین شناختن دیگری به عنوان مردمست، و با چنین ارجی که به دیگری میدهد، با دیگری رفتار میکند. مشی، نخست نمیاندیشد که مشیانه زنست، و مشیانه نمیاندیشد که مشی، مرداست. این انسان بودن در زن و مرد، یا در مسیحی و یهودی و بودائی و ترک و عرب و ژاپنی و هندی بودن، معیار اصلیست

امروز، وقتی میخواهیم با الله رابطه پیدا کنیم، باید به سراغ ولایت فقیه برویم، که دوربیتش، سپاه پاسداران با کلاشنیکف صفت کشیده اند، تا این ولایت فقیه، بسراغ امام دوازدهم برود، و آنگاه امام دوازدهم بسراغ امامهای پیشین و بالاخره نزد رسول الله برود، و رسول الله، بسراغ جبرئیل ومعراج برود، تا از پشت پرده، صدای الله را، با ترس و لرز بشنود. ولی روزگارانی که نامش را جاهلیت گذاشته اند، ما، جگری داشتیم که خانه «جی = رام، زنخدای زندگی و موسیقی و رقص» بود، و دلی (دیل = دی+ال) داشتیم که در آن زنخدای خرّم، دختر ال یا سیمرغ میزیست، و مغزی (مز + گه) داشتیم که خانه ماه، یعنی انجمن سه خدای رام و بهرام و سیمرغ بود. در آن

زمان جاهلیت، در جگر و دل و مغزمان، همیشه با خدایمان میزیستیم. ولی دست از این جاهلیت و حماقت کشیدم و از خدایان مهر، روی برگردانیدیم و ایمان به الله غضبناک آوردیم که از ترس، پشت هفتاد دیوار پنهان شده است

در جامعه ما، یک کار کوچکِ نیک کردن، نیاز به قهرمان تاریخی بودن دارد، و دیگر، از عهده انسان معمولی برنمیآید. راه مردمی کردن را، نه تنها به روی همه بسته اند، بلکه انسانها را از نیکی کردن گوهریشان، با عنف و درُشتی، باز میدارند، و انسانیت را درد لهای همه، بنام امرونهی الله، خفه و زندانی میکنند. این بزرگترین فاجعه تاریخیست که انسانیت را در گوهر انسانها، شکنجه میدهند تا آنها را «ارشاد» کنند.

حقیقت، آنگاه زیباست، که زندگی را تائید میکند، و آنگاه زشتست که برضد زندگی در گیتیست. شریعت اسلام، این را حقیقت میداند که کافر و مشرک و ملحد و مرتد، حق به زندگی ندارند و نجس، یعنی گـُه و مردار هستند، و فقط موءمن به اسلام پاکست. البته شیعیان، اهل سنت را نیز کافر و نجس میشمارند (رجوع شود به اصول کافی کلینی).حقیقتی که زندگی را برای فکر و عقیده دیگر داشتن، نجس میکند و حق زیستن را از آنها سلب میکند، زشت است. ولی فرهنگ ایران، میخواهد دنیای زیبا و ایران زیبا بسازد، تا انسانها با عقاید گوناگونشان، گلهای رنگارنگ گلستان گیتی و ایران باشند

اخلاق نهی و امری، مانند شریعت اسلام، اخلاقی برپایهِ عنف و هراس انگیزی از قدرتست. ازاین رو، همه انسانها، در برابر چنین قدرت هراس آوری، بناچار، برای حفظ جان خود، دروغگو میشوند. خدائی که انسان را میترساند، انسان را مکّار و مز و رور یا کار و خدعه گر و دورو میسازد. این سخن را حافظ بزبان شرین تری بیان کرده است

می خور که شیخ و حافظ و مُفتی و محتسب

چو نیک بنگری، همه تزویر میکنند
نام « پاسداران» را جانشین نام ننگین محتسبان ساختند، و این واژه را که به معنای نگهبان جان مردمست، نه به معنای نگهبان شریعت اسلام، متعفن ساختند

قانون اساسی، هنگامی اساسیست که خواست ملت ایران، اساس قانون باشد. به عبارت دیگر، ملت قانونگذار شود، و این در تضاد با شریعت اسلامست که فقط الله را قانونگذارمیداند. در دموکراسی و جمهوری، «خواست ملت»، نه «مشیت الله»، قانون میگذارد، و این برضدِ شبه جمهوری اسلامیست که غایتش، اجرای شریعت و ضوابط اسلامیست، و رهبری فقیه، ضامن عدمِ انحراف سازمانهای مختلف کشوری، از وظایف اصلی اسلامی میباشد

دموکراسی اسلامی، یعنی، «خرسازی مداوم ملت ایران»، تا پالان شریعت، برپشت او گذارده شود، و آخوند، بتواند همیشه بر ملت، سواری کند. مسئله بنیادی ملت ایران، برای رسیدن به حاکمیت خود، پیروزی ملت، در جنگ میان ملت و آخوند است. آزادی، فقط از راه جنگ ملت با آخوند، بدست میآید

قانونِ اساسی، بدان جهت «اساسی» نامیده شد، چون «خواست آزادِ ملت»، اساس میباشد، و خواست الله، به کنار نهاده میشود. از این رو، آنچه را «قانون اساسی جمهوری ایران» میخوانند، نفی همان «اساس» است، که «بنیاد حکومت برپایه خواست آزاد و متغییر ملت باشد. قانون اساسی، بنام ملت و خواستِ آزادِ ملت، شروع میشود، و برضد گذاردن «بسم الله الرحمن الرحیم» بر فراز آنست، که اساس را که همان «خواست آزاد ملت» است، نفی میکند

ما نیاز به «اندیشیدن» داریم، و تنها با جمع کردن اندیشه ها از این و آن، و به حافظه سپردن، و ستودن و نکوهیدن آنها، اندیشنده نمیشویم. بسیاری، با عرضه مجموعه

ای از اندیشه های این و آن، نقاب متفکریا روشنفکربه خود میزنند. اینها، همه دلیل بر ناتوانی اندیشیدنست. اندیشیدن، با کشف چشمه زا ینده در خود کار دارد، نه با چیدن آنچه در صندوق حافظه انباشته شده، در پنجره دکان خود. زایش یک اندیشه بسیار ساده و زنده از خود، بیش از یک تل از اندیشه های وام کرده، ارزش دارد

بزرگترین صفتِ خدای ایران، ارتا (= سیمرغ)، سرفراز بوده است. این خدا، خوشه ایست که تخمهایش، «آتش جان» در انسانها هست. از این رو نخستین صفت گوهری هر انسانی، سرفرازیست تا در مقابل هیچ قدرتی و الهی، خود را خم نکند و خود را نشکند. کسیکه تعظیم و اطاعت و تابعیت از انسان در مقابل قدرت میخواهد، برضد خدای ایرانست که گوهر هر انسانی میباشد

در فرهنگ ایران، دین، زنخدای زیبائی و عشق (اصل زیبائی = پری = بیدخت = زُهره) در ضمیر و جان هر انسانیست، و هیچکس دین خود را نمیشناسد، و باید محبوبه خود را که دینش هست، در ضمیرخودش کشف کند. ولی نگاه هر انسانی همین زُهره یا بیدُخت (دختر سیمرغ = وی دُخت) هست که میتواند در تاریکی ببیند. از این رو، چشم انسان، هم نگاهست و هم آینه. زنخدای زیبائی در نگاهِ چشمِ هر انسانی، میتواند زیبائیهای ِاصل زیبائی را که در ضمیرش هست، روزبروز بیشتر کشف کند و بدان مهر بورزد. این هنر کشف کردن زیبائیها در ضمیرخود هر انسانی، اخلاق و دین نامیده میشد

خدای ایران، سیمرغ که همان ُققنس و همان عنقا باشد، خدا، یعنی اصل ِموسیقی بوده است، و واژه «موسیقی = موزیک»، نام ِخودِ این خداست. «موسه»، به معنای ِ«سه نای = سئنا = نای» هست، و سیمرغ در اصل «مرغ سئنا»، یعنی مرغ سه نای، یا «مرغ نای» خوانده میشود. از واژهِ «موسه» است که موسیقی برآمده. ُققنس که «کوخ + نوس» باشد به معنای «با منقارنای» است کوخ = نای (نوس، همان نوز انگلیسیست)، و عنقا که در اصل، «انگ» باشد، نام نی (گلووحلق) است که در

سغدی، «شاده» نامیده میشود، که اصل آواز و نام زنخدا «رام = خرّم = زِهره» است. این بزرگترین ننگ برای ملتی است، که مفهوم موسیقی را با خدایش درجهان، خلق کرده، ولی موسیقی را از دست داده، چون خدایش را گم کرده است

یکی از مهمترین علل نشناختن فرهنگ اصیل سیاسی ایران، آنست که تفاوت میانِ «فرکیانی= فرجمشیدی»، را با «فرایزدی یا فریزدانی» نمی شناسند. فرکیانی، فرهنگِ اصیلِ ایرانست، ولی فرایزدی، از اختراعات یز دانشناسی زرتشتی است. فرّکیانی یافرّ جمشیدی، بنیاد «آزادی سیاسی و نوآوری» است، چون این فـرّ، در اثر اعمال و افکار سودمندی که فردی برای اجتماع کرده و از اجتماع، شناخته شده، پیدایش می یابد، و قابل انتقال وارثی نیست. در حالیکه «فرایزدی یا فراهورامزدائی»، برپایه تاج بخشی ازموبدان و حق انحصاری ترویج دین زرتشت، پدید آمده، و در خانواده گشتاسپ، مروج دین زرتشت، ارثیست. این پیشینه فرّایزدی، سپس به تشیع در مفهوم «امامت» رسید، و با قطع شدن تبارآخرین امام، که عقیم بود، اندیشه غیبت پسرموهومش، خلق کرده شد تا جانشین او باشد، وارث امامت در اوپایدار بماند. اینست که باید اندیشه فرکیانی یا جمشیدی را که ریشه در فرهنگ اصیل ایران دارد، از نو بسیج ساخت، و فرّ انتقال پذیر در وراثت را که از الهیات زرتشتی برخاسته، نابود ساخت

دین اسلام، عاجز از گفتکو یا همپرسی (دیالوگ) است. بر کرسی نشاند یک فکر با سفسطه، دیالوگ نیست. از این رو، اسلام، از تبلیغ افکار دیگر، که بنیاد مهر و آزادی و تنوع خواهی هستند، به دهشت میافتد، چون میداند که چنین افکاری برای انسان، جاذبه دارند، و همآهنگ با طبیعت انسانند. محمد، از همان آغاز کار (بر خیز و بترسان = قـُم فانـذر = نخستین امر الله به او)، شریعت اسلام را، برپایه ترساندن و ارهاب و غضب و تحمیلگری، و بزور، شهادت دادن به اسلام گذارد، که طبیعت انسان، از آن انزجار دارد. از این رو، از افکاری که برای انسان، جاذبه دارند، فوق العاده میترسد و نمیتواند وجود آنها را در اجتماع تاب بیاورد

اهل فارس، بنابر ابوریحان بیرونی، به روز اول هرماهی، «خرّم» میگفته اند. این گواه برآنست که مردم فارس که هخامنشیها نیز از آنجا برخاسته اند، نام خدای بزرگشان، «خرّم» بوده است. این زرتشتیهاهستند که اصرار میورزند، این روز را فقط، اهورامزدا بنامند. چون اهورامزدای زرتشت، به کلی، با اهورامزدای هخامنشیها که همان خرّم بوده است، دو تصویر کاملا گوناگون و متضادند. اهورامزدای ِهخامنشیها، «خرّم» است، و این خدا، همان خدای خرّمدینان و اشکانیها و مزدک (زن مزدک، خرّمه نامداشته است) و بهرام چوبینه بوده است. این خدا، پیامبر ندارد، و غایت زندگی درگیتی را، «شادی نقد» میداند، و جشن ندگی را مانند زرتشت به بهشت، حواله نمیدهد. درحالیکه اهورامزدای زرتشت، به هیچ روی، خود را با خرّم اینهمانی نمیدهد. اهورامزدای زرتشت، میخواهد بوسیله فرستاده اش زرتشت، فقط در دهای مردم و اجتماع را تسکین بدهد، و خرد انسان را ناتوان به آفریدن خرّمی میداند. از اینگذشته، «جشن خرّم»، در اول ماه دی (دسامبر)، در ایران، جشن دموکراسی بوده است، و زرتشتیها آنرا، «روز شهادت زرتشت» ساخته اند، تا این جشن را در تاریخ، از بین ببرند

سنگ نبشته های هخامنشی، نخست بر این گواهی میدهند که: «خدا، زمین و شادی را باهم میآفریند». باهم آفریدن «زمین و شادی در آغار»، فقط و فقط ،این معنا را دارد که «زندگی در گیتی به غایت شادی، یعنی به غایت جش همیشگی بودن»، پیدایش یافته است. این اندیشه، نه در گاتای زرتشت هست، نه در قرآن، و نه در تورات، و نه در انجیل، و نه در فرهنگ یونان. چرا، همه روشنفکران ایران، این سراندیشه بزرگ را که اصل سکولایسم است، نادیده میگیرند؟ ولی به یقین، فلسفه نوین ایران، با گشودن و بسط دادن همین سراندیشه، در سراسر گستره های زندگی، آغاز خواهدشد

روشنفکران ما، دم از خردگرائی میزنند، ولی هنوز در فکر معجزه اند. آنها میانگارند که با ترجمه لایحه حقوق بشر و خواندن آن، یا با نوشتن «جدائی دین ازحکومت» در

قانون اساسی، آخوندها دست از کار میکشند، و مسئله تماما حل میشود. اینها هنوز «معجزه اندیش» هستند. اندیشهِ اعجاز در آنها، مانده است، فقط معجزه گر، عوض شده است. ولی سکولاریسم، درست با تبعید اندیشه اعجازگری از مغز خود این روشنفکران آغاز خواهد شد. هیچ نیروئی جز خود انسان نو آور نیست که میتواند جامعه و ملت و سیاست را تحول بدهد. این انسان نواندیش و نوآفرین هست که اصل انقلاب حقیقیست. این تصویر انسان است که باید در ذهن مردمان تغییربکند

گوهر اسلام، قدرتست. الله، علی کل شئی قدیر، الله برهمه چیزها قدرت دارد. قدیر و تقدیر و مقدر و قادر و قدرت، از ریشه «قدر» هستند، که «اندازه و معیار» باشد. الله قدیراست، یعنی «اندازه» همه چیزها را، با امر و نهی، وضع میکند، و آنرا، با عنف و جبر و اکراه و شکنجه، و تهدید در این جهان و یا از عذاب دوزخ، به همه، تحمیل میکند، و بدانها صورتی را که میخواهد، میدهد. بدینسان، اخلاق و دین، با اکراه و زور و عنف، به انسان، تحمیل میشود، که در او، «آتش جان = خدای مهر = ارتا = حارث = ابلیس»، طبیعت سرفرازندگی دارد. اخلاق تحمیلی الله، اخلاق مردمی که از خودِ انسان میجوشد، از بین میبرد. الله، قدرت دارد، یعنی به انسان، صورتی که میخواهد، میدهد و بدینسان، حق صورت دادن و اندازه دادن به خود را، که آزادی برای تعیین ارزشها و حقوق و نظام باشد، از انسان، میگیرد

دین اسلام، چون گوهرش، قدرتخواهیست، فطرتا برضدِ ارزشهای اخلاقیست. زندگی در ایران، زندگی در کشوریست که دینش، برضد اخلاقست، و همه ارزشهای اخلاقی را بنام دین، نابود ساخته و نابود میسازد. دستگاه قدرت، چه دینی و چه سیاسی و چه اقتصادی و چه قضائی باشد، برای «بقای قدرت خود»، همه ارزشهای اخلاقی را نابود میسازد، ولو آنکه حقانیتش را از «سرچشمه اخلاق بودن» گرفته باشد. قدرت مطلقه، معدوم کننده اخلاقست. فرهنگ ایران، استوار، برتضاد آشتی ناپذیر قدرت با ارزشهای مردمیست. از این رو، سیاوش، که در زندگیش، استوار بر ارزشهای مردمی میماند، هم از پدرش و هم از افراسیاب، طرد میگردد، ولی او استوار ماندن

بر ارزشهای مردمی را، ترجیح برمصالحه باقدرت دوست و دشمن میدهد. این اندیشه بزرگ فرهنگ ایران، سپس در اسطوره حسین که برای رسیدن به قدرت، خود را به خطر میاندازد، کاملا مسخ و تحریف کرده میشود. رستاخیز اندیشه سیاوش، و پشت کردن به اسطوره حسین،برای قیام برضدِ هر قدرتی، به عنوان خطر برای ارزشهای مردمی، ضروریست

دموکراسی، روش ِانباز شدن ِخردهای افراد انسانی باهم، برای آفریدن نوبه نو اجتماع و سیاست و اقتصاد وقانون است. روش ِساماندهی یا آرایش اجتماع وسیاست و اقتصا دو حقوق مردمان، جزو ماشین آلات صنعتی نیست که ترکیبات عناصر بی اختیار باهم باشد و بتوان وارد ساخت. آرایش و سامان افراد، که نظام ِاجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حقوقی باشد، با خردِ آزاد انسانها کار دارد، که از جان ِ(زندگی) خودِ افرادِ اجتماع میجوشد. این خردِ جوشیده ِاز جانهاست که در همپرسی (دیالوگ)، باهمدیگر، خود را میآفرینند، و به خود، نظام میدهند. الله، دیگر، سیاست را خلق نمیکند، بلکه انسان، خودش، اجتماع خود را در سامان یابی، میآفریند. این ماشین آلات صنعتی، مانندِ هواپیما و کامپیوتر و چاپخانه و دوچرخه نیست که جزو صادرات واردات، از خارج به ایران، وارد ساخت. این خود آفرینی ِاجتماع، از نو است

خرد در فرهنگ ایران، گوهر «همپُرسی» دارد. همپرسی، که به معنای ِ«باهم پرسیدن = باهم جستجوکردن» است، آنست که، انسانها در اجتماع با خردشان، باهم، شادیهای زندگی را که حقیقتست، بجویند، و باهم بیابند. همپرسی، باهم جستن حقیقتست. همه باهم، سیمرغ را که خدا و حکومت هست، میجویند، و باهم نیز، «خدا و حکومت میشوند». واژه «همه پرسی»، که از اختراعات تازه است، اصطلاحی کاملا غلط است. چون رفراندم، به معنای ِ«مراجعه کردن به ملت، به عنوان مرجعیت اصلی و نهائی» است، و تنها نهادن سئوالی خشک و خالی نیست. تا ملت، به عنوان مرجع نهائی ِقانون و قدرت، پذیرفته نشده، رفراندم، پوچ و فاقدِ هرگونه اعتباریست

در فرهنگ ایران، زیستن (زیوَستن) و زیبائی (زیوا) از یک ریشه، ساخته شده اند. زیبائی، اینهمانی با زندگی کردن دارد. و زیبائی (= کَش)، نیروئیست که میکشد، جذب میکند. از اینرو، اصطلاح «خوبی» در فارسی، اینهمانی نیکی با زیبائیست. کار و گفتار و اندیشه ای، نیکست که جذب بکند. از این رو نیزهست که اخلاق و دین در فرهنگ ایران، استوار بر اصل زیبائی هست، و برضد اخلاق و شریعتیست که، استوار بر امر و نهیست، تا با ترس از عذاب دوزخ و با امید به رسیدن به بهشت نسیه، مردم را در خوف ورجا، نگاه دارد. رجائی که معنایش خوفست. فرهنگ ایران، غیر از دین زرتشتیست، که مفهوم دوزخ و بهشت را اختراع کرد، و اسلام، آنرا به ارث بُرد

سکولاریسم، خدا را، از شغل کیفر دادن، معزول میکند، تا دیگر، «قاضیِ جلاد» نباشد، و تا شغل جلادیش را، به خلیفه یا ولی امرش، واگذار نکند، و او را از شغل پاداش دادن، معزول میکند، تا دیگر، جاکش حوریها و غلمانها، برای موءمنان نباشد. از این پس، هیچ کیفری و پاداشی، ماوراء الطبیعی و آخرالزمانی و قیامتی والهی نیست. کیفر و پاداش، ارزش انسانی و معیا را نسانی پیدا میکند، و رفتارانسان، دیگر، گناه نیست، بلکه خطا و اشتباه رفتار انسان با انسان، به زیان بهزیستی جامعه میشود. یک عمل، برای بهزیستی جامعه انسانیست که پاداش و کیفرمی بیند، نه برای آنکه عملی برضد دین و خدا و رسولش کرده است

حقیقت و صداقت، دو مفهوم جدا از هم هستند. درحالیکه در فرهنگ ایران، «راستی»، هم صداقتست و هم حقیقت. در«راستی»، حقیقت با صداقت، جفت و انبازند. نه حقیقت، بی صداقت ممکن میشود، و نه صداقت، بی حقیقت. علتش نیزاینست که در فرهنگ ایران، حقیقت در گوهر خود هر فردیست، که از او، آشکار میشود. حقیقت، چیزی فراسوی او نیست که بپذیرد، و نسبت به آن، صادق باشد، و اگر نپذیرد، کافرو ضد حقیقت باشد. حقیقتیکه من می پذیرم و از طبیعت خودِم نجوشیده است، همیشه در کشاکش و کشمکش با گوهر من میماند. آن حقیقت، یابابد

با عنف و درشتی، طبیعت مرا به اکراه تغییر بدهد، تا مالک من بشود، یا گوهر من میکوشد که آن حقیقت را افزار خود سازد تا مالک حقیقت شود. از این رو، رابطه حقیقت و صداقت، همیشه متزلزلست، و دروغ، پایدار میماند

به جای آنکه فرهنگ ایران به حکومت ایران، شکل بدهد، حکومت اسلامی، فرهنگ ایران را به آلت دست خود، کاسته، تا آنرا نابود سازد. چنانکه حکومت ساسانی، فرهنگ ایران را به آلت دست زرتشتیگری کاست، و راه شکست ایران را از اسلام گشود. تا فرهنگ ایران، آلت دست حکومتهای دینی و ایدئولوژیکیست، ایران نخواهد توانست از سرپاخیزد. انقلاب بزرگ ایران، با رستاخیز فرهنگ اصیل ایران آغاز میشود. با سیمرغست که فرهنگ ایران، از خاکسترش برخواهد خاست

اندیشیدن، با نواندیشیدن، آغاز میشود، تا زندگی در زمان، نـو و تازه شود. نواندیشی، گوهر سکولاریسم است. فلسفه، برای آفریدن زندگی تازه، با اندیشه تازه است. فلسفه، برای آفریدن رنگارنگی زندگی، با اندیشه های رنگارنگست. سکـولاریسم سیاسی، از سکـولاریسم فلسفی زائیده میشود

نخستین گام در سکولاریسم، آنستکه انسان، میخواهد با اندیشه خودش، سیاست و اقتصاد و حقوق را بیاراید و نظام بدهد، نه با «علم الله». این فلسفهِ اندیشیدنست. چگونه میتوان، سکولاریسم سیاسی را از سکولاریسم فلسفی جداساخت

تا نفوذِ دین، درروان مردم در جامعه نکاهد، آخوند، به هیچ روی، حاضربه «انبازشدن باکسی درقدرت» نیست، و سکولاریسم، بدون کاهش قدرت دین در جامعه، امکانِ استقرارندارد، واین کار، فقط با اولویت دادن مبارزه برای اندیشیدن آزاد، درمقابل ایمان مذهبی ممکنست. برای رسیدن به این هدف، نخست بایدبرای بدست

آوردن «آزادی» جنگید، نه برای «عدالت»، تا بتوان، قدرت آخوند رادر آغاز، متزلزل ساخت. با کسب آزادی در تفکر و گفتگوست که میتوان سپس، مسئله عدالت را به میان آورد. و اندیشه آزادی آنگاه، پیروز میشود، که روشنفکران، خود، متفکرمستقل شوند، واصل تقلید را در اجتماع، تبدیل به «بزرگترین ننگ» سازند، تا مردم از مقلد بودن، بگریزند

سکولاریسم سیاسی، میوه درخت سکولاریسم فلسفی است. میوه درخت سکولاریسم فلسفی را، میشود جز و سایر واردات از خارج به ایران آورد، ولی با آن هیچگاه، حکومت، سکولار نخواهد شد، چون این میوه را باید همیشه ازنو، از درخت سکولاریسم فلسفی، چید که در روانها و مغزهای ایرانیان کاشته شود

حکومت مطلقه استبدادی و دیکتاتوری، در جامعه ای امکان و جود می یابد که همه، یکنواخت شده باشند. و این با تحمیل یک عقیده و ایمان به یک آموزه، ممکن میشود.همه با این آموزه دینی یا ایدئولوژیکی، «روشن ساخته میشوند»، با آن روشنی، «همه سطحی ساخته میشوند، درونشان به سطح آورده میشود». به عبارت دیگر، همه عمق فردی خود را که تاریکست، ازدست میدهند و کنترل پذیر میشوند. حکومت دیکتاتوری، از «از تاریکی ِعمق فردی» میترسد، چون نمیتواند آنرا کنترل کند. حکومت مطلقه، جامعه ای میخواهد که هیچ کسی، عمق نداشته باشد، بلکه همه سطحی باشند، و این سطحی بودن را، روشن شدن از نور ایمان به آموزه اش میداند. عمق، سیاه و تاریکست. «سیاه» در فرهنگ ایران، به معنای «مادر = اصل زاینده» هست. زشت سازی ِسیاهی و تاریکی، زشت سازی ِزایندگی از عمق ِفردیت است، چون سرچشمه آزادی و سرکشی در برابر قدرتست

عرفان، جنبشی برضدِ اسلام و قیامی بزرگ، برای آزادی از اسلام بود. از این رو، تفکرات خود را «سرّی = رازآلود» میاندیشید تا بتواند، راه گریز از استبداد هراس آور شریعت داشته باشد. این شیوه اندیشیدن، در راز و در شطح و در قصه، راه

آزادی نسبی را برای «نخبگان فهمیده و حساس» که با «اشاره»، در می یابند، باز میکرد.«عوام»، گستره سلطه شریعتمداران بودوهست. تفکر فلسفی، تفکر علَنی و «ضدسرّی» است، و هر سراندیشه ای را تابه آخرین حدِر و شنی از همه سو، نگسترد، پیدایش نمی یابد. از این رو، پیدایش تفکر واقعی فلسفی، در جامعه ای که شریعت اسلامی حکومت میکند، غیرممکنست

برای پیدایش تفکر نو آور، در ایران و سایرکشورهای اسلامی، نخست باید، «حافظه را از اولویت انداخت». الاهان نوری، همه مخزن معلوماتند، و این «حافظه یا انبار معلومات» را «علم» مینامند. آنها نیازبه اندیشیدن ندارند. از این رو محور آموزش و پروش دراین کشورها، «حفظ کردن کتاب مقدسشان» هست، تا هر چیز را با آن معیار بسنجند و بپذیرند. ازاین رو تفکر، تابع حافظه میماند. از جمله محتویات این عبارت دکارت، که من میاندیشم پس من هستم، همین از اولویت انداختن حافظه، و اولویت دادن به اندیشیدن است. انسان، آنچه را یاد میگیرد، باید با اندیشیدن برپایه تجربیات حواس خود، باشد. چیزی را که نیندیشیده، آموخته، برضدِ اصالت تفکر مستقل و آزاداوست

چگونه میتوان اسلام را معتدل ساخت؟ به اژدها گفتند که: تو، چون عبوسی، در غضب، مردم را میترسانی و عذاب میدهی. اگر عبوس نباشی، غضب و قهر و تهدید تو، ناپدید خواهدشد. پرسید: چه باید بکنم تا عبوس نباشم. گفتند: باید بخندی! اژدها از آن پس میخندید، ولی هر بار دهانش را از خنده میگشود، بیش ازپیش، آتش سوزان غضب، زبانه میکشید. ولی آنهائی که دراین آتش میسوختند، از خنده زیبای اژدها، در درا فراموش میکردند، و از زیبائی اژدها، مدهوش میشدند

تفکر در ایمان، میکوشد که برای زیستن در کنون، نو را، تا میتواند، جزو گذشته سازد، و تفکر در فلسفه، میکوشد که تا میتواند برای زیستن در کنون، گذشته را، جزو ِنو، در آینده سازد. مسئله بنیادی که ایندورا باهم گلاویز میسازد، یکی آنست که

چه اندازه از نو، در گذشته میگنجد؟ و دیگری آنست که، چقدر از گذشته، در نو و آینده، باقی میماند

فهمیدن با اندیشیدن، تفاوتی ناچیز دارد. هر تجربه تازه ای، هنگامی فهمیده میشود که در عبارات و اصطلاحات آشنا و کهنه، به عبارت آورده شود. تا تازه، جامه کهنه نپوشد، نامفهومست. ولی در اندیشیدن، تجربه تازه انسان، در تاریکی میماند، تا ناگهان به اصطلاحات و عباراتی تازه و بیگانه تصادم کند، و در آنها پدیدار گردد. در اندیشیدن، این تازگی اصطلاحات و عباراتست که مامای ِتجربه های تازه ایست که انسان بدان آبستن شده است. از اینرو ما بیشتر میفهمیم و کمتر میاندیشیم

آنچه که روزمره است، چون بسیار به مانزدیکست، می پنداریم که امری بدیهیست، و زود و آسان میشود فهمید. ولی این نزدیکی و آشنائی، درست علت سخت فهمی و دشوار فهمیست. کسی که در روزمره ها غرقست، و از روزمره ها بدینسو و بدانسو کشیده میشود، خودش نیز جزو «مسئلهِ روز» میشود. تفکر، برای حل مسئله، بدینسان آغاز میشود که انسان بکوشد تا اندازه ای خود را از غرقشدگی و کشیده شدگی از روزمره ها، رها سازد، و از آن فاصله ای پیدا کند. تا بتواند مسائل روز را بهتر بفهمد، و بتواند آنرا بهتر حل کند. این دیالکتیکِ گرفتاری در روزمره ها، و تلاش برای دوری یافتن از آن، گرانیگاه تفکر زنده است. انسان با دو دیدگاه تاریخی، و دیدگاهِ آینده سازی، باید به روزمره گی نزدیک شود، تا واقعیات روز، او را در اندیشیدن، اسیر خود نسازند

در فرهنگ ایران، خدا که خوشه است، تخمهای زندگیش را در تن انسانها میافشاند، و گنج نهفته در انسانها میشود. تن، هم زمین است، و هم به معنای زهدان، و هم به معنای کانون آتشست. از این رو، در فرهنگ ایران، اخلاق و دین و داد (حق و نظام و قانون و عدالت) و زیبائی و کمال، در تن خودِ انسان، گنج نهفته است، و خود

انسانها، باید آنرا در خود و دیگران، بجویند و بیابند و بگسترند. در خودِ انسانها، گنج حقیقت هست، و روندِ پیدا ساختن آن، راستی نامیده میشود

فرهنگ ایران، برپایه سرشاری و پُری و لبریزیِ فطرت انسان قرار داشت، که پیآیندش، از سوئی، اصالت انسان (انسان، اصل بینیش و تعیین کننده ارزشهاست)، و از سوی دیگر، خشنودی و خرسندی است. ادیان نوری، منکر غنای انسان، و بدینسان اصالت اوشدند، تا خود، اصل معرفت و تعیین کننده ارزشها (اندازه) شوند، و طبعا انسان را َکنود (=زمینی که حاصلخیز نیست، در قرآن) و جاهل و صغیر و ظلوم خواندند. ولی انسان، با «اعتقاد به فقر فطری خود»، حرص سهمگینی به دست یافتن به ثروت و قدرت پیدا کرد، تا کمبودِ فطری خود را جبران کند. برای جلوگیری از این سائقه زورمند، این ادیان، رسیدن به ثروت و قدرت را برای مردمان، گمراه کننده شمردند، که الله با آن، همه را امتحان میکند. عصر جدید در غرب، با این شروع شد که «سائقه دست یابی به ثروت و قدرت» برای عموم، مثبت و مقبول شد، و هرکس که به قدرت و ثروت برسد، در اجتماع ار جمند میگردد. و بدینسان، سکولاریسم و آزادی برپایه سرکشی از آرمان این ادیان پیدایش یافت

دموکراسی، بر اصل «حق و توانائی افراد ملت به اندیشیدن آزاد» قرار دارد، که برضد هر گونه حکومت دینی یا ایدئولوژیکی است. در آزادیست که افراد، در اندیشیدن، متنوع و گوناگون و رنگارنگ میشوند. «حقیقت» که در فرهنگ ایران، «راستی» است، بیان پیدایش آزادانه گوهر خود فرد انسانست. ولی «ارشاد» اسلامی، برضد آزادی اندیشیدن افراد، و توانا شدن آنان در حاکمیتست. واژه اسلامی «ارشاد»، به معنای «تحمیل کردن راه رستگاری که شریعت اسلامست» به انسان. ایرانیان به «رُشد»، معنای «نشو و نماداده اند که در اصل ندارد». فرهنگ در ایران، به معنای جوشیدن آب از کاریز گوهر خود انسانست، و با این آبست که جهان را میتوان آباد کرد و آزادی را آفرید

قدرت در گذشته، حق انحصاری خود میدانست که بیندیشد، و دیگران، فقط وظیفه اجراءکردن آنرا دارند. دیگران، فقط عبد و بَرده و بنده و صغیر و جاهل مقلد هستند، و با چنین حقی، نیروی اندیشیدن ِهمه مردم را با ارشاد، نابود میسازند. ولی دموکراسی، این حق انحصاری را از آن خودِ ملت ساخت، و از همه قدرتمندان پیشین، سلب کرد.بدینسان، همه قدرتمندان دینی و سیاسی و اقتصادی و قضائی و اجرائی، تابع و مجری ِاندیشهِ ملت میشوند. با تجاوز از این وظیفه، آنها غاصب حق ملت میشوند

آنهائی که دست به ساختن اسلامهای ِراستین زدند، نخست صورت واقعییش را که از گوهر اسلام، پیدایش یافته بود، از او زدودند، و سپس صورتهای تازه به آن وام دادند که با گوهر اسلام، در تضاد بود. بدینسان، اسلام، صورتهای تازه را از خود، دور انداخت، ولی از آن پس، « ماده بی صورتی» شد که خوی ِتجاوزگری جهادیش را در گوهرش داشت. بدینسان، اسلام، همان «بوقلمون شیخ عطار» شد. این بوقلمون، که هیچ صورتی ندارد، به هر صورتی در میآید، تا دیگران را فرو بلعد، و همه را مانند خود، ماده بی صورت سازد. این بوقلمون، همان هیولای ِارسطوست که در اسلام به معنای «ماده بی صورتی کاسته شد که هر صورتی میتوان به آن داد»، و ملت ایران برغم فلاسفه اش، دریافت که این ماده بیصورت، همان بوقلمون ِخطرناک، یا هیولاست

در فرهنگ ایران، خدا، اصل زیبائی در هر چیزیست و در هر چیزی، میتوان او را کشف کرد، ودید، و از شادی، به رقص آمد. بر عکس، الله را هر انسانی ببیند، از ترس، جادرجا میمیرد، چون برضد زندگی اوست. از این رو محمد، واسطه اوست، و جبرئیل نیز، واسطه میان الله و محمد است، وخودِ جبرئیل نیز در اثر وحشت از دیدار الله، پیکر یابی «هیبت» است، و هر گاه او بدیدار محمد میآید، محمدازهیبتش، به لرزه میافتد و غش میکند. تازه این پیکریابی وحشت و هیبت الله، نمادِ «جمال و زیبائی» در اسلامست

هر اندیشه زنده ای، جاذبه دارد، و روان را به سوئی میکشد. اندیشیدن زنده، آنست که انسان از اندیشه های گوناگون، به راستاهای گوناگون کشیده شود، و از این کشاکشها، روان، به موج آید، و دریائی توفانی شود، و در این کشاکشهاست که خرد، بیدار میشود و میکوشد تا این کششها را باهم همآهنگ سازد، و از همآهنگشوی این کششهاست که روشنی و خواست از گوهر او زائیده میشود

یکی از اندیشه های گرانقدر کهن، «پیدایش و زایش خدا» هست، که ادیان ابراهیمی و نوری، بر آن خط بطلان کشیده اند. خدا، گوهری فراسوی زائیدن شد و بدینسان، خدا از انسان، بریده شد. «فرهنگ»، اساسا به معنای جهان بینی زایشی و پیدایشیست. چیزی هست که پیدایش بیابد. این اصل پیدایش را عرفان، به «جامه گردانی» تعبیر کرد. حقیقت و خدا، در هر جائی در جهان، و در هر زمانی در تاریخ، تحول می یابد. مسئله، تنها پوشیدن جامه دیگر نیست، بلکه مسئله گردیدن یا تحول یافتن خداست. الاهان نوری، خود را فراسوی زایش، و فراسوی تغییر و تحول قرار دادند، و بدینسان بزرگترین گزند را به تحول جامعه و انسان وارد آوردند. انسان، تازمانی با خدایش هست که با خدایش تحول می یابد، ولی هنگامی خدایش را انکار میکند که خدایش منجمد میشود، ولی او، تحول می یابد

در فرهنگ ایران، خرد، اصل جفتی و انبازیست. اندیشیدن، اصل مهرورزی با همه پدیده ها و آفریدن با همدیگراست. در آموزه زرتشت، گرانیگاه خرد، به کلی عوض شد. خرد، اصل شناختِ دوست (راستی = حقیقت) ، ازدشمن (دروغ = باطل)، و جنگیدن و جهاد، برضدِ شمنان گردید. بدینسان، خرد، نخست در خود، و سپس در اجتماع خود، و سپس در همه اجتماعات، کارش، دشمنیابی میگردد، تا با آنها به جهاد بپر دازد. چنین خردی، که همگوهر عقل اسلامیست، جهان و اجتماع و تاریخ را، میدان جهاد میکند. مسئله ما، دور انداختن چنین خرد و چنین عقلیست

اسلام، وقتی میخواهد به قدرت برسد، راستین میشود، ولی وقتی به قدرت رسید، دروغین میگردد و راه را برای حکومت اسلام راستین دیگر، باز میکند. این گوهر واژگونه شوی را ، حکمت مینامند که همیشه میتواند مردم را بفریبد و همیشه از نو، حکومت کند

این اندیشه که هرچه گذشته است، کاملا مُرده است و در مطالعات تاریخی، ما فقط با مردگان همیشگی کار داریم، بسیاری را میفریبد و غافل میسازد. چون در آنچه گذشته است، تخم هائی نیرومند، از انساندوستی و مهر و دادخواهی و شادی و جوانمردی و جهان آرائی هست که روزی بازکاشته میشوند و باز سر از خاک بر میآورند. فرهنگ ایران، چنین تخمهائی هستند که هیچگاه در تاریخ گذشته نمی میرند

گُمان، که امروزه معانی ظن و شک و دودلی و تردید و عدم اطمینان را یافته، به واژه «گومه» در پهلوی باز میگردد، که به معنای «باهم و تواءمان» است، که در واقع همان «ویمان» باشد، و این، به معنای «ترکیب و سنتز دو چیز در یک لحظه شتاب آمیز» بوده است. از این رو گمان در فرهنگ ایران «پیک تیزبال» است و در سانسکریت همین واژه به معنای «تخت روان و گردونه تیزپرواز» میباشد. اندیشیدن آفریننده، گمان تیزپریست که میتواند ادراکات مختلف را در آنی باهم سنتز کند. با تحریف مفهوم «گمان»، یکی از آفریننده ترین تجربیات و اصطلاحات خود را از دست داده ایم. گمان، اندیشیدن سنتزی بوده است

سائقه پیشرفتِ همیشگی بسوی کمال و آزادی و سائقه بازگشت همیشگی به عقب و تکرار گذشته، همیشه باهم گلاویزند. هر پیشرفتی در کمال و آزادی، ناچار دچار بازگشت قهقرائی میشود. از اینکه همیشه میتوان بسوی کمال و آزادی پیشرفت کرد، یک خیال خام هست. این دیالکتیک پیشرفت بسوی آزادی و، بازگشت به قهقرا هست که سیر تاریخ را معین میسازد. هر جنبش پیشرونده ای در مدنیت، سائقه بازگشت توحش را برمیانگیزد. توحش همیشه در انسان، آتش زیر خاکستراست

ایرانیان « اندیشیدن باخـرد» را «غربال کردن» میدانستند. درمتون عرفانی، غربال کردن، فقط به مفهوم « جستجوکردن» کاسته شده ، و درآئین زرتشتی ، ازخرد ، فقط برگزیدن میان دوبدیل روشن ازهم میخواهند. درحالیکه این اندیشه بیان میکند که این خرد است که فقط درجستجوکردن وآزمودن ، برمیگزیند. خرد انسان، نیک وبد رادرجستجوو تجربه برمیگزند. برگزیدن درست همان واژه « پـر+ ویـزن » است که نام الک هم هست. «wizen » همان واژه «ُگزیدن » است. wizindan به معنای برگزیدن وترجیح دادن وتشخیص دادن درجداکردن ازهمست .واژه « وزیر= wizir»که عربی شده است،به معنای قضاوت وتصمیمست.خرد،الک وغربالیست که درجستجوکردن برمیگزیند .

تاریخ، انباریست از تجربه ها و بینشها و آئین ها و شیوه های تفکر و ادیان و مذاهب و مکاتب فلسفی گوناگون که انسانها در هزاره ها اندوخته اند. خرد هر انسانی در هر دوره ای، غربالیست برای الک کردن ِ نو به نو ِ این توده روی همریخته هزاره ها، تا مایه های آفریننده را برای زندگی خود بیرون آورد. تاریخ، آشغالدان نیست (چنین سخنی، تحقیر انسانیت است) و با دور ریختن تاریخ به عنوان آشغال، فراموش میکنند که گنج نهفته خود را که در میان آن آشغال، پخش است، نیز دور میریزند. اینان در خرد خود، هنوز غربال را کشف نکرده اند

حقیقت را میتوان در پاساژهای پرپیچ و خم و بی سروته و رنگارنگ زندگی جست، نه در تنهاراه مستقیم بیایانی که سرانجام به «کاخ حقیقت» خواهد رسید. این پاساژهای پرپیچ و خم زندگی پر از دیدنیهای شگفت انگیزهستند که باید در آن ولگردی کرد، نه در راههای مستقیم ملال آور و تهی، با شتاب دوید، تا روزی به پایانش رسید که کاخ حقیقت است، ولی درش به روی همه بسته است

معمولا بزرگترین اشتباهات، همان حقیقتی هست که مردم بدان ایمان و اعتقاد دارند، و با آن اشتباه، همه حقایق واقعی را پایمال کرده و بدان افتخار میکنند که در جهاد و

پیکار برای غلبه حقیقت بر باطل، جانفشانی کرده اند. چرا حقیقتشان بزرگترین اشتباهست، چون می پندارند که در حقیقتشان، اشتباهی نیست و با حقیقتشان، هیچ اشتباهی نمیکنند

ما تمام اوقات خود را، خرج تبلیغات افکاری میکنیم که به عنوان ِ«مُدرن و پیشتاز و تجدد و روشنگری» از دیگران به ذهن سپرده ایم و سراپا شیفته آن شده ایم. اگر اندکی از این نیرو را صرف اندیشیدن ِاز خود، و صرف انگیختن مردم ایران به اندیشیدن از خود میکردیم، از خود، پیشتاز و نو زاینده میشدیم، و از«نو شدن ِعـاریه ای» ننگ داشتیم

هیچ چیزی فانی نیست و نمیگذرد، بلکه همه چیز ها، تحول می یابند. شعرای ما، برلب جوی می نشستند و گذر عمر و زندگی خود را می دیدند، ولی ایرانیان پیشین، برلب جوی می نشستند، تا از همبوسی آب با خاک (= تخم)، تحول عشق را به سبزی و درخت و گل ببینند، که برکنار جوی می روئید، و به این عشق میان آب و خاک، نام جـوی دادند که یوغ و جفت باشد

بهمن، «خدای ِاندیشه و بینش» در فرهنگ ایران، گـمی هست که در روشنائی، پیدا میشود، ولی در روشنائی نیز، همیشه گم هست. به عبارت دیگر، حقیقت در روشنائی، نیست، بلکه در روشنائی، گم هست، و همیشه باید آن را در تاریکی جُست. و همه مشکلات ما در اینست که همه می پندارند که در روشنی، حقیقت، هست

اهل سیسیل میگویند که «کـُود» بیش از همهِ مقدسین، معجزه میکند. در ایران، واژه «وَرز» که از کشت و وَرز میآید، معنای معجزه داشته. این کار مردمست که معجزه میکند، و نیازی به امامان و پیامبران و الاهان، برای معجزه کردن نیست

آزادی برای این پیدایش نیافت که تا تعصبات دینی و مذهبی و نژادی و قومی و طبقاتی و حزبی و جنسی راهِ فوران پیدا کنند و آتش به کینه توزیها بزنند. آزادی برای این پیدایش یافت که همه عقاید و افکار و اقوام و ملل و طبقات و احزاب، باهم بسگالند، یعنی باهم گفتکو کنند و بیاندیشند، و در همپرسی باهم، از نو حقیقت را بجویند. ولی همهاز آزادی، سوء استفاده میکنند و در آزادی برضد آزادی برمیخیزند

جهالت اینست که انسان، اندیشه خودرا، تنها حقیقت مُسلّم دنیا بداند، و با آن همه حقایق را جهالت و باطل سازد

انسان، اشتباه میکند، ولی در می یابد که اشتباه کرده است، و با این آگاهیست که اندیشیدن آغاز میشود، و با آن آزادی پیدایش می یابد. من اشتباهی را که از آن، «بینش و آزادی» پیدایش می یابد، ترجیح به بینشی میدهم که با آن هیچ اشتباه نخواهم کرد، و حق و نیروی اندیشیدن و آزادی را نیز از دست خواهم داد

ایمان به غیب، زائیده از نفرت به حس است، که خواستار بهزیستیِ نقد در این گیتی است

این فرهنگست که جوانان ملل گوناگون، گردهم میآیند و سرودهای آهنگین را که خود ساخته اند، میخوانند و مینوازند، و ملتهای گوناگون باهم، یک ترانه و آهنگ را، بدون تبعیض و تعصب نژادی و ملی و دینی، بر میگزینند تا همه از آن لذت ببرند. آهنگ زیبا، اندیشه زیبا، هنر زیبا ،کار زیبا که همه ملل از آن شاد بشوند و فراسوی تعصبات ملی و دینی و نژادی برگزینند، متعلق به همه ملل هست. این فرهنگیست که بشریت بدان می بالد

برای بامزه کردن زندگی (با معنا کردن زندگی)، باید حساسیت انسان را برای لذت بردن، بالا بُرد، تا با چنین حساسیتی، لذتهای بهتر و لطیف تر در زندگی بجوید. بهترین لذتها را بُردن، غیر از بهره بردن از لذتهای زیادِ زمخت و خشن است. ولی مردمان را با لذتهای کم کیفیتِ زیاد، اشباع میکنند تا مردم را از بالا رفتن حساسیت، در برگزیدن کیفیت لذتشان باز دارند. طرد لذت در گیتی، زندگی را بی معنا میکند، ولی فرهنگ، بالا بردن حساسیت انسان، برای برگزیدن لذتهای لطیفست

یونان، از گلاویزی با اسطوره و نقد آن، به تفکر فلسفی رسید، و مکاتب گوناگون فلسفی، جانشین چند خدائیش شدند، ولی در ایران، مانند اسرائیل، تئولوژی، جانشین میتولوژی شد، و این تئولوژی زرتشتی در ایران، راه پیدایش تفکر فلسفی ویژه ایران رابست. ما باید از سر، میتولوژی ایران را از سلطهِ زرتشتیگری، آزاد سازیم، تا راه تفکر فلسفی خود را بگشائیم

دروغ، با حکمت، بنیاد نهاده میشود. حکمت آنست که با وسیله کار شر، میتوان به غایت خیر رسید. با کشتن، میتوان زنده کرد. با ترساندن، میشود، انسان را خوب کرد. با ویران کردن، میشود آباد کرد. از این رو هست که الله، حکیمست و حکم میکند تا بر جهان، حکومت کند. شاهنامه درست با داستان سیامک آغاز میشود، که در برابر اهریمن که اصل حکمتست حاضر نیست، با حکمت با او بجنگد. او برهنه (راستی) میشود.اهریمن، در ظاهر، به انسان (کیومرث) مهر میورزد، به غایت آنکه او را بکُشد

عقل در اسلام، اولین چیزیست که الله خلق کرده است تا برترین وسیله برای برقرار ساختن قدرت او باشد و طبعا چنین عقلی، بزرگترین دشمن آزادی و استقلال «خرد انسان» است که برضد هر قدرتیست

منتظر از هم پاشیدن رژیم در اثر بحران اقتصادی نشستن، نیازی به وجود ما ندارد. وجود ما برای آنست که بیندیشیم، چگونه رژیم را میتوان از هم پاشید

ملتی، فرهنگیست که فلسفه ی خودش را میآفریند و ملتی بیفرهنگست که فلسفه های دیگران را که برای زندگی خودشان آفریده اند، قرض میکند، تا زندگیش را هم قرضی بکند. ولی زندگی خود را نمیتوان از دیگران، قرض کرد

تا مردم در ایران، آخوند را جانشین «امام زمان» میدانند که «مشروعیت انحصاری به حق حاکمیت دارد، و هرحکومتی جز خود را، غاصب میداند»، امکان پیدایش و استقرار دموکراسی نیست. حکومت دموکراسی و حاکمیت ملت، غاصب حق امام زمان شمرده میشود. برای ایجاد حاکمیت ملت و دموکراسی، باید با اندیشه امام زمان در اذهان جنگید

امام زمان، اندیشه ایست که در ذهن و روان ایرانیان، جانشین رام (بیدُخت = زُهره) شده است که خدای«زندگی و زمان و رامشگری و شناخت» بوده است، و «بهروز» نامیده میشده است، و این روان، یا طبیعت هر انسانیست که فقط نیاز به بسیج ساخته شدن و افروختن در وجود انسان دارد، تا اجتماع به بهروزی برسد و در انتظار امام زمان ننشیند

باب، در 160 سال پیش با «امام زمان دانستن خود» و انقلابی که بپاکرد، و آخوندها، نام آنرا «فتنه» گذاشتند، حق به قدرت و مرجعیت را از همه آخوندها سلب کرد، و با سلب این حق به قدرت، از آخوندها، قوانین نوین، وضع کرد. این اندیشه بزرگ که با از بُن کندنِ ریشه قدرتِ آخوندی که خرافهِ امام زمانست، میتوان تاءسیس قانون و نظام نوین کرد، نطفه پیدایش مشروطه شد، ولی شاه و روشنفکران، با همکاری با آخوندها،

آنچه را باب، با قربانی هزاران نفربدست آورده بود، و راه پیدایش مشروطه را گشوده بود، در این انقلابِ ارتجاعی، بباددادند

یکی از خرافه های روشنفکران که سهم بزرگی در ایجاد و استقرار حکومت اسلامی داشت، اعتقاد آنها به «جبر تاریخ» بود، که سیر تاریخ، بدون بروبر گرد، به پیروزی دیکتاتوری پرولتار یا میکشد، و همین خرافه، سبب همکاری آنهابا آخوندها شد، چون با ورداشتند که حکومت ازدست آنها خواهدلغزیدوبه خودی خود، در دامان آنها خواهد افتاد. این همان علمی هست که خرافه شد

شریعت اسلام، با زور آمده است، و باز ورمانده است، و اکنون با این مسئله بزرگ روبروست که نمیتواند با زور بماند، و نمیداند و نمیخواهد بداند که چگونه بی زور میتوان ماند

در فرهنگ ایران، حقیقت و خدا و بهی (سعادت و نیکی) در میان هر انسانی، گنج نهفته است. گنج، به معنای «سرچشمه زندگی = بیذُخت = زُهره» هست. انسان باید این خدا را که سرچشمه زندگی و سعادت و نیکیست، از خود برویاند

ضعیف ، امروزش همیشه بداست ، و همیشه منتظر فردای بهتریست که اگر بخواهد ، میآید. توانا، هر روز بدی را تبدیل به فردای بهتر میکند، و هیچگاه منتظر کسی نمینشیند که فردای بهتری خواهد آورد. توانائی انسان را بنامِ «کِبرِطغیان کننده برضد الله»، تبدیل به ضعف کرده اند

اگر فردا، امام زمان به ایران بیاید نخستین کار خیری که خواهد کرد آنست که دستور خواهد داد سر همه ملاها را ببرند، ولی ما حتما جلوش را خواهیم گرفت

همیشه با حکومتِ عقل است که در جامه، جنون، خلق کرده میشود. دیوانگان اجتماع، همیشه مخلوق حکومت عقلی هستند که هر که جز او میاندیشد، باطل میشمارد و او را کافر و یا مجنون میسازد

انسان، «بُن بودن یا اصالتِ» خود را در درک دو تاریکیِ گذشته و آینده، در می یابد. در میان این دو تاریکیست که در می یابد که او، هم آغاز گذشته و هم آغاز آینده هست. برای آغاز آینده بودن، بایستی آغاز گذشته هم شد. انسان، تاریخ را همیشه از نو میشناسد و میافریند. این دو تاریکی آینده و گذشته، انسان را «به هستی یافتن از خود»، یعنی به افراختن از گوهر خود، میانگیزد

خدا، یک مفهوم انسانی هست که با تحوّل انسان، تحوّل مییابد. خدائی که با تحول انسان، تحول نیابد، بزرگترین آزارنده انسان میگردد. در این تحوّل، مفهوم اول، خرافهمیشود، و مفهوم دوم، حقیقت میگردد. وجودِ خدائی که همیشه همان میماند که بوده است، برضد انسانست که متحولست

هر قدرتمندی، سائقه قدرتخواهی را در همه برمیانگیزد، و جنگ قدرتهائی که جوانه میزنند، با قدرتمند، شروع میشود، و این قدرتها مجبورند همدیگر را ببلعند، تا یکی باقی بماند، ولی آن قدرتمند، از نو برانگیزنده نوین قدرتخواهی در همه میشود

اخلاقی که بر پایهِ ترس از الله مقتدر، و واسطه هایش بر روی زمین است، سرچشمه ضد اخلاقست. با ترس از قدرت، فساد و انحطاط انسان، آغاز میشود

آنکه «اسلام راستینی» میسازد، مجبور است که تا میتواند، دروغ بگوید، ولی نام این «دروغ مقدس»، «حکمت» است که با آن میتوان همیشه بر مردم «حکومت» کرد

آنها منتظر ظهور امام زمان در جهان هستند. ولی ما منتظر ظهور انسان، ظهور خودمان در اجتماع و جهانیم. ما نیاز به ظهور خود داریم، تا جهانی را که اسلام، و یرانساخته، از نو آباد کنیم

مسئله ایران بیش از دو هزار سالست که «آخوند» است، نه زن، نه اقتصاد، نه سیاست، نه سرمایه داری. «زن» در فرهنگ ایران، به معنای «زادن» و «شناختن» است. حقیقتی و نوری، حقیقت و شناخت واقعیست که از «گوهر مادینه انسان» زائیده بشود. هر انسانی، آبستن به حقیقت است. هر انسانی، هر تنی، در گوهرش، زنست، سرچشمه است، مبدء زندگی و روشنائی است. «تن» در مرد و زن هردو، به معنای زهدان زاینده است. ما حقیقتی را که از تن، زاده نشود، حقیقت نمیدانیم. این آخونداست که انسان را از سرچشمه حقیقت شدن میاندازد. پوشیدن چنین حقیقتی و روشنائی، بزرگترین ستم و فساد در ارض و جنایت به بشریت است. کیست که سرچشمه شناخت حقیقت را به ما می بندد؟: آخوند. آیا حل مسئله آخوندها، ریختن خون آنهاست؟ ولی آخوند، میخواهد زن را که وجودش، زیر آب حقیقت آسمانی او را میزند، به تاریکی براند و ناپیدا سازد و دروغ آسمانیش را بجای آن، بر همه چیره سازد

State حالت است، نه حکومت. نه تنها زمان «حکومت بر ملت» پایان یافته است، بلکه زمان «حکومت برپایه حِکمت و حُکم، چه از الله باشد و چه از قدرتمندی باشد» پایان یافته است. هنگامی که اقوام و طبقات و قبایل و خانواده ها و پیروان ادیان و مذاهب گوناگون، حالت باهم آراستن و باهم سامان دادنِ یک جامعه را بیابند، این «حالت»، آنچیزیست که ما به غلط، حکومت میگوئیم. این مسئله براساس تحول یابی همه به حالت تفاهم و همپرسی و هم آرائی نهاده میشود

با ساختن «یک حکومت دموکرات»، دموکراسی در جامعه پیدایش نمییابد. بلکه با «مردمان آزاداندیش و باز» در جامعه هست که حکومت دموکراسی واقعی، زاده

میشود.پیدایش دموکراسی، نیاز به «جامعه تفاهمی» دارد. جامعه ای که میتواند در «تفاهم» بدون کاربرد زور و تبلیغات دروغین و هوچیگری و مردم فریبی، در زمانهای اصطراب و اضطرار، تصمیم بگیرد، و به خود، سازمان دهد

با یقین به نیرومندی و سرشاری ِگوهر (فطرت) انسانست که انقلابِ حقیقی در اجتماع، آغاز میشود. با «یقین انسان به خودش» هست که خردش ، راهگشای زندگی و حکومت و اقتصاد و حقوق میگردد. ایمان به یک دین یا یک ایدئولوژی یا یک حقیقت، نابود سازنده چنین یقینی است

انقلابی که ما در ایران داشتیم، انقلابی بود که یک کور، با عصای شریعتش، ملت را تبدیل به کورانی میکند که با عصای آن رهبر کور، راه بروند. ولی فرهنگ ایران، انقلاب خردهاست، و خواهان نوزائی خردهای آزاد و مستقلست که با چشمهای خورشیدگونه خود، هم روشن کنند و هم با روشنائی خود ببینند

دموکراسی بر بنیاد آزادی ِانسان، به عنوان «اصل ابتکار و نوآوری» بنامیشود. اینکه از اسلام یا مسیحیت یا یهودیت ... میتوان دموکراسی را با فن و فوت تاءویل، بزور بیرون کشید، درست نشان فقدان نیروی ابتکار در آنهاست. آنها هیچکدام، مبتکر دموکراسی نیستند. دموکراسی با بسیج ساختن توانائی انسان، به نوآوردن در هر گستره ای (قانون، اخلاق، اجتماع، اقتصاد) ممکنست

امام زمان، همیشه غلام ِحلقه بگوش و اسیر و ذلیل آخوندها بوده است. ملت ایران، باید قیام برای نجات امام زمان از اسارت و مذلت او ازدست آخوندها بکند و در آن روزست که آزادی خود را بدست خواهد آورد، و در خواهد یافت که امام زمان، همان خود اوست که در چاه تاریک، زندانی شده است و همیشه بایدد رزندان تاریک، غایب باشد، ولی امید بیرون آمدن از زندان را داشته باشد تا نمیرد

مردم در ایران، به کسی که چیزهارا ویران میکند و نابود میسازد، میگویند: کُن فیکُون کرد. در حالیکه، الله در قرآن، برای خلق جهان، امر میکند که «کُن» و «فیکون» میشود. همه چیز از اراده او «هست» میشود. این بیان قدرت اوست و فرهنگ ایران برضد قدرتست، چون در فرهنگ ایران، انسان، هست، وقتی از فطرت خودش بخواهد، طبعابر ضد قدرتیست که از اراده او، هست بشود

برترین هنر ایرانی، جنگ با خدا و شکست دادن خدا و تبعید خدا بوده است. موبدان ساسانی، برای فراموش ساختن این هنر، داستان ضحاک را که جنگ ایرانیان با خدایی قربانی خونی مانندِ الله بوده است، جنگ با یک شاه ستمگر ساخته اند، تا ایرانیان باز به فکر جنگ با اهورامزدای زرتشت نیفتند. ایرانی میدانست که برای رسیدن به آزادی، راهی جز جنگ با خدای قربانی خواه که نماد خونخوارگیست، نیست و از ایستادن در برابر چنین خدائی نمیترسید

جان، و خرد که از جان، پیدایش میابد، در فرهنگ ایران، «گیرنده» نیست، هیچگاه وام نمیگیرد، معیار و مُدل و صورت، از دیگری نمیگیرد، بلکه «می پذیرد». پذیرفتن، «باهم رفتن»، یا به سخنی دیگر، همروشی و انبازی و باهم آفریدنست. او در همپرسی، که جستجوی باهمدیگر است، با دیگران، باهم میآفریند

فرهنگ، شیوهِ جوشان شدن یا فوران ِخدا، از فطرت انسانست
ارشاد، روش ِمتصلب ساختن انسان در تبعیتِ
از امر الله با تهدید و غضب و عذابست
ایرانیان، به واژه «رشد»، معنای نمو کردن میدهند، که در عربی و در قرآن ندارد

فرهنگ، نام کاریز (قنات) است. فرهنگ، آبیست که در راههای دراز، در تاریکی ِمنش یک جامعه میجوشد و آنگاه از تاریکی، پدیدار میشود و میرویاند. سیمرغ

یا خدا در فرهنگ ایران، دریائیست که به هر تخمی (انسانی) کاریزی کشیده است، و هر انسانی را مستقیما با خودش آبیاری میکند، تا ببالد و سربرافرازد و شعله بکشد. برعکس، الله در اسلام، شریعت را وضع میکند، و آب در کاریزی نیست که مستقیما در وجود هر انسانی بجوشد. در این صورت، نیازی به محمد و خلیفه و امام و ولایت فقیه نداشت. اسلام، فرهنگ نیست

سوسیالیست ما، شِبهِ سوسیالیست هست. کمونیست ما، شبه کمونیست هست. لیبرال ما، شبهِ لیبرال هست. مشروطه ما، شبهِ مشروطه هست. دموکرات ما، شبهِ دموکراتست. سکولاریسم ما، شبهِ سکولاریسم هست. جامعه مدنی ما، شبهِ جامعه مدنیست. حقوق بشر ما، شبهِ حقوق بشراست. اسلام ما، شبه اسلامست. مسئله بنیادی ما، نجات یافتن از این «شبه بودن» است. و هیچ شبیهی، هیچگاه، اصل نمیشود، با آنکه کاسه داغ تر از آش است

اگر میخواهید مالک حقیقت باشید، یکراست به سراغ دین و ایدئولوژِی بروید، چون نخستین گام در اندیشیدن فلسفی آنست که انسان، نمیتواند مالک حقیقت باشد، و حقیقت را همیشه در روند تجربه در می یابد

هر آموزه ای آنگاه حقیقتست که مهر به زندگی در گیتی را بیافزاید،
و هر آموزه ای برضد حقیقتست، که زندگی در گیتی را قربانی آخرت کند

امام زمان، روزی خواهدآمد که همه مُلاها مرده باشند. یعنی روزیکه هیچکس در جامعه سراغ مُلارا نگیرد

شیر و خورشید و شمشیر، که اینهمانی با «اتش سوزان، یعنی خشم و غضب و قهر و خشونت» داشت و نمادِ میتراس، خدای قربانی خونی و قرارداد « = میثاق و عهد» هست، و مردم ایران، او را ضحاک نامیده اند، در تضاد با درفش کاویانست که نماد قداست جانست. درست حکومت اسلامی، نام خود «الله»را به شکل «یک دسته تیغهای برنده» درآورد که نماد همان خشم و غضب و قهر و خشونتست، و جانشین شیر و خورشید و شمشیر ضحاک ساخت. الله فرزند ضحاک، جانشین ضحاک شد

قرآن، ریشه مردمی و مِهر و خرد را در موءمنانش سوزانده، و حریق سهمناک جهانسوزی در تاریخ بپا کرده است، و سوزاندن یک قرآن، نه تنها از این حریق جهانسوز نمیکاهد بلکه بر آن نیز میافزاید. اکنون هنگام آنست که با مردمی و مهر و خردِ جوشیده از جان ِانسانی، این حریق جهانسوز را بنشانیم.

زرتشت، آتش را از اصالت انداخت، و بزرگترین گزند را به فرهنگ ایران زد. چون در فرهنگ ایران، تخم و تخمدان، که سرچشمه زندگی میباشند، آتشند. این آتش، سرچشمه روشنی و گرمی (مهر) و راستی است. برای زرتشت، آتش، یعنی انسان و هر جانی، از خودش، روشن و گرم نمیشود، بلکه این اهورامزداست، که به تخم = آتش (جان انسان)، روشنی، وام میدهد. این یعنی، انسان و گیتی، اصالت ندارند. و روشنی و راستی را که حقیقت باشد، اهورامزدا، خلق میکند، و از انسانها، پیدایش نمی یابد.

در فرهنگِ ایران، جان، هم تخم و هم اخگر شمرده میشود، و «تخم آتش = آتش جان» نامیده میشود، و جان هر انسانی، تخم آتش ِ «ارتای خوشه» یعنی سیمرغ شمرده میشود. آتش جان، خود را در خرد و حواس ِهر انسانی بر میافروزد. از این رو، جان بر هر ایمانی، اولویت دارد، و انسان، پیوندِ مستقیم با خدا دارد، و نیاز به هیچ پیامبری ندارد

ولایت فقیه، هیچگاه از ملت نمیدزدد
بلکه ملت را غارت میکند تا غنیمت بحساب آید

نه با درّندگی که تعصبات دینی میآورد، میتوان مردمان را از «کراهت ونفرت، ازسنّتِ قساوتمندانه قرآن» باز داشت، نه کراهت ونفرت ازسنّتِ قساوتمند قرآن، میتواند با آتش زدن هزاران قرآن، ازتعصب موءمنان و سبعیتشان بکاهد. فرهنگ ایران، بنیاد مدنیت را، «مهر» میداند، نه جهاد. این مهراست که حقیقت را درد لهامیگسترد، نه جهاد

اوپوزیسیون یک دولت (government)، میکوشند که آلترناتیوهای گوناگون، برای استقرار ودوام همان یک حکومت (state = رژیم) موجود بسازند. ولی اوپوزیسون یک حکومت موجود، میکوشند که حکومتهای گوناگون ومتضاد (رژیمهای متضاد) به عنوان آلترناتیوآن حکومت بسازند، وتنها خودشان، جانشین آن حکومت شوند، اینست کههمبستگی میان آنها ازمحالاتست.

ملتی که عقب افتاده است، اینگونه پیشرفت نمیکند که پیروی از جامعه پیشرفته بکند، بلکه بدینگونه پیشرفت میکند که پیشرو بشود، تبدیل به جامعه مبتکربشود، که فقط در آزادی تفکر ممکنست. ایده آل ابتکار در علم و فلسفه و تحقیقات و تفکر و هنر، به جای ایده آل پیشرفت دروام گیری فن و معلومات از جامعه غرب، باید بسیج ساخته شود

خرد در فرهنگ ایران، «نمیگیرد، اصل گیرنده و گرفتن، یعنی اصل قدرت» نیست. اگر فرهنگ ِغرب را «وام بگیرد»، نیست و نابود میشود، و اگر فرهنگ غرب را تسخیر کند، اصل قدرت میشود و هویت فرهنگیش را ازدست میدهد. خرد در فرهنگِ ایران، اصل جفت شونده (انبازی یا مهر) است. با فرهنگ غرب میتواند جفت

شود، تا هم از او آبستن گردد و هم او را آبستن کند. اگر نتواند آبستن شود، عقیم است و اگر نتواند آبستن کند، عنین است

یکی، تاریخ را برای تجلیل دین و ایدئولوژیش و دفاع از آن، مسخ میکند، یکی تاریخ را برای تجلیل ملتش و دفاع از آن مسخ میکند، یکی تاریخ را برای تجلیل طبقه اش و دفاع از آن مسخ میکند، و یکی، تاریخ را برای تجلیل نژادش و دفاع از آن، مسخ میکند، و «چنین آگاهبودِ تاریخی» است، که علم و حقیقت شمرده میشود. پس حقیقت و علم، دانشهای مسخ شده اند

وقتی «خیال ضعیف بودن قدرت» به همه سرایت کرد، و مثل حریق همه را فرا گرفت، دستگاه قدرت آغاز به فرو ریختن میکند. حتما نبایستی یک رژیم ضعیف باشد، تا متزلزل شود، بلکه بایستی «خیال ضعیف بودن آن دستگاه»، مردم را تسخیر کند. این ایمان مردم، در پایان به خود قدرت و همدستانش سرایت میکند، و همه آنها را فلج و ناتوان میسازد

در فرهنگ ایران، خدا، دگردیسی به گیتی می یابد ،تا به مهر خود پیکر بدهد. در اسلام، الله، دنیا را خلق میکند، تا قدرت خود را واقعیت بدهد

روان (ur-vaan) که در اصل (ur-va) میباشد به معنای «وای ِآتش افروز» است. در گزیده های زاد اسپرم (29 - پاره 7) میتوان دید که روان هر انسانی، اصل آتش افروز و آتش انگیز و نگهبان آتش است. این آتش وای (یا سیمرغ) است که هم در تن انسان، نظام میآفریند، و هم این آتش روان، در هر انسانی، بنیاد گذار و سرچشمه توافق و تفاهم و قرارداد و دوستی و قانون در اجتماعست.

در فرهنگ ایران، جان انسان، آتشست (آتش جان). این بیان فطرتِ آزادِ انسان میباشد. آتش، در روشن شدن (افروختن) به خود، صورت میدهد، و هیچکس نمیتواند به او صورت بدهد. الاهان قدرتمند، هنگامی حاکم بر انسان، میشوند که به او صورتی که میخواهند بدهند. از این رو محمد، آتش جان انسان را ابلیس ساخته است

قدرتمندان، نمیخواهند بشنوند و بدانند که قدرت و هستیشان، از ملت سرچشمه گرفته و عاریه از ملت است. و از این اصل ِفرهنگی ایران، رو برمیگردانند، و قدرتشان را عاریه از خدائی واهی یا یک اصل متافیزیکی میدانند. از این رو باید قدرتمندان را بطور مداوم، آگاه ساخت که قدرت و هستیشان، فقط وامی از ملتست. این اصل «مردمشاهی، یا حکومت دموکراسی»، بنیاد ِفرهنگ ایران بوده است

در فرهنگ ایران، جان، اینهمانی با آتش (زندگی) داشت، و «ارتا» یا «هوپریان = شاه پریان» نامیده میشد، و پری = فری، به معنای دوستی و مهراست. این خدا، در هر انسانی، آتش جانست که سر بر میافرازد و می بالد و هیچگاه در برای هیچ قدرتی نمی خمد. محمد، این خدای ایران را در قرآن، ابلیس نامید که باید سنگسار گردد، چون بزرگترین دشمن انسانست

چرا فرهنگ ایران، ملی نیست و جهانشمولست؟ خدا، یا «انچه خدائیست» در فرهنگ ایران، خوشه است، و تخمهای او، آتش جان همه انسانهاهست. جان هر انسانی، تخم یا اخگرآتش ِخدائیست، ولی هر تخمی بالقوه، خوشه است و دررویش و افزایش، خوشه، یعنی «کلّ جهانشمول» میشود. از این اندیشه «و جودِکل در تخم»، تصویر جام جم که خرد بهمنی هر انسانی باشد، پیدایش یافت. خردهای بهمنی انسانها، کل جهان را باهم میآرایند. هر تخمی، اصل آراستن ِآفرینش نظم و زیبائیست. اینست که از خرد بهمنی انسان، نظم زیبای جهانی پیدایش می یابد

الله در اسلام، انسانها را با اراده اش خلق میکند و همه انسانها در برابر الله، «مساوی در هیچ هستند». سیمرغ یا ارتا (ارتاواهیشت) خدای ایران، خوشه ایست که تخمهایش، جانهای همه انسانها هستند و همه انسانها (ایرانی و هندی و ترک و بلوچ و پشتو و عرب و یهودی ...) در قائم به ذات بودن و سرفرازی و سرچشمه روشنی بودن، باهم برابرند. فرهنگ ایران، ملی نیست بلکه جهانشمول است

اسلام، عدالت را در اجرای کامل و موبه موی شریعتش میداند و بیعدالتی در اجتماع را، نتیجه آن میداند که شریعت با نهایت سختگیری و قساوت تنفیذنشده است.
ولیسختگیری در اجرای شریعت یا هر آموزه و ایدئولوژئی، هیچگاه به عدالت نمیرسد. درست قساوت درست دلیل بر آنست که در خود آن شریعت و آموزه و ایدئولوژی، عدالت نیست. اگر پیکر یابی عدالت بود، نیاز به قساوت نداشت. عدالت، هنگامی عدالتست که همآهنگی باجان همه انسانها دار دو از جان انسانها جوشیده و از قساوت میپرهیزد

تا «اسطوره امام حسین» که تفاوت فوق العاده با تاریخ امام حسین دارد، براذهان مردم ایران، چیره است، مفهوم «دشمنی» درگستره سیاست، از آن معین ساخته خواهد شد،و این مفهومِ «دشمنی»، بزرگترین سدِ پیدایش و بقای دموکراسی در ایران است

فریدون فرّخ فرشته نبود زمشک و زعنبرسرشته نبود
به داد ودهش یافت، آن نیکوئی توداد ودهش کن، فریدون توئی
همه، میتوانند با داد ودهش کردن، فریدون، بنیاد گذار نظام و عدالت و حق بشوند.
کار و عمل سازنده انسانی در اجتماع، راه
رابه هر مقامی میگشاید. راه رسیدن به هرمقامی در اجتماع به روی همه گشاده است

با سیامک در شاهنامه که چهره سیمرغست (سیاک مک = سه نی = سئنا = سین مرغ) ورطه ژرف میان فرهنگ ایران و شریعت اسلام، پدیدار میشود. اهریمن، چنگ و اژگونه میزند، یعنی دو روی جدا و ضد از هم دارد. این را حکمت مینامند. در حکمت، خیر، حق دارد، شرّرا برای غالب ساختن خود، بکارببرد. ولی هر حقیقتی با کار بردن مکر، تبدیل به دروغ میشود. این خدعه را، حکمت یا دروغ مقدس مینامند. اهریمن برای غالب شدن، روی مهر، نشان میدهد ولی در درون، کین میورزد، و درپی نابود ساختنست. سیامک، اصل را راستی (حقیقت) میداند، از این رو برهنه است. راستی، ترجیح میدهد در راستی شکست بخورد تا با خدعه، غلبه کند. سیمرغ، از شکست نمترسد، چون همیشه از نو، از خاکسترش برمیخیزد

این حق حیاتی ملت ایرانست که در یک رفراندم به عنوان «مرجع نهائی»، درباره بهره برداری از انرژی اتمی تصمیم بگیرد. رفراندم ملت ایران، برای داشتن یا نداشتن نیروگاه اتمی، حق حیاتی ملت ایرانست

همه چیزها را به یک علت (مانندارسطو) و به یک اراده (مانند اسلام و سایرادیان نوری) کاستن، برضد فرهنگ ایرانست. با معلول و مخلوق شدن، همه چیزها، «وسیله» و «بی ارج» ساخته میشوند، واین دلیلِ فقر اندیشه است. در فرهنگ ایران، در هر چیزی، اصلِ آفریننده هست، و همه چیزها ارجمند هستند، و هیچکس حق ندارد دیگری را وسیله و عبد خود سازد

ایرانیان، آن هنگام جهانی شاد و آباد برای زیستن داشتند، که با اندیشه هائی که شیره جانشان بود، خیمه فرهنگ خود را بافتند، ولی از آن روزیکه با تار و پودِ اندیشه های جهانشمولی که از این و آن وام میگیرند و به هم می بافند، در دوز خند، چون جانشان با جهانشان، به هم سرشته نیست

درفرهنگ ایران، جان هر انسانی، تخمه ای از خوشه خداست. تخمه، برابر با آتش (سرچشمه نیرو) است، و این آتش، از روزنه های حواس هر انسانی، زبانه میکشد و تبدیل به روشنائی یا بینش میشود و خرد، مجموعه این بینشهای حواسست. ازاین رو بینش هر انسانی، چون اصل خدائی دارد، مرجع نهائیست

سکولاریسم، با مذاکره و دیالوگ با قدرتمندان یا روشنفکران دینی، بدست نمیآید، بلکه با گسترش اندیشه های زنده فرهنگ ایرانست، که خدا، چیزی جز خوشه مردمان و طبیعت نیست، و بدینسان خدا، گوهر خاکی میشود

چهارشنبه سوری، جشن پیدایش جهان نوین، برپایه «فرهنگ مهر و شادی و آزادی و نو آفرینی ایران» است. این جشن، چون برضد آموزه زرتشت بوده، محتویاتش را تاریک و فراموش ساخته اند. برای پیروز شدن این غایت، باید معنای اصلی این جشن را از نو، شناخت و به یاد همه آورد

حقوق بشر، هرچند که جهانشمول هستند، ولی تا نتوانند ریشه در فرهنگ مردمی یک جامعه بکنند، یا امکان رویش از خودِ آن فرهنگ نداشته باشند، شعارهای تو خالی میمانند که هیچگاه اجرا نمیشوند. از فرهنگ ایرانست که سراندیشهِ این حقوق بشر، روئیده است، ولی در شوره زار اسلامست که حقوق بشر، میخُشکد

فرهنگ ایران، فرهنگِ «جهانشمول» هست، چون خدایش، خوشه ایست که تخمش در هر انسانی (چه ترک و کرد و بلوچ و عرب و یهودی و ژاپنی و هندی و مصری وآ مریکائی و آفریقائی ...) هست. به عبارت دیگر، همه آنها باهم در ارجمندی برابرند، و خود آنها، در همپرسی (دیالوگ) بنیاد گذار قانون و حکومت و ارزشها و اجتماع هستند

بسیاری هنوز از این خواب، بیدار نشده اند که این یک «انقلاب» نبود، بلکه «قادسیه دوم» بود. آنها می پندارند که مسئله، برانداختن یک حکومت استبدادی، و بنیاد گذاری یک حکومت دموکراسی است. ولی، جنگ ما، با «براندازنده فرهنگ و ملت ایران» است، نه با یک حکومت مستبد

ما عمامه های سبز استبداد را فرومیافکنیم
تا نهالهای سبزسروِ آزادی بتوانند در ما سربرافرازند

در ایران، حکومت و دولت هر دو، آلتِ دست «دین و مذهب و آخوند و الله» است. از این رو، اخلاقی که «وسیلهِ» الله و حکومت و دولت و قدرت شد، دیگر، ضد اخلاق میشود. ا رزشهای مردمی اخلاقی، برضد همه گونه قدرتهاست. اینست که سیاوش، در فرهنگ ایران، ارزشهای اخلاقی مردمی را، در برابر قدرت (چه قدرت دوست پدرش، چه قدرت دشمن که افرسیاب باشد)، بنیاد میگذارد. اخلاق، را، تابع قدت نمیسازد. از این رو فرهنگ والای ایران برضد اخلاقیست که تابع هرگونه قدرتی باشد. اینگونه اخلاقهارا، «حکمت» مینامند . حکمت، «شرّیا دروغ» را وسیلهِ رسیدن به «خیر یا حقیقت» میسازد. الله، حکیم است. و حکومت و احکام الله، همه برپایه چنین حکمتی بنا شده اند. برای غالب ساختن اسلام، یا آنچه انسان حقیقت بداند، حق دارد هر نوع خدعه و تزویر و فساد و دنائتی که میخواهد بکند.

ما «قانون اساسی» نداریم. قانونی اساسیست که ملت، برپایه خردِ خودش، تاءسیس کند. آنچه را قانون اساسی اسلامی ایران میدانند، نابود سازندهِ حاکمیت ملت ایرانست

همه اسلامهای راستین رحمانی، تاءویلهائی یکسویه وزورکی از قرآن هستند، که فقط شیر درّنده اسلام را مدتی کوتاه میخوابانند، ولی فقط با دست کشیدن مختصری به سر این اسد الله، این شیر، بازبیدار و درّنده میشود

ملت ایران میخواهد جهانی دیگر بیافریند که در آن خردِ انسانها، مرجع نهائی باشند، ولی آنها میگویند با «مطالبات حداقلی»، این خانه خراب را اندکی تعمیر کنید
خانه از پای بست ویرانست خواجه در بندنقش ایوانست

گرانیگاه فرهنگ ایران
رستگاری زندگی و خرد، از آزار، در گیتی است، نه رستگاری روح از گناه، در آخرت

ایزد، به معنای ِنوازنده نای است. خدا در فرهنگ ایران، با کلمه و حرف، امر و نهی نمیکند، بلکه با سرود و نوا، گیتی را میآفریند. موسیقی، زبان خدائیست. خدا با کشش کاردارد، نه با رانش و زَنِش. خدا با نواختن آهنگ و سرود، گیتی را جشنگاه زندگی میکند

جائی، آزادی و مدرنیته هست، که حقیقت در انحصار کسی نیست. جائیکه حقیقت انحصاری، حاکم شد، همه افرادِ ملت بدون استثناء در حصر، در حصار زندان، محاصره و بازداشت شده اند. سراسر مملکت، تبدیل به زندان شده است.رفع بیداد، آزاد کردن این و آن ازحصرنیست، بلکه نفی حق ِانحصار از حقیقت و حاکمیت آنست

آیا بنابر قول دکتر عبدالکریم سروش، این بزرگترین جُرم جمهوری اسلامی آنست که کافر می پرورد؟ آیا پروردن کافر (= دگراندیش) جُرم و جنایتست؟ آیا اساسا دین اسلام، میتواند «بپرورد»، و افزوده بر آن، دگراندیش (کافر)را بپرورد؟ کاراسلام، هرگز پروردن ِِکافر یا دگراندیش نبوده است، و هیچگاه، شمشیر، «نمی پرورد»، بلکه در بریدن و کشتن (خوف) و چاک کردن، می ترساند و وحشت میاندازد (ترور) و جان و جزیه و انفال میگیرد، و ملت هار انفله میکند

موسوی و کروبی، فقط «بهانه ای» هستند، برای رسیدن به غایتی فراسوی آنها، و آنچه آنها میخواهند

غایت جنبش ملت ایران، در تنگنای غایت خواستهای موسوی و کروبی نمیگنجد. مسئله ما، رسیدن به غایت است، نه نفی بخشی از آنچه حکومت میکند. غایت ملت ایران، تنها نفی این یا آن مستبدِ اسلامی، و نفی اصل استبداد در خود شریعت اسلام نیست، بلکه بنیاد گذاریِ حکومتی برپایه مرجعیت نهائیِ خردِ شاد و ارزش آفرینِ خود انسانها و همپرسی (دیالوگ) آنهاست

تصویر انسان، در فرهنگ ایران، سرو آزادِ همیشه سبز است

چون، تخم خداست

سرو کوهی، اردوج نام دارد، که به معنایِ تخمِ ارتا = خداهست

سبز، تنها رنگ نیست، بلکه نام اصل آفرینندهِ جهان = ساپیزه است

تصویر انسان، در فرهنگ ایران، سرو آزادِ همیشه سبز است

چون، تخم خداست سرو کوهی، اردوجنام دارد، که به معنایِ تخمِ ارتا = خداهست

سبز، تنها رنگ نیست، بلکه نام اصل آفرینندهِ جهان = ساپیزه است

سربرافرازیِ سروهایِ همیشه سبز ایرانی

انقلاب نوین، برپایه «تصویرانسانی آزاد» که بنیاد حکومت و قانونست

اسلام، به طور کلی، به عنوان «اصل وحدت دهنده کثرت اجتماعی»، واقعیتی ندارد، بلکه به شکل«مذاهب مختلف» واقعیت دارد، و مذاهب گوناگون اسلامی، در اثر همان

اختلافات به ظاهرجزئی، بزرگترین دشمنان همند. اینست که اولویت ایمان، بایستی به کنار گذاشته شود، و «جان = زندگی» اولویت بیابد، تا بتوان همه را باهم آشتی داد

اسلام، اساسا، «ضداخلاقی»هست، چون بر «اصل ضداخلاق»، که «دو شیوه رفتار متضاد» باشد، بنیاد شده است. شیوه رفتار با همعقیدگان (خودیها) و شیوه رفتار با «ناخودیها». بدی کردن با ناخودی، خوبی کردن و واجبست. از آنجا که اسلام، به معنای دین واحد، واقعیت ندارد، بلکه فقط به شکل مذاهب متعدد واقعیت دارد، همه این مذاهب، با این دو معیار متضاد اخلاقی، رفتار میکنند. به عبارت دیگر، مذاهب اسلامی را نمیشود در یک جامعه باهم آشتی داد. همه باهم، ریشه اخلاق را که رفتار با یک معیار با همه انسانهاست، ازریشه میکنند

مسئله ایران، جنگ با الله هست نه با یک دیکتاتور
مسئله بنیادی، غصبِ حاکمیت انسان از الله است

عاشورای ِسیمرغی را به «حسین»، نسبت داده اند
عاشورا = آشورا = آشوری = آسوری = سوری
چهارشنبه سوری = جشن رستاخیز سیمرغ در نوروز
جامعه های سیمرغی، سوری، آسوری، آشوری خوانده میشدند
این جامعه ها، رستاخیز یا از سرسبز و تازه شدن همیشگی زندگی در گیتی را میخواستند

با نخستین قتل در شاهنامه، سوگ سراسر اجتماع، برای قیام برضد جان آزار، بنیاد گذارده میشود. ماتم یا سوگ برای آزردن جانی، برای شعله و رشدنِسرکشی ملت در برابر اصل جان آزارنده است

با دوزخ ساختن زندگی مردمان در این جهانست که اسلامِ رحمانی، واقعیت مییابد

انسان، در فرهنگ ایران، تخمِ آتش است. به سخنی دیگر، انسان، تخم ارتای خوشه یا سیمرغست، که هم «خوشه همه جانها» یا «کانون همه آتشها»ست. این تخم آتش در جان انسان، زبانه میکشد و بلندی و سرفرازی میجوید و به هیچ خدائی و قدرتی، سجده نمیکند و از هیچ خدائی، اطاعت نمیکند

ملت ارجمند ایران، این بار به هوش باشید
موسوی و کروبی، اصلاح حکومت اسلامی را میخواهند، نه تغیر حکومت اسلامی را

کاوه، یک فرد نیست، بلکه سیمرغ، یعنی «همه ملت باهمست» که علیه حکومتهای استبدادی برمیخیرند. کاوه، در شاهنامه، هیجده پسر دارد، یعنی با خودش «نوزده تاهستند» و روز نوزدهم هر ماهی، روز فروردین یا ارتا فرود است که سیمرغ یا جانان (همه جانها باهم) باشد

انقلابی که ما در ایران داشتیم، انقلاب یک کور، با عصای شریعتش بود، که یک ملت را تبدیل به کورانی کرد که باهمان عصا راه رفتند. بجای انقلاب خردها، و نوزائی خرد در استقلال، و گشودن راه تازه با خرد خود، انقلاب کوران در پی کوری دیگرراه افتاد

در فرهنگ ایران، خرد انسان، جوشیده از جان یعنی زندگی انسان در این گیتی است و طبعا خویشکاریش، پرورش و نگاهداری و نگاهبانی زندگی همه مردمان بدون هیچ تبعیضی در ین گیتی است. خرد انسان که از زندگی میجوشد، اصل سامانده اجتماع است. در فرهنگِ ایران، جان بر ایمان،ا ولویت دارد

خدای ایران، اصلِ جویندگی و پژوهندگی و آزمودن هست. او میگوید که: نام من، جوینده است. از این رو گوهر انسان، که بذری از خوشه خداهست، اصل نوآوری و ابداع و ابتکاراست، و طبعا برضد تعیینِ دین حقیقی یا مذهب و ایدئولوژی حقیقی است

بزرگترین ظلم، آنست که بنام «حقیقتِ منحصر بفردی که باید بر همه حکومت کند»، حق آزادی اندیشیدن را ازافراد بگیرند

تا دیکتاتورها میروند، ولی افکار و آموزه هائی که رویشگاه دیکتاتوری هستند، و بر «استبداد حقیقت و احدوانحصاری» نهاده شده اند، میمانند، دیکتاتورهای دیگر، جانشین دیکتاتورهای رفته خواهند شد. حاکمیت آموزه هائی که خود را حقیقت و احدوانحصاری جهان میدانند، باید از بین بروند، تا امکان پیدایشِ دیکتاتوری از بین برود

من هیچگاه نمیاندیشم که قرآن درباره مسائل انسانی، چنین و چنان میگوید. با این شیوه، حق و قدرتم را از خود، میگیرم. من خودم درباره مسائل انسانی میاندیشم، چون این حق و قدرت، از خردم فوران میکند و نمیگذارم که قرآن از من غصب کند

برترین اصل در فرهنگ ایران، «قداست جان = گزند ناپذیر بودن زندگی» میباشد. طبعا نخستین اصل حکومت نیز، اندیشیدن همه مردمان درباره «جستجوی شیوه همزیستی» است. فرهنگ ایران، در پی آن نیست که معلوم کند که «دین یا مذهب یا ایدئولوژی که حقیقت منحصر به فرد را دارد» کدامست و آنرا ترویج و تثبیت کند

ارجمند کردنِ خاک (جهان خاکی = دنیا) برجسته ترین عبارت بندی «سکولاریته» هست که نخستین بار، زال در فرهنگ ایران، با بانگ بلند میخواهد و حکومت کیخسر

و رابدین علت، حکومت بیداد میخواند، چون پشت به زندگی میکند و طالب مرگ میگردد. این گرانیگاه اختلاف خانواده رستم با حکومت زرتشتی بود

در فرهنگ ایران، خدایان، هم گلهای خوشرنگ و خوشبوی گوناگونِ درخت زمانند، و هم شاخه هایش، مرغانی هستند که آهنگها و لحن ها و دستانهای گوناگون مینوازند و میسرایند. حقیقت در تنوع و گوناگونی، در زمان، آشکار میشود - این، همان سکولاریسم هست

کسیکه قدرت را از مردم، همیشه از نو، کسب نمیکند، غاصب قدرتست. قدرت را فقط از مردم میتوان کسب کرد. قدرتی را که در اثر غارت و غصب بدست میآید به الله نسبت میدهند. چون آنچه از مردم کسب نشده، حقانیتی ندارد. قدرت غصبی، با نسبت دادن به الله و امام زمان، مشروعیت پیدا میکند

چرا آخوندها و روشنفکران دینی، اینقدر با اعتماد به خود، دروغ میگویند؟ چون مردم، زکام مزمن اسلامی دارند و نمیتوانند حقیقت را بوکنند

جمهوری ایرانی بر تصویر «انسانِ کلیدی» بنیاد میشود
انسان، کلیدِ همه بندهاست

جنبشِ سبز اسلامی، افول کرد، چون مبهم و مه آلوده بود، و طلوع جنبشِ سبز ایرانی آغاز میشود که روشن و شفافست

دموکراسی با ریختن مردم به خیابان در طوفانِ سوائق، و بر هم زدن نظام استبدادی، پیدایش نمی یابد، بلکه با فجر اندیشیدن مردم با خرد خودشان، بنیاد گذارده میشود

سبز (ساپیزه) در فرهنگ ایران، نام گوهر انسانها، و به معنای «مهر» میباشد. این «مهر = سبز» که گوهر نهان انسانیست، در روند تحول، سبز و روشن و آشکار میشود. گوهر سبز، چهره سبز میشود. مدنیت و فرهنگ و اخلاق و هنر و نظام، سبز شدن همین مهر نهفته در گوهر خود انسانهاست

فرهنگ ایران، بُن آفرینندهِ انسانها را «ساپیزه» مینامید که همان واژه «سبز» باشد و نام دیگر این بُن، «مهرگیاه» است. از بذر مهر که «سبز» باشد، همه انسانها پیدایش می یابند. درخت سرو، پیکریابی این ایده است

شعرای ما در غزلیات خود، به احساسات و عواطف اخلاقی، چنان ظرافت و لطافت و نازکی و تدریج و تصاعد و مراتب داده اند که مفاهیم خشن و بدوی و متضاد و فقیر اخلاق در دین اسلام (قرآن) عاجز از آن هستند که این همه تنوع را در خود جذب و حل کنند. این دامنه غنای ارزشهای نازک و لطیف و شکستنی در این مفاهیم محدود و تنگ و فقیر و خشن و بدوی اخلاقی دین اسلام، پایمال و غیرقابل تحقق در عمل میگردند - از کتاب آتشی که شعله خواهدکشید 1987

در فرهنگ ایران، از جانهای خود مردمان، خردی میزهد و میجوشد که میتواند جامعه را نگهبانی و اداره کند و سامان دهد. حکومت، به خود شکل دادن خردهای خود مردمانست. امروزه هنگامی از فرهنگ ایران سخن به میان میآید، بسیاری درباره کورش و زرتشت، هیاهو و غوغا براه انداخته میشود، بی آنکه محتوا و فلسفه و منش فرهنگ ایران عبارت بندی شود. در حالیکه نبوغ ایرانی، در شخصیت داستانی ایرج در شاهنامه زنده مانده است

این خرد انسانست که حقانیت به سرپیچی از هر قدرتی را میدهد. سرپیچی برپایه «مشروعیتِ دینی»، نابود سازندهِ اصالت خردِ انسانست

کورانی که با عصای قرآن راه میروند و عصای خود را نور آسمانها و زمین میدانند، میخواهند مردمان را به تفکر بگمارند تا دریابند که جاهل و صغیر و کنودند و عقل ناقص و ضعیف دارند و نیاز مند هدایتند. ولی خردی که میاندیشد، بی نیاز از هدایتست، و نقص خرد، سرمایه آزادیش هست. چون در اشتباه کردن و آزمودن، به معرفت خوب و بد میرسد و خود را هدایت میکند

با شادیِ حواس انسانست که نیکی و زیبائی و رادی و سرفرازی و راستی، از جان خودش، میجوشد و نیاز به امر و نهیِ اکراه آمیز الله، ندارد

در فرهنگ ایران، خرد انسان، اصل فردیتِ اوست

سروش و رشن، دو رویهِ خرد، در فطرتِ انسانند

سروش، خرد کلیدی و پیشرو انسانست

رشن، ترازویِ داد آفرین انسانست

جامعه ای که عقل در آن خلاقیت نداشته و در آن جامعه برترین معیار زندگانی حساب نمیشده است، برای درک و جذب اندیشه های انتراعی مانند «آزای و تساوی و استقلال و عدالت» ناتوان میباشد، چون اینها، مفاهیم انتزاعی هستند. برای رفع این نقیصه که عدم آمادگی برای جذب اندیشه های انتراعی باشد، احساسات و عواطفی که ریشه مذهبی دارند، به این اندیشه ها فریفته میشوند. آنان ایده آلها را نمیفهمند، بلکه بد انها فریفته میشوند. کسیکه جامعه را به این ایده آلها میفریبد، غیر از کسیست که جامعه را به اندیشیدن درباره این ها ایده آلها برمیانگیزد - از کتاب آتشی که شعله خواهد کشید

خدا را با محمد، عوضی گرفته اند
(از کتاب آتشی که شعله خواهد کشید 1987)

قرآن را قرنها به عنوان «کلمات خدا» گرفته اند، به جای آنکه آنرا به عنوان آئینه ای که زندگانی و تفکرات و احساسات خود محمد را بازتاب میکند، بگیرند. و تفکرات و احساسات محمد را که در آنات متعالیش داشته است، به حساب خدا گذاشته اند و بدینسان، راه شناختن محمد را از قرآن، به خود بسته اند، و تصویری غلط یا حقیر برای خود از خدا ساخته اند. خدا بیش از حد، شبیه محمد شده است و محمد را عوضی، خدا گرفته اند. ولی قرآن، سراسرش تصویر محمد است

برترین میزان و مرجع، خرد خود مردمان ایرانست که در همپرسی باهم، کلید حل مسائلست، نه ولایت فقیه، نه امام زمان، نه محمد، نه قرآن، نه الله

خدا ی ایران، خوشهِ همهِ ملّت است

بزرگترین مانع پیدایش و بقای دموکراسی، شریعت اسلامست، و فقط با بسیج ساختن محتویات فرهنگ اصیل ایرانست که میتوان، اسلام را در ایران در چهار چوبهِ «خردِ انسان، به عنوان برترین مرجع و کلید حل همه مسائل» قرار داد و آن را مهار کرد

در فرهنگ ایران، تن انسان، زهدانِ تخم (حبه آتشِ) خداست، و روشنی و بینش، از همآفرینی این زهدان و تخم خدا، پیدایش مییابند. در فرهنگ ایران، انسان، عبد خدا نیست، بلکه جُفت و قرین خداست، و باهم، بینش و روشنی را میآفرینند

در فرهنگ ایران، عمل انسان، اولویت دارد. از این رو اصل دنیای سیاست آنست که «همه مقامات در اجتماع»، باید اکتسابی باشند. نظام سیاسی بایستی حقانیتش را از عمل مفید انسان در اجتماع بگیرد، نه از دین و از خدا، نه از سّنت، نه از وراثت. جمهوریّت برپایه این اصل، استواراست. قدرت و نظامی که حقانیتش را از سنت و وراثت و مشیّت الهی میگیرد، نفی جمهوریت را میکند. کسی حقانیت به قدرت دارد که عمل مفیدبرای اجتماع بکند و تنها اجتماعست که قضاوت در مفید بودن این عمل میکند

فقر، از خود نبودن، و همیشه از دیگران و اندیشه هایِ دیگران زیستن است. سرمایه، از خود بودن، و از اندیشه های خود زیستن است

در فرهنگ ایران، بنیاد جامعه و تاریخ و سیاست و دین، مهر است. چرا ؟ چون مهر، همآفرینی است. همه اجتماع باهم ارزش (نیک و بد) و قانون و نظام را میـآفرینند. در فرهنگ ایران، حاکمیت = تابعیت، خالق و مخلوق، زیر بناور و بنانیست. جامعه را همه باهم سامان میدهند. در تاریخ، همه مسئولند. دین، واقعیت بخشیدن همآفرینیِ مردمان در اجتماعست

الله و یهوه و پدر آسمانی، قربانی (=از خودگذشتن) میخواهند، که درد ناکست. انسان باید در هر عملی برای اطاعت از آنها درد بکشد. در فرهنگ ایران، خدا، دهندهِ خود هست. خود را در همه جانها میافشاند، و نیکی، پراکندن شدنِ بوی این خدا از گوهر هر انسانی هست

در فرهنگ ایران، همه بینشها و روشنیها (=آموخته ها، سنت، معلومات، کتابها، علوم) تابع آزمودن حواس و «خرد استوار بر حواس» فرد انسان، هستند و به خودی خود، مرجعیتی ندارند و مکلف نمیسازند. روشنی هائی که به من تابیده میشوند، تابع آزمایشهایِ حواس من میگردند

انسان بارد کردن «یک فکر»، راه را برای ورود «فکر نوین دیگر» میگشاید، و با رد کردن یک عقیده و ایمان، راه رابرای جایگزین شدن عقیده و ایمان دیگر، باز میکند، نه برای «یک فکر دیگر». اگر فکری هم جایگزینِ عقیده اش بشود، آن فکر نوین، فوری تبدیل به عقیده میگردد

خدا در فرهنگ ایران به معنای اصلِ خود آفرینی است که در هر جانی هست. بدینسان، بیخدائی یا اتئیسم در فرهنگ ایران، به معنای نفیِ اصالت همه جهان هستیست. اتئیسم فقط در ادیان اسلام و یهودیت و مسیحیت معنا دارد

در فرهنگ ایران، سبزی و روشنی از هم جدا ناپذیرند. سبز که «ساپیزه» باشد، اصل مهر است. از این اصل مهر (سبز) است که روشنی و بینش، پیدایش می یابد. روشنی و بینشی که از مهر، پیدایش نیافته باشد، بی ارزش و اعتباراست

آیادینی یا ایدئولوژی یا عقیده ای را که رد میکنید، با فکری که از دیگری گرفته اید، رد میکنید، یا آنکه در روندِ رد کردن آن، فکرخودرا می یابید، خودرا می یابید؟

واژه «سبز»، مخفف واژه «ساپیزه=سه تخمه» است که نام مهرگیاهست. در مهرگیاه، که تخمیست که در همه انسانها افشانده شده، سه خدای ایران رام + بهرام + سیمرغ باهم، « اصل مهر» در همه انسانهاهستند. این اصلِ مهر « ساپیزه=سبز» که در هر انسانی روشن و سبز گردید، بینش حقیقی یا دین را می یابد

در فرهنگ ایران، هر بینشی که مستقیما از حواس و خرد فرد در جستجو و آزمایش پیدایش نیافته است، ارزش و اعتبار موقتی و نسبی دارد. اینکه بینشی که به من عرضه میشود، از روشنی بیکران یا نور آسمان و زمینست یا علمی و حقیقتست مرجعیت

نهائی حواس و خرد فرد انسان را ملغی و منتفی نمیسازد. من با خردِ استوار بر حواسم باید آنها را بیازمایم

در فرهنگ ایران، تخم که «سبز» میشد، «روشن» میشد. «روش شدن»، اینهمانی با «سبزشدن» تخم داشت. از این رو مفهومِ سبزی و روشنی، از هم جدا ناپذیر بودند. انسان، (مردم=مر+تخم) تخمیست که اصل قائم بذاتست و از راه حواسش، با شیرابه طبیعت انباز میشود و سبز و روشن میگردد. نه از روشنی بیکران اهورامزدای زرتشت، نه از نورالسموات و الارض ِالله، و نه از روشنی روشنگران

شمشیر را کنار بگذارید و چراغی بیفروزید! کدام چراغ را؟ چراغ آموزه زرتشت را! چراغ شریعت اسلام را! چراغ آموزه مسیح را! چراغ آموزهِ علمی ِمارکس را! ... همه این چراغها، چون روشنی برّنده دارند، بزودی تبدیل بشمشیرمیشوند. ولی ما روشنیی را میخواهیم که شمشیر نمیشود

انسان، هنگامی از خودش روشن میشود که با تجربیاتی که مستقیما با حواس ِخود میکند، بیاندیشد و هنگامیکه از چراغ موشی ِمن و آفتاب جهانتاب حقیقت شما روشن گردد، اصالتِ خود را از دست خواهد داد، چون اصالت هر انسانی، درازِ خود روشن شدنست

در فرهنگِ ایران، فقط همآفرینی انسانها باهم، یعنی «مهر»، باید به اجتماع سامان بدهد و آنرابیاراید و راهبری کند. هر گونه حکومت دیگری، نابود سازیِ اصل مهر در فطرتِ انسانست

در فرهنگِ ایران «مهر» به معنای آنست که همه، باهم، جهان را میآفرینند. همه انسانها در اجتماع باهم، ارزشها و قوانین و نظام را میآفرینند. مهر، نام این همآفرینی است

در اسلام، همه انسانها در برابر الله، هیچ هستند، و در این هیچی، همه باهم برابرند. در فرهنگ ایران، همه انسانها، چون تخمهای خوشه خدایند، همه در فرزندیِ خدا، باهم برابرند

شریعت اسلام، تکلیف برای «عباد» معین میکند. ولی فرهنگ ایران، انسان را فرزند خدا (سیمرغ) میداند، نه عبد او، و هیچ قدرتی و الهی، حق ندارد برای او تکلیف معین کند

در فرهنگِ ایران، انسان، بذری از خوشه خدا و همگوهر خداست و در اسلام انسان، خاک مرده ایست که الله، روحِ امر (تابعیت) در او میدمد

مردم در انتظار امام زمانی ننشسته اندکه برای آمدنش، میکشند و خون میریزند. مردم در انتظار رستاخیر خدای زمانشان رام (زم = پیشوندزمان) در روان خود، هستند که اصل شادی و موسیقی و رقص و شناخت برپایه حواسِ خود انسانست

سیمرغ یا ارتا، خدای ایران، خودش را در هر تنی می«هِشت»، میکاشت، با آن، انباز میشد. از این رو او را «ارتاواهیشت» مینامیدند و هنگامی این تخم از «خوشه خدا» در انسان، آشکار میشد، «بهشت» پیدایش مییافت. بهشت، رویشِ خدا در انسانست، نه اطاعت انسان از الله

بـيـداد، نظامی و قوانینیست که با ترساندن از قهر و شکنجه، گوهر نیک و متعالی انسان را از آشکار شدن باز میدارد، و اخلاق، ساختن ظاهر، طبق امر و حکم قدرتِ الله میگردد

در فرهنگ ایران، نیکی و هنر و شادی و حقیقت و فرهنگ، از گوهر خودِ انسان آشکار میشوند، و با قدرت و قهر و خشونت (درشتی) و تهدید به کیفر، هرگز نمیتوان بد انها رسید. فرهنگ ایران، برضد- تقوا-در اسلام هست که دوری کردن از ترس از عقوبت الله میباشد. چنین فضیلتی، برضد فطرت انسان و برضد خدای ایرانست

راه حل مسائل سیاسی و اجتماعی غرب با قرار دادن مسیحیت در فضایِ فرهنگِ یونان پیداشد. مسائل سیاسی و اجتماعی ایران نیز، با قرار دادنِ شریعت اسلام در چهار چوبه فرهنگِ اصیل ایران، حل میشوند

حقیقت، با قدرت و هیبت و عظمت، اثبات نمیشود
حقیقت را مردم بـو می بـرند

انسان در فرهنگ ایران، عبـد نیست. خدای ایران، عبـد، خلق نمیکند تا از آنها عبودیت و تابعیت و اطاعت بخواهد

در فرهنگ ایران، انسان، کلیدِ حل همه مسائلست، نه الله و نه رسولش و نه امامش و نه ولایت فقیه اش، چون هر انسانی، تخم ارتایِ خوشه، یعنی فرزند خدا میباشد

اندیشیدن فلسفی، در فرهنگ ایران، بر این شالوده نهاده میشود که بهمن (اصل خرد آفریننده) در تن هر انسانی هست و نیاز مند به هیچ پیامبری نیست

بهشت کجاست؟ نام خدای ایران، سیمرغ، اردیبهشت = ارتاواهیشت = ارتاخوشت بود. ارتا، خوشه ای بود که دانه هایش را «می هشت». هیشتن، کاشتن تخم در زمین یا نهادن نطفه در زهدانست. «هِشته» به معنای یوغ = جفت = مهراست. ارتا که درتن انسان، یا هر چیزی در گیتی، هشته، در گستردن و آشکار شدن، بهشت یا ارتاوهیشت میشود. تخم خدا در تن ها کاشته شده تا بروید و بهشت بشود. وقتی خدای خوشه را نابود ساختند، بهشت موهومی و خیالی بوجود آمد

الله، باید بر همه حکومت کند، ولی این الله است که غلام حلقه بگوشِ قدرتمندان و قدر تخواهان میگردد. چگونه؟ قدرتمندان و قدرتخواهان، خود را با الله یار سولش، عینیت میدهند. بدینسان، الله « وسیله و عبدِ» انها میشود. ولی در فرهنگ ایران خدا، خوشه ایست که دانه هایش انسانها هستند، و هیچکس نمیتواند دیگری را وسیله و عبدِ خود سازد، چون خدا در همه هست

اسلام و مسیحیت و یهودیت، در واقع، خودشان، اتئیسم = آموزه بیخدائی، هستند، چون خدا، در هیچ چیزی در درون جهان نیست، او بی مهرا ست چون همگوهری خدا با انسان و جهان، مهراست. در این ادیان، خدا در هیچ چییزی نیست، بلکه حاکم بر هر چیزیست. ولی هر چیزی که در گوهرش بیخداست باید خدارا به عنوان تنها قدرت حاکم بر خود بپذیرد. این را تئیسم یا خدا پرستی میدانند. این نفی خدا در خودِ انسان ولی تثبیت حکومت خدا بر خود را، تئیسم مینامند

خدا در فرهنگ ایران، اصل خودزائی و خودآفرینی در هر جانی و هر انسانی هست. بیخدائی یا اتئیسم در فرهنگ ایران، به معنای نفی اصالت از همه جهان هستی و هر انسانیست . اتئیسم، در ادیان یهودی و مسیحی و اسلام، معنا دارد، چون خالقی فراسوی جهان، جهان را خلق میکند

ایرج که نخستین شاه ایران در داستان (دین) بوده است، همان خدای ِخوشه (ارتا = اِر ِز = سیمرغ) هست که تخم جان هر انسانیست. از این رو نیاز ردن جان و خرد، دین مردمیست. از سوئی، خرد، نخستین پیدایش جان (خدا) هست و جان ِهر انسانی، اولویت بر هر ایمانی و ایدئولوژئی دارد

نخستین گناهی را که ادیان ابراهیمی به انسان نسبت میدهند، نتیجه نقص شناختِ خودِ خدای آنها از انسانست که «بینش زاده از انسان»، متضاد با اطّاعت از هر خدائیست

جمشید، نخستین انسان ایرانی، « دربِ بیم» را بروی ِمردم بَست. برای آنکه نهان و آشکار مردم، یکی باشد. جائی راستی هست که بیم نیست. آزادی، روندِ پیدایش گوهر انسان بدون بیم است. خدای ایران هم حق ترساندن ندارد

ما تابازور، مسلمان هستیم، دروغ بودن، ضرورتِ زنده بودنست. اسلام بازور، اصل ِهمه دروغهاست. حکومت اسلامی، حکومت زور هست که دروغ را خلق میکند

سروش در فرهنگ ایران، نیروئی در هر انسانیست که میتواند در جستجو، نیک را از بد بیابد. یزدا نشناسی زرتشتی، سروش را پیکریابی اطاعت ساخته است و فرهنگ آزادی ِانسان را از بین برده است

در فرهنگ ایران، در گوهر یا فطرت هر انسانی، سروش ِویژه فردی او هست که کلید شناختِ خوب و بدرا دارد

در فرهنگ ایران، حواس هر انسانی، مستقیما اورا به خدا و حقیقت می پیوندد

خدا ، در فرهنگ ایران «ارتای خوشه» هست و هر انسانی، تخمی از خوشه خداست. هر انسانی، سرچشمه حقیقت و روشنائی و سربلندیست

در فرهنگ ایران، خدا و حقیقت، رنگ و رنگارنگست، چون شیرهِ روان = ارنگ (ار+انگ) در گیاهان و جانوران و انسانهاست

نگاه، هنگامی می بیند که رنگهارا باهم ببیند، که رنگارنگ ببیند، و دیدن، برایش روندِ آمیختن رنگها باشد. در جهان یکرنگ، هیچ چیزی دیده نمیشود

مسئله آنست که آنچه ما میاندیشیم، درستست، غلط است، و آنچه میاندیشیم، غلطست، درستست. مسئله بنیادی آنست که این دیگرانند که در ما میاندیشند و ما میانگاریم که خودمان میاندیشیم. مسئله بنیادی، تغییر دادنِ خودیست که دیگران در ما ساخته اند، به خودی که از ما بزاید

انتقاد برای یک متفکر نیرومند، آنست که اندیشه های انگیزنده و آبستن کننده را در هراثری می یابد. برای او، اندیشه های نادرست و اشتباه نیز، میتوانند انگیزنده و آفریننده باشند. یک اندیشه غلط که به آفرینندگی میانگیزد بهتر صد اندیشه درستند که انسان را ناز امیسازند

در نادیده گیری، میخواهند مخالف را خوار و ناچیز و نابود سازند، ولی فراموش میکنند که خود را هم نابینا میسازند

در قرآن، آدم ازخاک و ابلیس از آتش، ساخته شده اند، و آنها دو فطرت متضاد باهم دارند. ولی در فرهنگ ایران، خاک (هاگ = تخم، خاکیته) که به معنای همان تخم است، در گوهر خودش، « فـَرَن» یا «اوروازیشت»، اصل آتش فروزیست که با تابشش، بینش به خوب و بد و سعات و شادی میآفریند. انسان، آتش در خاکست و این دو باهم انباز و یار و «همآفرین» هستند

در فرهنگ ایران، جان انسان، برعکس اسلام، روحی از امر ِالله در انسان نیست تا همیشه تابع و مطیع او و رسول و امامش باشد، بلکه اصل آتش از «کانون آتشیست که خداست»، و بیان قائم به ذات خود بودن ِهر فردِ انسانیست. فرهنگ ایران بر آزادی فرد انسان، استوار شده است

در فرهنگ ایران، خدا، «آتشدان یاکانون» شمرده میشود که حبه های آتش او، جان ِهر انسانیست. این حبه های ِآتش که در تن ِهرانسانی به فراز می یازد، سرچشمه روشنی (بینش) و تابش = گرمی = مهر، میشود. انسان، همگوهر خداست و از این رو آزاد و مستقلست و پیش ِهیچ قدرتی (الله) سجده نمیکند، چون برضد گوهر خدائیش هست

قرآن میگوید که انسان از خاکست و ابلیس، ازآتش. ولی فرهنگ ایران میگوید که: انسان، خاکی (تخمی یا اصلی، خاک به معنای ِتخمست، خاکینه) است که در آن، آتش (اصل تابندگی) است، یعنی، سرچشمهِ روشنی و بینش خوب و بد، و سرچشمهِ مهر و اجتماعسازیست

نخستین پدیده هائی که روان ایرانی راشیفته و جذب کرده اند، نوایِ موسیقی و زیبائی نقش و رنگ بوده اند، که از یکسو باهم، پیکریابی خدای او شده اند، و از سوی دیگر، پیکریابی اصل اندازه در گوهر انسان شده اند

سکولاریسم در گسترهِ حقوق و سیاست، میوهِ بذرِ افکار زنده ایست که زندگی در گیتی و زمان را برترین ارزش میشمارد و در ضمیر مردم، کاشته میشود

درفرهنگ ایران، خدا و جودی نیست که در ازل بوده است و جهان را خلق کرده است تابر آن حکومت کند، بلکه به (xva-taay) معنای « چیزیست که از خودش، خودش را همیشه از نو پدیدار میکند و به آن تحول می یابد، خودش را همیشه از نو میزاید، و خدا، بغ است، یعنی « وجود پخش شده در گیتی هست»، یعنی، اصلِ همیشه از خود آفریدن در سراسر گیتی هست

ملتی که آفریننده است، از آزمایشها و اشتباه اندیشی های خود، به بینش میرسد. برای ملتی که با خرد خودش میاندیشد، اشتباهات در بینشهایش پُر ارزشند، چون اورا به آفرینندگی میانگیزند. و تاریخ هر ملتی، تاریخ اشتباهاتِ گرانبهایش هست

اهل فارس، ارتا (سیمرغ = ایرج) را، ارتاخوشت مینامیدند (ابوریحان) که بیان خوشه بودن خداهست. زرتشت، اورا « ارتاواهیشت» نامید، تا خوشه بودن خدارا انکار کند. واژهِ واهیشت (بهشت) به بهترین، ترجمه میشود. ولی، «وا + هِشتن»، به معنای آنست که تخمهایِ ارتا، با زمین، هشته (جفت) میشود. نطفه خدا در زهدانِ تنِ انسان، هشته میشود. گوهر خدا، ارتا، که جان باشد، با تن انسان، انباز میشود. خدا و انسان، باهم، انباز و یارند

در فرهنگ ایران، انسان، عبدِ الله نیست. خدای ِایران، عبد، خلق نمیکند و از انسان، عبودیت نمیخواهد. انسان، مردم (مر + تخم) است، یعنی تخم ِ سیمرغ (مَر = اَمَر = ارتا) هست. اردیبهشت، ارتاخوشت = ارتای خوشه است. هر انسانی، دانه ای از خوشه سیمرغست. از اینرو، همگوهر خداست، آزاد و مستقل هست

در حفاریات، منشور کورش را یافتند که خطاب به « مردوک = مردوخ = امرئوتی» پیامی از حقوق انسان (مردم) دارد. ولی حفاریات در زبان، کشف مهمتری کرده است. موبدان زرتشتی دو هزاره است که معنای واژه مردم را مسخ ساخته اند و آنرا به « تخم ِمُردنی» ترجمه کرده اند. ولی معنای اصلی ِآن، تخم یا فرزند « مَر = اَمَر = اَمرُو» هست (مر + تخم)، که پیشوند واژه « مر-دوک = امر-ئوئی» است که نام دیگر سیمرغ میباشد. انسان یا مردم، فرزند خداست، و هیچ قدرتی حق ندارد بر او حکومت کند و به او امرونهی کند. ولی کوروش، معنای کل این اندیشه را نگفت

فرهنگِ ایران میگوید: مردم را میازارید

مردم، کیست؟ مردم، هم موءمن، هم کافر، هم مشرک، هم ملحد، هم بُت پرست، هم بیدین هم بودائی و زرتشتی و یهودی و مسیحی و بهائی، و هم کمونیست و هم لیبرال و ... هست. مردم که « مر + تخم» باشد، به معنایِ «اصل دوستی و فرزندِ سیمرغ» هست. و نام دیگر سیمرغ، جانان، مجموعه همه جانها، بدون هیچ تبعیضی هست

ما آنگاه آزادیم که حق داریم ازقرآن، انتقاد کنیم

ما آنگاه آزادیم که حق داریم ازمحمد، انتقادکنیم

ما آنگاه آزادیم که حق داریم از هر علمی و ایدئولوژئی انتقاد کنیم. خرد انسان، مرجع نهائیست

در عربی، « عبد »، به معنای بنده و غلام و خلاف انسان آزاد است. اسارت انسان در اسلام، با عبد الله بودن، بنیاد گذارده میشود. ما عبادِ الله نیستیم. ما فرزندان خدای ایران، سیمرغیم. ما باهم، سیمرغیم، خدائیم، شاهیم

الله در قرآن کلیدِ همه چیزاست، چون حاکم بر هر چه هست میباشد. ولی انسان، کلید همه بندهاست، درفرهنگ ایران، بدین معناست که انسان میخواهد با همه صمیمی و انباز و یار و «هم-مغز» بشود. انسان، کلید گیتیست، تا با طبیعت و اجتماع و خدا، همزیستی کند

اگر موءمنان به هر دینی، هر روز بجای خواندن دعاو کردن نماز، فقط یک کاربرای شاد کردن انسانی دیگر بکنند، گامی بزرگ برای آباد کردن گیتی برداشته اند، چون خدا نیازی به دعا و نماز ندارد ولی انسانها، نیازبه شادی دارند و شاد کردن (شادونیتن) درفرهنگ ایران، به معنای پرستیدن است

در قرآن، الله، قدرتمنداست، چون در امرونهی، اندازه = قدر - برای انسان میگذارد، ولی در دموکراسی، این انسانست که اندازه میگذارد و بدینسان، سرچشمه قدرت میگردد

بزرگترین دشمنان نوین تفکر فلسفی در ایران، روشنفکران هستند، چون آنها نمیتوانند از بُن جان خود درباره مسائل بنیادی جامعه اشان بیندیشند. فلسفهِ زنده، ازجان خودِ انسان، میجوشد

انسان، درفرهنگ ایران، کلید همه بندهاست - شاهنامه -، چون ازجان او، خرد در سراسر تن اواز حواسش میجوشد و با این خرد، که بیانگر همه نیازهای تن اوست، نگهبان زندگی در گیتی میشود، و بدینسان، بنیاد سکولاریسم گذاشته میشود

در فرهنگ غرب، اندیشهِ پیتاگوراس که «انسان، اندازه همه چیزهاست» و بنیاد حقوق بشرشد، متجاوزاست، چون میخواهد، اندازهِ خودرا به همه چیزها تحمیل کند، ولی فرهنگ ایران، که انسان را کلید همه چیزها میداند، انسان میخواهد یار و انباز گیتی و اجتماع گردد

فرهنگ ایران نمیگویدکه انسان، کلیدحل همه مسائل رادارد، بلکه میگوید که وجود انسان در تمامیتش، کلید حل همه مسائل هست. انسان، آنگاه زندگی میکندکه با کلید وجود خود (تن و جان ِخود) مسائل زندگیش را حل کند

درفرهنگ ایران، انسان، کلید سراسر مسائلست، و نیاز به الله ندارد که خود را دارنده کلیدهای آسمان و زمین میداند. «خرد» در فرهنگ ایران، در سراسر تن انسانست، نه در سر و کله. چنین خردی که تنها نگهبان زندگی اوست، خودش کلید گشودن درب بینش به نیک و بداست، و قانون را تاءسیس میکند

پروتاگوراس یونانی، بااین اندیشه که « انسان، اندازهِ همه چیزهاست، بنیاد « حقوق بشر» را گذاشت، وفرهنگِ ایران، با این اندیشه که « انسان، کلیدِ سراسر بندهاست»، هم بنیاد حقوق بشر و هم بنیادِنفی ِحکومتِ دینی و ایدئولوژکی را گذاشته است

انسان، کلید سراسر بندهاست (شاهنامه). ما باید این گوهر کلیدی را در خودمان بازیابیم. مسئله اینست که گوهر کلیدی ما را ادیان، لگدمال کرده اند و پوشانیده اند.

برآوردن این گوهر کلیدی در ماست که مدرنیته را میافریند، نه در یوزگی از عرب و از غرب

فرهنگ ایران، برضدِروشنگراست چون باروشنیش میخواهدمردم راروشن سازد. فرهنگ ایران، براین استواراست که هرانسانی، میتواندخودش سرچشمه روشنی وحقیقت بشود. هرروشنگری، چشمهِ روشنی را درانسانها، میخشکاند

درشاهنامه، این اندیشه بزرگ میآید که برترین آموزگارانسان، گردش روزگاراست. به عبارت دیگر، معرفتی راکه هرانسانی خودش، درآزمایش مستقیم با دگرگونیهای گیتی می یابد، برترین ارزش رادارد واورااز همه مراجع دانش ودین، بی نیازمیسازد

فرهنگ ایران، نیروئی را درتاریخ وگذشته، ارج می نهدکه آینده آفرینست، نه امتداددهنده گذشته. فرهنگ، آبیست زنده سازنده وآبادکننده که ازقناتِ تاریکِ تاریخ وگذشته، روانست

فلسفه، خانه ایست که انسان، خودش میسازد تا در آن زندگی کند. فیلسوف، هیچگاه درخانهِ اجاره ای زندگی نمیکند. ملتی که فلسفهِ خودش را نیافریده است، یا بی خانه وآواره است، یا همیشه اجاره نشین است

درجامعه ای که فقط با دروغ میتوان زیست، بایدپیروالله شد، چون الله، ازدروغ میزیدواین حق رابه همه موءمنانش می بخشد

الله، خودش گیتی نمیشودو بنیادِدروغ میشود. باهرخدائی که خودش، گیتی نمیشود، دروغ پیدایش مییابد

اخلاق، برپایه امرونهی، دام پروریست، تا انسان به حکم الله، دام ساخته شود

آنکه عقب افتاده است ، نه تنها درعقب، میآید، بلکه آنچه را نیزبه پیش میرود ، به عقب میکشد

وقتی انسان، هیچ چیزی رادرگیتی(دنیا) نمیتواند داشته باشد، درست حریصتربر « ربودن وغارت کردن کام» ازآنچه گذراست میشود، تا ازآنچه متعلق به اونیست، کام برُباید، و به هوایِ کام بردن دربهشت، درانتظارنمی نشیند

هرایده آلی باید گسترهِ انتزاعیِ فلسفه راترک کند و « نقش زیبا» شود، تاهمه جامعه رابه خود جذب کند، ولی معنا درتفکرفلسفی، نهفته است وباید بسیارژرف شدتا بادقت آنرادریافت، وعموم مردم ازعهده آن برنمیآیند، وایده آل،درنقش شدن، سطحی میشود وانبوهی ازرنگهای آشفته میگردد که انسان درآن گم میشودوآن ایده آل، درعمل، ورشکسته میشود

آنکه با فلسفهِ تاریخ وتفکردرگذشته، میخواهد آینده رابسازد، کسیست که به عقب مینگرد، ولی کورکورانه به جلومیرود، وآنکه با ایده آل، میخواهد آینده رابسازد، آنقدربه آینده دورنگاه می اندازدکه پیش پایش رانمی بیند

انسـان ، کلـیـد همه بـنـدهاسـت

جمهوری ایرانی،برپایهِ تصویرانسانِ کلیدی بنامیشود

درفرهنگ ایران، گوهرانسان که «آتش جان» باشد، ارتا، یعنی تخم خدا و خودِخدا هست. هیچ انسانی، با خداکه گوهرجان ِخودش هست، « محاربه » نمیکند. خدا، جانانست. خدائی راکه انسان با او محاربه کند، به یقین خدا نیست

جنگیدن با « اجزاء جداگانه فرهنگ غرب » که « لیبرال دموکراسی» و « سوسالیسم » باشند ، با اسلام ، که « یک کل» هست ، درایران ، به نتیجه ای نرسیده ونخواهد رسید. این اجزاء دراروپا هم از دید تاریخی، دو مرحله پیاپی همند که متمم هم بوده اند و امروزه نیز این دوروند تاریخی متمم هم ، درپارلمانهایشان دوبال به هم چسبیده دموکراسی هستند. این دو دراروپا، دوچهره یک فرهنگند ، نه دو چیز پاره وبریده شده از همدیگر. ایرانیان که به این یا به آن جزء جداگانه ، چسبیده اند، این روند تاریخی واحد فرهنگی را در روان وضمیرشان ندارند. لیبرال دموکراسی و سوسیالیسم ، دورویه یک فرهنگ غرب هستند واین فرهنگ واحد غربست که ما درایران نداریم . ازاین رو، تنها این فرهنگ ایرانست که میتواند رویارو ی حکومت اسلامی بایستد، چون پیکریابی یک کل فرهنگیست ، نه پاره پوره دو جزء ازیک فرهنگ که ما درآن ریشه نداریم

درفرهنگ ایران، به هم خوردن اندازه (هماهنگی)دردرون ِانسانها ودراجتماع، سرچشمه پیدایش ِکینه وقهروتهدیدوستیز است

درفرهنگ ایران، جنگ وجهادوستیز، گوهر ِجهان واجتماع وانسان نیست. اصل شـرّ، درجهان ودرتاریخ ودرانسان، وجودندارد

من ترجیح میدهم که درآزادی، بت رابپرستم تا درقهروزور، الله را بپرستم

اصطلاح «رای دادن» و « رایزنی»،هردو، معانی ژرفتری دراصل داشته اند که به کلی فراموش ساخته شده اند. «رای دادن» دراصل ازواژهِ «رایِنیتن = رادِنیتن» برآمده استکه به معنای سامان دادن ورهبری کردن و هدایت کردنست. « رای» ،انبازشدن دررهبری ونظام دهندگیست

اپوزیسیون یک دولت
با اپوزیسیون یک حکومت، باهم فرق دارند
government=دولت
state=حکومت
اپوزیسون یک دولت، احزابی هستندکه میخواهند درچهارچوبه همان حکومت بمانند.
ولی اپوزیسیون یک حکومت، احزابی هستندکه هرکدام میخواهد حکومتی دیگررا جانشین آن حکومت سازد

ایده آلهایِ مشترک، گروهها واحزاب رابهم نمی پیوندد، چون هیچکدام بهمدیگر، اعتمادندارند وهمه آنان، برغم آن ایده آلهای مشترک، درفکرربودن قدرت ازهمدیگرند

سپنجی سرای، دراصل به معنایِ سرایِ جشن وتازگی بوده است وسپس تبدیل به سرای گذراوفانی شده است، واین همان اصطلاح «سکولار» است

درفرهنگ ایران، دگردیسی، تازه شوی، تحوّل وتغییر، گوهرخداهست. خدا، اصل زیبائیست که هرروز، نقشی دیگرمیشود

درفرهنگ ایران، انسان درختیست که ازریشه عشق خدایان به همدیگر، روئیده است. انسان، فرزندِخدایانست

هرانقلابی، باپیوند دادنِ مفاهیم عدالت وآزادی وبرابری، با سوائقِ خشم وکین ودرشتی (خشونت) که درگوهرشان برضدخردند، مردم رادراندیشیدن،فلج میسازند

چراشریعتِ اسلام، برضدفرهنگ ایرانست؟ چون فرهنگ ایران، دروغ وقهروتهدیدودرُشتی، یعنی توحش وبدوّیت را، ازبُن ازایران جارومیکند

درفرهنگ ایران،انسان برشالوده یقین ازنیرومندیِ خود،بابینشِ شاد، جهان واجتماع رامیآراید (نظم سیاسی، اجتماعی وحقوقی واقتصادی میدهد

درفرهنگ ایران، بوجودآمدن انسان درگیتی، خندیدنست. هرچیزی درگیتی بوجودمیآید، میخندد

سکولار، دراصل به « زندگی درزمان گذرا وتحقیرآن وپشت کردن به آن»، گفته میشده است وسپس،درست «زندگی درزمان گذرا»، مطلوب جامعه شده است. یکی ازپیآیندهای تحقیر« آنچه گذراست»، اینست که « فرد» درمقابل«جامعه وطبقه وامّت وملت وقوم»، نماد گذرا بودنست، و« فرد» رابرای بقای امت وجامعه وقوم وطبقه وملت، میتوان قربانی کرد

قرآن کتابی برای دوست داشتن نیست. بلکه کتابیست که با اکراه بایدازآن اطاعت کرد

عربها به«هخامنشیَ=اخه منی»، َاخُمینی»میگویند واساسا«خُمین»، مخفف« اخمینی یا هخامنشی»است. «امام خمینی، امام هخامنشی»است

درغرب، بااولویت یافتن ارزشهای اقتصادی که پیآیند «اولویت یابی ارزش زندگی درزمان» درروان واندیشه است، دین ازاولویت افتاد. جدائی حکومت ازدین، استواربرتغییریابی این اولویت است

آرمان فرهنگِ ایران، انسانِ جوینده است. چرا؟ چون کسی همیشه میجوید که درهیچ بینشی حقیقت نهائی رانمی یابد

ماحق نداریم قرآن را بسوزانیم
ولی قرآن قدرت وحق دارد مارابسوزاند

فرهنگ ایران براین بنیاد استواراست که هرانسانی، کاریزی(=فرهنگی)است که ازآن حقیقت میجوشد
موجِ دریای حقایق که زند برکُهِ قاف
زان زما جوش برآوردکه ما کاریزیم - مولوی

رای من کو؟این اصطلاح ریشه ژرف فرهنگی در**ضمیرایرانی** دارد.چون این واژه به مفهوم « raayenitanراینیتن= raadhenitan » بازمیگردد، که به معنای 1-آراستن 2= نطم دادن3-حرکت دادن4- بحرکت آوردن 5-راهی کردنست .آنکه رای میدهد، دراندیشیدن، نظم میدهد،رهبری میکند،مدیریت میکند،بحرکت میآورد وحکومت میکند.**حکومت،رایزنی ملت باهمست**.رای زدن،چنین معنای ژرفی درفرهنگ سیاسی ایران دارد

قدرتمند،کسیست که اندازه (= قدر) برای مردمان میگذارد،ومردمان رابا عنف واکراه به آن اندازه درمیآورد.درقرآن نیز،الله،قدرتمنداست،چون باامرونهیش،به انسان صورتی

میدهد که میخواهد. ولی دردموکراسی،انسان،اندازه گذاراست، وخودش این حق رادارد که به خودش صورت بدهد

نگذاریم برای خاطربقای اسلام ،
ایران درجنگ ، قربانی شود

فرق میانِ« سبز» و« سبزشدن».
دربهار، همه گیاهان ازنو، سبزمیشوند، وباسبزشدن، همه رنگارنگ میشوند. آزادی هم بهاریست که انسانها باسبزشدن، روشن ورنگارنگ میشوند

هنگامی حکومت ازعهده اجراءوظائفش برنمیآید، دین راوسیله خود میسازد تاجامعه راصغیرسازدو خودش قیم آنهابشود.
هنگامی دین، حقیقتی نداردکه جذب دل وروان مردم را بکند، حکومت راوسیله خودمیسازد تا باعنف، خودراتحمیل کند.

اسلام ، معنوی است . چرا ؟
چون با خوف ازالله، شادی راکه معنای زندگیست، ازوجودانسان میزداید

بزرگترین دشمن ایران، و دشمن آزادی درایران، آخوندهست، نه آمریکا

هیچکسی نیست که مارانجات بدهد. این مائیم که میتوانیم خودرانجات بدهیم. ماهنگامی نجات خواهیم یافت که خودرا نخست از «نجات دهندگان»، نجات بدهیم. ولی «ما» هنوز، «ما» نشده ایم ونیازبه کسی داریم که مارا ما بکند وازبی مائی نجات بدهد

دموکراسی ولیبرالیسم وسوسیالیسم وحقوق بشروسکولاریسم، پیایند تفکرانی زنده وتکاندهنده درجامعه هستند که در«محدوده عقل وآگاهی» مردم نمانده اند، بلکه ریشه در «روان» وبالاخره در «ضمیر» مردم کرده اند. باخواندن دوسه تا کتاب خارجی درباره دموکراسی ولیبرالیسم وسوسیالیسم وحقوق بشر، چنین «اعجازی» درایران روی نمیدهد

انقلاب آنست که خردِانسان، برترین مرجع حکومت واقتصادوقانون درگیتی گردد. کی به فکرچنین انقلابی خواهیم افتاد

بزرگترین اشتباه روشنفکران ایران، آنست که «رنسانس فرهنگ ایران» را «ارتجاع» میدانندوبنام «ارتجاع» باآن میجنگند

فرهنگ ایران، نه ناسیونالیستی ونه قومی ونه امّتی ونه نژادیست، بلکه فرهنگِ مردمی وجهانیست
بیا تا جهان را به بد نسپریم

ملت ایران، هنگامی«ملت سیاسی» میشودکه باخردکاربندخودش، دوست ودشمنش رامعین کند

دوست ملت، کسیست که زندگی ملت رادرگیتی، تازه (سبز) وروشن میکند. دشمن ملت، کسیست که زندگی مردمان رادرگیتی، میخشکاندودوزخ میسازد

دوست ملت، کسیست که زندگی ملت رادرگیتی، تازه (سبز) وروشن میکند. دشمن ملت، کسیست که زندگی مردمان رادرگیتی، میخشکاندودوزخ میسازد

دوران ِایجادحکومت،برپایه « وحدت مذهبی یا **وحدت دینی** یا وحدت ایدئولوژیکی یا وحدت قومی یا وحدت طبقاتی ِ**جامعه** » سپری شده است. با پیدایش **آزادی**، حکومت رامیتوان فقط برپایه « **وحدت سیاسی** » آفرید. دروحدت سیاسی،حکومت نسبت به مذاهب وادیان وایدئولوژیها واحزاب و طبقات،بیطرفست

دموکراسی، روش ِهمآهنگشوی مذاهب وادیان و احزاب واقوام وزبانها گوناگون باهم، دریک جامعه است. دموکراسی، پیدایش همآهنگی باروش تفاهم، میان کثرت مختلفست،نه ایجاد وحدتهای مجزا ازهم. دموکراسی، وحدت جامعه رافقط درهمآهنگی گوناگونی ها باهم، ازراه تفاهم، میخواهد

خدای زمان، که « رام » باشد « اصل زندگی وشادی درنهادِهرانسانی » هست، ونیازبه امام زمان نداردکه همیشه غایب میماند، تاحقانیت حکومت رابرای ابد، به « آخوند » بدهد

شریعت اسلام، متضاد با فرهنگ ایرانست. شناخت فرهنگ ایران، ازدیدگاه اسلامی، نفی فرهنگ ایرانست

حقیقت، درهیچ راهی نمیگنجد. وقتی بخواهیدحقیقت رادر « راهی » بیابید، گمراه شده اید

چوزین بگذری، مردم آمد پدید
شد این بندها را سراسرکلید
....
انسان (مردم) کلیدگشودن همه مسائلست

درغرب،بااولوّیت یافتن ارزشهای اقتصادی دراجتماع، که درراستای تضمین زندگی مردم درگیتی است، ارزشهای دینی (رستگاری درآخرت) ازاولویت افتاد. جدائی حکومت ازدین،پیایند این تحول درروان وضمیرمردمست

درقرآن، الله، قدرتمنداست، چون اندازه (قدر) برای انسان میگذارد (درامرونهی)، ودردموکراسی، انسان، اندازهِ حکومتست

یکی از « سبز »، بازگشتِ حسین رادرانتقام گیری ابدی ازیزیدیان (دشمنان سیاسی) میخواهد، ودیگری از « سبز » ، افشاندن تخم سیمرغ رادرهرانسانی میخواهد، تا « درختِ همیشه سبز ِمهر ِبه زندگی » بشود

این مهم نیست که حرفهای خوب بزنند، این مهمست که آیا میتوان به آنهائی که حرف خوب میزنند، اعتمادکرد یانه. واعتماد، نیازبه آزمودن درزمان دارد

حقیقتی که باقهروخدعه ودروغ، غالب ساخته میشود،دیگر، حقیقت نیست، بلکه قهروخدعه ودروغ شده است، باآنکه خودرا هنوزحقیقت میخواند

آنکه میخواهد بت نپرستد،نباید بت ها را بشکند،بلکه نباید بپرستد

عنوان کتاب« نعش ها سنگین هستند» ازمنوچهرجمالی که سی سال پیش درپاریس چاپ ومنتشرشد

بازسازی تخت جمشید به عنوان مرکزهمه جشنهای بزرگ ایران
جشنگاه = نیایشگاه

آزادیخواهی همیشه دورویه به هم پیوسته دارد. ملت خود را 1- ازچیزی آزادمیکند که امکان آن را بسته است 2- تا گوهرخودش رابگسترد.
ملت ایران بایدخودرااز تنگنای شریعت تجاوزگروبدوی وخونخواراسلام رهاسازد، تا فرهنگ مردمی وراستی خودش، بازازاو بجوشد

درفرهنگ ایران، مردم،خودشان به حقیقت آبستن هستند،وگنج حقیقت درضمیرآنها،نهاده شده است،وفقط نیازبه دایه یا ماما دارند،نه به پیامبر،ونه به روشنگر

کرامت انسانی ، اصطلاحی برضد اصطلاح dignity درانگلیسی و Würde درآلمانی است . این الله است که به انسان کرامت میدهد . انسان، تابع ومخلوق الله میماند.
درحالیکه بحث از اصالت (ازخو دبودن ، یاخویشتن ، حق تعیین خود را داشتن » است که با کرامتی که الله میدهد، سازگارنیست . درفرهنگ ایران ، به اصالت انسان ، « ارج » میگویند . انسان ارجمند است ، یعنی اصالت دارد . خودش ، خداهست . خودش ، به خودش، صورت میدهد . خودش ، معیارو اندازه حکومت هست . چون « ارج » نام خود سیمرغ یا « ارتای خوشه » است و تخمِ خود خوشه خداهست که گوهرهرانسانی است . درهرانسانی ، تخم خود خدا هست و انسان همانقدر اصالت دارد

که بُن جهان هستی دارد . مجموعه انسانها ، باهم خدایند و قانونگذار وحکومت هستند . خدائی فراسوی آن نیست .این فرهنگ ایرانست که هرانسانی را همسرشت با خدا با خودِ خدا میداند و نیاز به هیچ واسطه و پیامبر و رسولی را نمی پذیرد . خواستن « ارج انسانی » با خواستن « کرامت ازالله » فرق کلی دارد .

درفرهنگ ایران، بُن همه جهان وهمه انسانها، « ساپیزه » نامیده میشد، وواژهِ « سبز »، سبک شده آنست. رام و بهرام، دوخدای ایران هستند وسیمرغ یا ارتا، اصلی سومست که آن دورابه هم می پیوندد وباهم یکی میشوند. ازاین رو« سبز » درفرهنگ ایران، معنای « مهرنخستین » یا « عشق ازلی » راداشت. جهان وانسان، ازتخم عشق، سبزمیشوند

درفرهنگ ایران
انسان ، « درختِ همیشهِ سبزِسرو » است
چون درخت سرو، تخم سیمرغ ، خدای ایرانست
هرانسانی ، فرزند مستقیم سیمرغ ، یا خداهست

ملت، نمایندگانی راانتخاب میکند تادرمجلس، برپایه خردانسانی خودش، قانون بگذارد، واین با « مجلس شوردراجرای شریعت اسلام » فرق دارد. انتخاب، مجرای تنفیذاین قدرت قانوگذاری خردملت هست

سکولاریسم اینست که، خردِانسان، کاربند میشود، یا به سخنی دیگر، « گیتی-خرد » میشود. خرد، به گیتی در زمان میاندیشد، تا آنرابرای بهترساختن زندگی، دگرگون ونوسازد. خردِ کاربندِ انسانها که« نگهبان زندگی» ، یعنی « حکومت » هست، بنیادِنواندیشی میباشد

خمس وزکات واوقاف، باید تابع حاکمیت ملت گردند

سکولاریسم اینست که: سرمایه ملت ایران، « غنیمت = انفال » نیست، ونباید « خرج دوام وترویج شریعت اسلام » گردد، بلکه بایددر« تضمین نیرومندی ورفاه ملت ایران »، سرمایه گذاری شود. خمس وزکات واوقاف نیز، سرمایه ملت ایران محسوب میشوند.

خودِخدا، که جان هرانسانی، خانه اش هست (جی + یان)، تحول به « خرد » درهرانسانی می یابد. ازاین رو نیازی به کتب مقدس نیست، واین خرد انسانهاست که نگاهبان زندگی درجامعه هست. حکومت، همپُرسیِ (دیالوگ) خردِانسانها، برای نگهبانی زندگیست

حکومت درفرهنگ ایران بربنیاد مفهوم « جان » بنا میشود، نه برمفهوم « ایمان ». جان (= جی + یان) به معنای « خانه خدای زمان وزندگی » است. جی = نام رام، « خدای زمان وزندگی درجشن » است. درجان هرانسانی، « خدای زمان » همیشه موجودوحاضرهست، ونیازبه « حضوروغیاب امام زمان » ندارد.واین خدای زمان درجان هرانسانیست که حقانیت به حکومت میدهد

حکومت درفرهنگ ایران بربنیاد مفهوم « جان » بنا میشود، نه برمفهوم « ایمان ». جان (= جی + یان = گی + یان) به معنای « خانه خدایاسیمرغ » است. جانی که خودخدادرآن زندگی میکند، نیازبه ایمان ندارد، وایمان به محمدیاعیسی ویا هرایدئولوژئی هم، خدشه به « اولویت جان برایمان » واردنمیآورد

اسلام رانمیشودلطیف ومهربان ساخت،بلکه بایدبافرهنگِ مردمی ایران،مهارکرد

تنها راه آزادی واستقلال ایران،آنست که اسلام،درچهارچوبه«اصل قداست جان وخرد انسانی» قرارداده شودکه که بنیاد فرهنگ ایرانست.شریعت اسلام درایران،فقط حق موجودیت خواهد داشت ، اگرخودرا درچهارچوبه«اصل قداست جان وخردانسانی»قراردهد. «جمهوری ایرانی»،این معنارا دارد.فرهنگ ایران،رویاروی شریعتِ بی فرهنگ اسلام میایستد. بدینسان،حق امربه معروف ونهی ازمنکر،وحق فتوای قتل وحق فتوای جهاد و قصاص،بکلی کنار نهاده میشوند،وآخوند،قدرت خود رابه کلی بااین ها ازدست میدهد. این فرهنگ،همان سخنیست که رستم به بهمن زرتشتی که دست به خشونت جهادبرای ترویج دین زرتشتی زده بود گفت: زمن هست تاهست ایران بپای.این همان حرفیست که ایرج که ارتا یا سیمرغ باشد به زورمندان وقهرورزان آن زمان گفت: میآزار موری که دانه کش است که «جان» دارد وجان شیرین خوش است . این همان حرفیست که حافظ گفت:مباش درپی آزار(قهرونهدید) هرچه خواهی کن--- که درشریعت ما (این شریعت همان دین مردمیِ ایرج هست)غیرازاین گناهی نیست. قدرت آخوندها را فقط وفقط با «اصل قداست جان وخردانسانی»میتوان مهارکرد، نه با اسلامهای راستین،که مانندقارچ ازهرطرف میرویند، و ومخرج مشترک همه اشان،دروغ است.جمهوری ایرانی،برپایه این اصل قرارمیگیرد وهمه حقوق بشرازاین اصل،استنتاج میگردد

درفرهنگ ایران،انسان نباید ازکسی یا خدائی اطاعت کند. « فرمان » به معنای « اندیشه » ایست که « بهمن »، خردبنیادی، که دربُن هرانسانی هست، برای نگهبانی زندگیمیاندیشد، و « سروش » که پیام آوربهمن درهرانسانی هست،انسان راازاین اندیشه، باخبرمیسازد. هرانسانی، سروشِ فردی خودش رادارد. خرد، بیانِ فردیّت هرانسانیست. « اصل حکومت، که نگهبانی اززندگی » است ، درهرانسانی هست

فرهنگِ ایران، هزارودویست سال کوشیده است، « شریعت درُشتخوی ِضحاکی ِاسلام » را با جنبشهای جوانمردی وعیاری وعرفانی... وبالاخره بابی وبهائی...« تلطیف کند»، وآنرا« فرهنگی سازد » ولی این کوششها، تنها به چهرهِ ضحاک، ماسک خدای مهرزاده اند.ضحاک، هیچگاه « سیمرغ،خدای مهر » نمیشود

سکولاریسم(زندگی زمانی)چیست؟ اینست که:

ایمان به انسان،جانشین ایمان به خدا میشود.درانسان،میتوان خدارایافت.یعنی،انسان،سرچشمه بینش واخلاق وقانون وحکومتست

سکولاریسم(زندگی زمانی)چیست؟ اینست که:

ایمان به انسان،جانشین ایمان به خدا میشود. درانسان،میتوان خدارایافت

سکولاریسم(زندگی زمانی)چیست؟ اینست که:

رویدادهای ناگوارطبیعت،غضب خدا ازگناه نافرمانی ازشریعت اونمی باشد. وجامعه موظف است که به یاری صدمه دیدگان بپردازد

بیائید باهم این بیانیه را امضاءکنیم

درفرهنگ اصیل ایران ، جان وخرد انسان، مقدس هستند و هیچ قدرتی حق ندارد آنهارا بیازارد . اگر خداهم چنین امری بکند ، اهریمن است و به خدائی پذیرفته نمیشود . با طرح « قداست جان وخرد انسانی » درایران ، رژیم اسلامی ،سرنگون ساخته میشود ، و قدرت آخوندی ، درآینده به کلی ازبین میرود . آنها دیگر نمیتوانند فتوای جهاد وقتل و ... بدهند، و قدرت خود را از دست میدهند . این یک اقدام برجسته تاریخی است .

دوستان بیائید ،بیانیه ای با این اصل، به عنوان « برترین اصل قانون اساسی ِ» آینده

ایران ، بنویسیم وپیشقدم شده آنرا امضاء کنیم ، تا بزرگترین انقلاب مردمی را درایران راه بیندازیم

سکولاریسم(زندگی زمانی)چیست؟ اینست که:

آنچه ما میخواهیم ومیتوانیم بشناسیم،پدیده های درگیتی، وتغییراتشان درزمان هست، وحکومت رابراین شناخت،بنا میکنیم

سکولاریسم(زندگی زمانی)چیست؟ اینست که:

تفکردرباره حکومت، ازشریعت ودین(قرآن) مستقل وآزادمیشود

سکولاریسم(زندگی زمانی)چیست؟ اینست که:

حقانیت حکومت،مستقیماازخود ملت،سرچشمه میگیرد نه ازامام زمان،ودرمجلس ِقانونگزارملی، کسی حق نداردازقرآن واحادیث استدلال کند

سکولاریسم(زندگی زمانی)چیست؟ اینست که:

ما بهزیستی ِنقدمیخواهیم . ما دوزخ ِنقد وبهشتِ نسیه نمیخواهیم

سکولاریسم(زندگی زمانی)چیست؟ اینست که:

حکومت،آفرینش ِانسانست،وملت باخردش آنرامیآفریند

سکولاریسم(زندگی زمانی)چیست؟

انسان میتواندجهان رامستقیماازجهان بشناسد

هرانسانی، به بهزیستی درگیتی ، حق دارد. آنکه بهزیستی را، به فردای تاریخ، ویا به آخرت، وعده میدهد، این حق را ازانسان، غصب میکند. ایمان به آخرت ، سلب حق خود با اراه خود ، ازخود هست. ولی انسان، چنین حقی را ندارد

سکولاریسم، به معنای آنست که انسان، درطبیعت وفطرتش،«حق به زندگی ِشاد، یا بهزیستی درگیتی »دارد. حکومت ، یا سازمانهای اقتصادی وحقوقی وسیاسی، فقط موقعی « حقانیت » دارند، که این حق ِگوهری را که مردم مطالبه میکنند، واقعیت ببخشند. این «حق فطری انسان به بهزیستی درگیتی»، به جامعه ، حق میدهد که هرحکومتی را که « غایتی دیگر» دارد، واژگونه سازد

این اندیشه که دنیا، جسم وحسّ وصورتست، وطبعا فانیست،براین اندیشه استواراست که حرکت وتغییر، فقط زوال وفساد وفنا وگذراست. سکولاریته جنبشی برای مثبت ساختن مفاهیم حرکت و تغییراست، که جدا ناپذیر ازاحساس روند زمان درزندگی درگیتیست. احساس ِتحول یافتن، جانشین احساس ِفنا میشود

مسئله بنیادی اجتماع، فقط گفتگوکردن باهم نیست، بلکه « جستجوکردن شیوه های ِهمزیستی درشادی باهمست » واین را درفرهنگ ایران، « همپرسی » مینامند

آنانکه باتئوری حقوقی« قانون اساسی» آشنائی دارند، میدانند که آنچه درحکومت اسلامی ایران، قانون اساسی نامیده میشود نه قانونست نه اساسی، ولی همه جنایاتی که این حکومت کرده و میکند، طبق همین «ِشبهِ قانون اساسی » میباشد

چراباید منتظر« امام زمان » شد که بیاید وجهان را ازستم وتعدی برهاند. درحالیکه درگوهرجان هرایرانی، رام ، « خدای زمان » ، نهفته هست. این خدا، نه تنها خدای

زمان،بلکه اصل زندگی وموسیقی وشادی وشناخت نیز هست. هرگاه این خدای زمان را درخود برانگیزیم ، خودمان جهان را آبادوشادوخرّم خواهیم کرد ونیازی به امام زمان نیست

مسئله بنیادی دموکراسی وسکولاریزاسیون آنست که ازدید حقوقی، « ملت، اینهمانی با خدا می یابد». طبعا هم قانونگذاروقاضی میشود وهم دارنده کل قدرت اقتصادی میشود، و می بایست کل اموال ِسازمانهای دینی (اوقاف) وعلما وملازمانشان را که ازملت،غصب کرده اند، مصادره کند وبه خود بازگرداند.کلیه قدرتهای قضائی وحقوقی و اقتصادی، باید ازعلماوفقها وسازمانهایشان وملازمانشان، سلب گردد

مبارزه با حکومت اسلامی، تنها یک مبارزه سیاسی نیست. وتقلیل دادن مبارزه ، به یک مبارزه سیاسی، نشناختن ماهیت مبارزه ، وباختن مبارزه، پیش ازشروع کردن مبارزه است. سکولاریسم هم ، چنانچه گمان میرود ، مسئله یک جبهه نیست. سکولاریسم ، با سراسر گستره زندگی فردی و اجتماعی سرو کار دارد.مبارزِسیاسی که میخواهد فقط دریک جبهه با اسلام روبروشود، باید بداند که شریعت اسلام ،همه جبهه های زندگی اجتماعی را جبهه جنگ میداند، واورا درپیکار، احاطه خواهد کرد. امروزه درغرب ، مبارزه سیاسی و مبارزه سکولاریسم را محدود کرده اند، چون در دوره رُنسانس (باززائی) و روشنگری، درجبهه های دیگر، دین را عقب رانده اند ودر آن جبهه ها، دیگرنیازبه ادامه مبارزه ندارند

بیدارکردن خردعوام ، گرانیگاه کسب آزادیست. خرد عوام را بیدارکردن،غیرازآنست که کسی، سوائق ِطمع وکینه وانتقام و دشمنی را درآنها با آشوبگری برانگیزد.درست بابرانگیختن این سوائقست که خرد، ازآنها سلب میگردد . خرد،هنگامی بیدارمیشود که دیگرتابع ومطیع وعبد هیچ قدرتی (آخوندو شاه وروشنفکرویا رهبری و آموزه ای) نشود. با برانگیختن خردِعوام هست که میتوان قدرت آخوند را که استواربرایمان وتقلیداست در هم شکست

خردی که تابع ایمان است ، مرغیست که بال اورابریده اند، تادرقفس، با داشتن آب ودانه ، بهشت را داشته باشد. ایمانی که تابع خردشد ، قفس تنگش رادرآخرمیشکند، ولی چون بالی ندارد که پروازکند، ازسر، بسراغ قفس دیگر میرود

فرهنگ ایران، ازهمان آغازپیدایشش، سکولاربوده است.
فرهنگ ایران، براصل « رستگاری زندگی انسان (بدون هیچ تبعیضی) درگیتی، از آزاروازقهروتهدید ودرُشتی وستم » بنا شده است ، نه براصل « رستگاری روح ، ازگناه درآخرت» . حکومت ، فقط نقش رستگارکردن جان مردمان را دراین گیتی، ازقهروتهدید ودرشتی وستم دارد

آرمان فرهنگ ایران درمعرفت ، «جستجوی همیشگی » است ، نـه « همه دانی، و دانستن حقیقت، ومالکیت آن، وماندگارشدن دریک آموزه وشریعت»، که ویژگی«الله» و«اهورامزدای زرتشت» هست. رام، خدای زمان وزندگی وموسیقی وشادی و شناخت ، میگوید که : نام من ، جوینده است - رام یشت

واژه « مردم = مَر+ تُخم » خودش به معنای « تخم ارتایاخدایاسیمرغ » هست،وفرزندِ خدا،نیازی به پیامبروخلیفه اش ندارد

انسان درهرعملی واندیشه ای که مانع آزردن جان وخرد ازهرگونه قدرتی بشود، جان خودرابرمیافروزد و سیمرغ دراو،ازخاکسترش برمیخیزد

جوانمرد،کسیست که
قانون وامروشریعتی رانمی پذیرد
که جان وخرِدِانسانها رامیآزارد

جوانمرد،کسیست که
قانون وامروشریعتی را اجرا نمیکند
که جان وخردِانسانها رامیآزارد

جوانمرد!بیا تاجهان را به بدنسپریم

بدچیست؟ بد، آزردن ِجان وخرد هرانسانی، با قانون وامروشریعت وایدئولوژی یاهربینشیست

خدائی که بترساند وتهدیدکند، اهریمنست

مردم را تهدیدکردن وبوحشت انداختن، برترین آزار ِجان وخرداست
جوانمرد، جهان را، به شریعت وحکومتی نمی سپارد که برشالوده وحشت انگیزی بنا شده اشت

حق حکومت ملت(جمهور) برخودش، مستقیم ازجان وخردِخودِ انسانها باهم، سرچشمه میگیرد. ملت باهم، سیمرغ(خدا وحکومت) میشود، نه ازفتوای چند آخونددرمشروطه، که گفته اند که درغیاب امام زمان، حکومت ازآن جمهوراست. حق ملت به حکومت،از جانشین امام غایب شدن، سرچشمه نمیگیرد، بلکه، خودشان، سیمرغ وشاه وخدایند. اگرامام زمان هم بیاید، حق حکومت ازآن خودملت (سیمرغ) میماند

سکولار= زمانی

پیشوند« زمان » که « زم » باشد، نام « رام » خدای زندگی وزمان وخدای شادی ورقص وجشن وشناخت است، واین خدا، خودش هست که تحول به « زندگی درگیتی» میابد (پیشوند زمین هم، زم است). زندگی زمانی(= سکولار) ، خواهان « خوشی نقد درزندگی درهمینجا»ست، « نه خوشی نسیه » برای فردا

نخستین امرالله به محمّد، این بود که برخیزو مردمان را بترسان وبه وحشت انداز(قُـم فاَنـذ َر) ولی نخستین کارجمشید، بُن همه انسانها درجهان، آن بود که برخاست و بیم را ازجهان برانداخت ودرب دوزخ رابست. فرهنگ ایران با شریعت اسلام متضادند

آیا« بـاب » که در170 سال پیش عدد«19» رامقدس ساخت، خبری ازآن داشته است که روز«19» هرماهی،اینهمانی با سیمرغ، خدای ایران داشته است ؟

چرا ازآمدن دجال(دژ+آل) درآخرالزمان میترسند؟

چون« آل» نام دیگرزنخدای ایران سیمرغ(ارتا) هست که «خدای مهر» میباشد و اخگرهای آتش او، جان هرانسانی میشوند، واین انسانی که آتش خداوسرفرازهست، نیازبه «واسطه با خدا وحقیقت» ندارد وازآتش جان خودش،روشنی وبینش میافروزد

غرب، مارخفته اسلام را بیدارکرد تا برضد کمونیسم بجنگد، ولی این مار، اکنون اژدهائی شده است که میخواهد خودِ غرب را ببلعد

وبرای روبروشدن با اژدها، راهی جزاژدهاشدن نیست، ولی ضعف دموکراسی اینست که نمیتواند اژدها بشود

چه کسانی مانع پیدایش تفکرآفریننده وآزاد فلسفی درایران هستند ؟

1- انشـاء نـویـسـان . 2- ترجمه اندیشان(که خود را روشنفکرمینامند . آنانکه درمقولات ومفاهیم ترجمه شده،میاندیشند که ریشه درفرهنگ ایرانی ندارند) 3- سفسطه گران دینی ، که خود را روشنفکران دینی مینامند، وازهمه مقولات ومفاهیم ترجمه ای، سوء استفاده میکنند

اسلام رحمانی ، نخستین ِآیه
سوره « غضب » است

جامعه وملت، خوشه ای به هم پیوسته ازتخمهای گوناگون ومتنوع ِجانها وخردهای انسانها ست . وهمکاری وهمپرسی وهمداستانی وانبازی آنها باهم، « اصل ِآفریننده ِدانائی » وبهزیستی (شادی) واقدامات اجتماعی وسیاسی و حقوقی واقتصادیست. حکومت برشالوده دانائی ِهمگان ، نه برپایه ِ دانائی الله ونمایندگانش

پیش ازآنکه « قفس اسلام » را بشکنیم، باید بگذاریم تا بالهای سیمرغ ِروان ما، بروید تا بتوانیم آزادانه پروازکنیم. سیمرغ، ازخاکسترش برمیخیزد، چون خاکستر، آتش ِپوشیده ونهفته است. ما آن خاکستریم که آتش سیمرغ، درانتظارشعله ورشدنست

همه چیزرا همگان دانند
حکومت برپایه دانائی ِهمگان
نه برپایه ِدانائی الله
همگان: کارگروکشاورزوآموزگاروپزشک و

غرب میکوشد،جنبش«رفورماسیون اسلامی» را به جای «کمربندسبز»به ایران تحمیل کند، ولی جوانان ایران، برای «رُنسانس فرهنگ اصیل کهن ومردمی ایران» برخاسته اند ،که « برضد رفورماسیون اسلامی»، و « باشکوه ترومردمی ترازفرهنگ یونانست

هنگامی،ایرانی آزادخواهیم داشت، که حق انتقاد ازاسلام داشته باشیم
کتاب « آزادی،حق انتقادازاسلام است»نوشته در1980

خدای ایران سیمرغ (ارتا) ، خودش جان هرانسانیست ، وهیچ انسانی ولومشرک وکافروملحد ومرتد، با جان خودش« محاربه» نمیکند

مسئله مااین نیست که اسلام رحمانی وحقیقی وراستین چیست
مسئله ما اینست که برای همزیستی، باخرد انسانی خود با هم بیندیشیم

سیاوش(سیمرغ) که با امام حسین، اینهمانی داده شد، برعکس حسین، نماد تضادهرگونه قدرتی، با ارزشهای فرهنگی-اخلاقی ایران بود ، وازاین رو، سیاوش=سیمرغ ، حقانیت به هیچگونه قدرتی نمیداد ، ولوآن قدرت، از امام زمان ویا ولایت فقیه الله باشد. سیمرغ یا سیاوش ، خودش، ملت هست. عزاداری حسین، دراصل ، عزاداری ملت ایران، درغصب حقش ازخودش بود

حقانیت آخوندِ شیعه به قدرت وحکومت آخوندی درایران، از« داستان حسین» سرچشمه میگیرد که از«داستان سیاوش» مایه گرفته است وسیاوش، یکی ازپیکریابیهای خدای ایران، سیمرغست. ازاینرو، مسئله بنیادی سیاست ورسیدن به آزادی،رستاخیز ایده اولیه سیاوش است. نیروهای خود را دربیراهه ها،تلف نکنید

قدرت، چیست؟ هرقدرتی میخواهد انسان را به اندازه(= قدر) خود بسازد، یعنی معیارهای اخلاقی وفرهنگی واجتماعی خودرا، به اوتحمیل کند. اورابه« صورتی» درآوردکه میخواهد. بدینسان، حق وتوانائی صورتدهی به خود واندازه گذاری

خودراازانسان،«غصب» کند. «فرهنگ»، حق وتوانائیِصورت دادن انسان، به خودش هست

حسین، برای رسیدن به قدرت(خلافت) که برادرش آن را به قیمت کلان، فروخته بود، برخاست وشکست خورد. «سیاوش»، برای دوام ارزشهای اخلاقی برضدقدرتِ دوست ودشمن، ایستادوجان افشاند.ازاین رونمادِفرهنگ ایرانست. فرهنگ ایران، برضد هرگونه قدرتیست

چرا ایرانیان،« حسین» را جانشین «سیاوش» ساختند؟ چون حسین برای آنها، ماسکی بود که درزیرآن میخواستند، بدبینی خود را به هرقدرتی نشان بدهند. قدرت، بداست، چه ازدشمن، چه ازدوست. قدرت برای مصلحت، نیکی وارزشهای فرهنگی ایران را پایمال میکند

سیاوش درفرهنگ ایران، نماد « نیکی کردن» هست ، به رغم آنکه « قدرت» نیزآنرا همیشه سرکوبی کند. چه این قدرت،ازدوست (کیکاوس) باشد،چه این قدرت،ازدشمن (افراسیاب) باشد. فرهنگ ایران، ارزش اخلاقی را،فدای رسیدن به قدرت وابقاءقدرت نمیکند

سیاوشان ایران را بانهایت قساوت میکـُشند وگریه برمظلومیت حسین میکنند، تا خود، خلیفه وامامِظالم باشند

دموکراسی میخواهد که « انسان»، دوباره حرف بزندوحرف بشنود.حرفِ خود را بزندوحرف خودرا بشنود. درباره «خود»حرف بزندو درباره خود حرف بشنود.ما قرنهاست که دیگرحرف زدن وحرف شنیدن از«خود» را ازدست داده ایم. ما صُم وبُکم

شده ایم. این «کلمات ابدی وخدائی و علمی»، ماراصُم وبُکم کرده اند. ازامروز ببعد،بکوشیم که به« زبان خودمان»، حرف بزنیم.کلمه را،آهنگ دل خودمان بکنیم. کلمه ما، تقیه وکتمان وپرده ما نباشد

دموکراسی، یک انقلاب زبانی است. زبانِ تفاهم به جای زبانِ فرمان، به جای زبانِ خدا، به جای زبان قدرت، به جای زبانِ ترس، به جای زبانِ وحدت، به جای زبان ایدئولوژی ، به جای زبان دین
از: اقلیت وآزادی، نوشته درسال 1981

معانی «سبز» درفرهنگ ایران چیست؟ 1 - سبز، رفاه وفراوانی درگیتیست 2 - سبز، عشق ومهراست (نیازی) 3 - سبز، جنباننده وانگیزنده منش انسانست 4 - سبز، گزند ناپذیری جان درگیتی است(قداست جان) 5 - سبز، واقعیت یابی شادی در زندگی درگیتیست 6 - سبز،پیدایش گوهرخدا درگیتیست 7 - تخمی که جهان ازآن میروید، سبزنام دارد. سبز، مخفف ساپیزه است که اصل جهانست(اساطیرایران، رحیم عفیفی)

تا حکومت،ازدین،جداساخته نشود
وجـدان انسان،
آزاد وآفریننده نخواهد شد

گوهرِخودِخدای ایران ، « ارتا = سیمرغ »، همان « آتشِ جان انسان » است، که به « خرد انسانی» ،
دگردیسی می یابد
خرد انسان که پیدایش خود خدا هست، بی نیازازپیامبران و واسطه ها هست

زندگی، مقدس است خدا هم حق ندارد حکم قتل و اعدام بدهد ایرانیان، بنیادگزار « دین مردمی » هستند

خردِ بُنِ همه انسانها که «جمشید» باشد، میگوید
جهان را به خوبی من آراستم
چنان گشت گیتی که من خواستم
چرا« منی کردن» جمشید نکوهیده شد؟ چون« منی کردن»، به معنای اندیشیدنست، وخدای تازه وارد که اهورامزدای زرتشت بود، برضد خرد انسانی بود که خودش، مدنیت را بسازد وآبادبکند

انسان، چیزی میشود که میجوید، ملت، چیزی میشود که میجوید جستجو، همیشه در تاریکی است، یافتن « هویّت » با « آینده » کار دارد

انسان، چیزی میشود که میجوید
ملتّ، چیزی میشود که میجوید
جستجو ، همیشه درتاریکی است
یافتن«هوّیت»با«آینده» کاردارد

الله، حکیم است.حکومت اسلامی، برشالوده حکمت است.
حکمت چیست؟
با شرّ وازشرّ،میتوان،خیرساخت
با دروغ وازدروغ،میتوان،راستی ساخت

یک فکر،موقعی، تبدیل به یک عقیده میشود که قدرت گسستن ما ازآن بکاهد، ویک عقیده، موقعی تبدیل به فکرمیشود، که قدرت گسستن ما ازآن بیفزاید

جامعه، فقط هنگامی به حکومت، اعتماد میکند که خودش،حکومت بشود.سی مرغ،سیمرغ بشوند

زندگی درزمان،برترین ارزشست = سکولار

ایران، ازاین راه سکولارنمیشود که درقانون اساسی، حکومت ازدین جداساخته شود،بلکه هنگامی سکولارمیشود که مردم، به زندگی درزمان، برترین ارزش را بدهند نه به آخرت

" آنکه میخواهد بُت نپرستد ، نباید بُت هارا بشکند، بلکه نباید بپرستد "
منوچهرجمالی، نعش هاسنگین هستند

ما، بنا بررسوب تصاویر اسلامی ومسیحی ویهودی درذهنمان، می انگاریم که خدا، فراسوی خود،خلق میکند.ولی، درفرهنگ ایران، خدا، «میشود»، وتحول می یابد و«اصل متامورفوز»است، نه خالق. خودش، گیتی وزمان وانسان«میشود». خودش، سکولار=زمانی هست. زندگی درزمان ،گوهرخدائی دارد،و برترین ارزش است و نیازبه ایمان آوردن به خدائی نیست، چون همه ازگوهرخود خدا هستند

درفرهنگ ایران، زرتشتی ومسلمان ویهودی ومسیحی وبهائی وبودائی وکافرومشرک وملحد ومرتد... وکردو آذری وبلوچی وترک وارمنی وهندی وعرب....همه فرزندان سیمرغ وهمگوهرباسیمرغ، خدای ایرانند. سیمرغ، خوشه ایست که تخمهایش، آتش جان هرانسانیست وهمه درحقوق باهم برابرند .وهمه باهم، سیمرغند

دین ، پیش ازساسانیان درایران، سکولار(زمانی) بوده است. خدایان ایران،خدایان زمان بوده اند. خودِ خدایان،« زندگی درزمان میشده اند». زندگی درزمان، برترین ارزش میشده است. باچیرگی آموزه زرتشت،وخدایان نوری درمسیحیت واسلام،ادیانِ ضدسکولار،بوجود آمده اند که زندگی فراسوی زمان را برترین ارزش میسازند

آموزه زرتشت وتئولوژی زرتشتی،
نه تنها غیرازفرهنگ ایران است،
بلکه برضدفرهنگ ایرانست

اسلام، برای غالب ماندن، نه تنها «هرجنایتی » راجایزمیداند، بلکه آن را «کاری مقدس» میسازد

مــن ، به معنای کسیست که میاندیشد
پس چــرا نباید« مـنــی» کـرد؟
چون با اندیشیدن ، انسان ازخداسرمی پیچد
با اندیشیدن ،انسان،منی میکند
وبی اندیشیدن، دیگرانسان(من=اندیشنده) نیست

همه « روزها » درایران، هنوز نیزنام « رام، زنخدای زمان وزندگی وموسیقی ورقص» رادارند. نام روزهای هفته : « شنبه، یک، دو،سه،چهار،پنج شنبه وآدینه »میباشند، وهمه اینها، نام زنخدایِ جشن درزندگی ودرزمان، رام » هستند. «شنبه» که « شن+ به » باشد، به معنای « نایِ به» است، که « وای به= اندروای= رام» میباشد، وزرتشتیها، اورا نرینه ساخته اند، چون این خدا دراصلش مانند سایرخدایان ایران، جفت گوهراست. وآدینه را ایرانیان»،با « زهره= وِنوس» اینهمانی میدادند (شعرسعدسلمان) . این زنخدایِ رقص وشعروموسیقی است که زندگی درزمان را ،جشن میسازد

چرا زرتشتیها، زادروز زرتشت را جانشین جشن زنخدا خرداد(روزششم فروردین) ساختند؟ زنخداخرداد وجفتش امرداد، پیکریابی ایده آل خوشزیستی ودیرزیستی درگیتی بودند، ودرست زرتشت برضد این سکولاریسم برخاسته بود ، وبهشت ودوزخی، فراسوی جهان خلق کرده بود. خرداد وامرداد، خدایان جفت بودند که درکام (دهان وزبان ومزه)و دراشکم (اش+کام) هرانسانی پیکرمی یافتند، وجانمایه جهان هستی را نقد (نه نسیه) میمزیدند و افروزنده آتش زندگی درشکم (معده واندام گوارش) بودند

بازرائی فرهنگ ایران، با نفی «زرتشت»آغازمیشود،که نخستین گام را درنابودیِ فرهنگِ ایران و« بی اصالت ساختن خردانسانی» برداشت

روزششم ماه فروردین که روز زنخدا خرداد میباشد و« نوروزبزرگ» خوانده میشود ، روزجشن ِ« پیکریابی ایده آل سعادت درگیتی=سکولار» درفرهنگ ایرانست. سعادت وخوشی، استوار1- برپیدایش خردِ آفریننده و قانونگذارازانسانهاست(هوشنگ=بهمن). 2- سعادت، استواربرکوشش همه انسانها(جم) برای بی بیم وبی رزم کردن جهانست،3- استواربرکوشش همگانی برای تاءسیس داد(عدالت وقانون ونظم) برپایه خردانسانی درجهانست، و4- استواربرکوشش انسانها، برای زایش سیمرغ (ارتا=خدا) ازخودشانست.

روزششم ماه فروردین، روز زنخدا « خرداد» است که پیکریابی «آرمان ِسعادت وخوشزیستی درگیتی وامید» میباشد، و« نوروز بزرگ» خوانده میشود. دراین روز، بهمن (هوشنگ= خردبنیاد ونوآوروشادوقانونگذارانسانی)پدیدارشد. این روز روزیست که جم، نخستین انسان ایرانی،جهان را بی بیم وبی رزم کرد. روزیست که فریدون، اندیشه داد را درسراسرجهان،واقعیت بخشید، ، وروزیست که سام نریمان که خدای ایران، سیمرغ ،خدای مهر را شناخت، ازسردرجهان به خدائی خواهدنشست، وزرتشتیها، این روز را زادروز زرتشت ساخته اند که هیچکس نمیداند درکجا وکی زاده شده است

روشنفکران، که پیامبران مدرنیته وسکولاریته هستند، هنوز نتوانسته اند که مراجع دینی را ازکرسی قدرت اجتماعی فروانداز‌ند، تا چه رسد به آنکه خود نیز برکرسی قدرت آنها بنشینند. ولی برای رسانیدن ایدهِ ِمدرنیته وسکولاریته به قدرت، بایست نخست روشنفکران، جانشین مقتدران دینی دراجتماع گردند. مسئله بنیادی تاریخی وسیاسی، جنگ میان این دوگونه رهبریست

ماهی سرخ. ماهی ، درفرهنگ ایران، نخستین شکلیست که آتش خدا(سیمرغ) به خود، میگرفته است. یک نام ماهی، سمک است که « سه+مک» به معنای سه نی=سئنا =سیمرغ هست. نام دیگرماهی درتحفه حکیم موءمن، سینا یا سیمرغست. درسانسکریت

نیزنخستین شکل یابی خدا(افتار=اوتار)، ماهی(مت سیا) است.
سرخ وقرمز، رنگ مادینه و نماد سیمرغست

خدا(سیمرغ) درفرهنگ ایران
مجموعه یا خوشهِ به هم پیوسته حقایقست
حقیقتِ نهفته درهمه انسانها، وقتی باهم زندگیِ شاد را بجویند، خوشهِ خدا یا خوشهِ حقیقت میشوند

سه تا یکتایِ فرهنگ ایران
بهرام + سیمرغ(ارتا) + رام
اصل تحول.اصل مهر.اصل شادی

فرهنگ اصیل ایران
زیر
خاکروبه تئولوژی زرتشتی
مدفونست

تا ما با یک مکتب فلسفی یا یک تئوری علمی، « رابطه فکرِی» داریم، آن مکتب، فلسفی است وآن تئوری، علمیست، ولی وقتی ما «رابطه ایمانی واعتقادی» با همان مکتب فلسفی یا تئوری علمی داریم ، آن مکتب، دیگر،فلسفی نیست و آن تئوری، دیگر، علمی نیست، بلکه هردو، تحول به ایدئولوژی یافته اند

درآئین زرتشتی، راستی(حقیقت) از« روشنی بیکران اهورامزدا» پیدایش می یابد، یعنی آنچه اهورامزدا به زرتشت میگوید، راستی(حقیقت) است. این همان راه

تنگ ِراست و منحصربفرد است که حقیقت دیگر را نمی پذیرد .درفرهنگ ایران، راستی یا حقیقت، پیدایش آتش جان (ارتا= تخم سیمرغ) هرانسانی، ازحواس وخرد خودش هست. ارتا، خوشه تخمهای متنوعست و هیچکدام، تکرار دیگری نیست. درفرهنگ ایران، پیدایش حقایق گوناگون ازانسانهاست که باهم یک خوشه خدا میشوند

زندگی زمانی یا سکولار، زندگی معنویست
آتش جان که ارتا یاخدا باشد، درآتشکده تن هست. به عبارت دیگر، خدایا آتش جان که « معنا » هست درآنچه جسمانیست خانه دارد. زندگی زمانی یا سکولار، سرچشمه معنویاتست که باید آنرا کاوید ویافت

چراچهارشنبه سوری ، زنده باقی مانده است ؟ پنج روز پایان سال ، جزوماهها نبودند. روزسوّمش را ایرانیان ، روزپیروز، یا سیمرغ مینمایدند . سیمرغ ، آذرفروز ، یعنی مبدع و نوآور و بنیاد گذار حق درهمه انسانهاست . وروزچهارمش را، ایرانیان ، روزرام مینمامیدند که ، زنخدای زندگی و زمان و موسیقی ورقص وشناختست .ازاین رو، روزسور بود، چون زندگی درزمان درگیتی ، غایت خود را می یافت. از آتشی که سیمرغ میافروخت،جهان زندگی وشادی درزندگی درگیتی، پیدایش می یافت

خدا درفرهنگ ایران، مجموعه یا خوشه همه حقایق است که درگوهر همه انسانها هست.« حق » ، معرب واژه « هاگ=آگ=آک » است، که به معنای « تخم وآتش» است. واژه « آقا» نیز درست، همین واژه است. انسان را« حقیقت» خطاب میکنند

درفرهنگ ایران، خدا، ترساننده نیست ورسولی هم ندارد که به او امرکند:« برخیزومردمان رابترسان »، چرا ؟چون حقیقت (حق= هاگ= آگ) درگوهرخودِ هرانسانی هست. این حقیقت، دراثرترس وقهر، ازگشایش وگسترش باز داشته میشود، وانسان، درگوهرش،« دروغ »میشود . بدینسان، الله، سرچشمه دروغساختن همه

مردمان میشود. درفرهنگ ایران، حقیقت ، در قرآن و تورات و انجیل وگاتا نیست ، بلکه درخود هرانسانیست که باید امکان پیدایش بیابد

فرهنگ ایران
متضادباشریعت اسلامست
فرهنگ، به معنای آنست که هرانسانی، مستقیم ازخدا،آبیاری میشود،و بینش ازتخم هستی اومیروید

جداکردن حکومت ازدین، و رفع تبعیضات، فقط بیان منفی سکولاریته است. بیانِ مثبت سکولاریته، آنست که زندگی همه انسانها درگیتی، گرفتن جشن باهمست.
درسکولاریته، «جان انسان وتراوش خرد،ازآن، که سامانده زندگی وشادیست»، بر« ایمان»، اولویت دارد

فرهنگ زنخدائی ایران، براین پایه قراردارد که « زندگی درزمان» جشن است، ونیازبه جُستن جشن درآخرت نیست. امروزه درغرب، این را سکولاریته (زندگیِ زمانی) مینامند. رام، خدای زندگی وزمان(پیشوند زم ، نام اوست) خودش، تحول به زمین (پیشوند زم) می یابد. به عبارت دیگر، خودش با رقص وآوازو موسیقی، زندگی درزمان میگردد

ایران،درجشن هایش،« هست» .همه جشن ها باهم درایران، موجودیت فرهنگی وسیاسی و اجتماعی وحقوقی ایران را معین میسازند. این جشن ها،هیچ ربطی به دیانت زرتشتی ندارند. جشن ها، بنیاد ازبین بردن تبعیض طبقاتی و قومی وجنسی ومذهبی، وبرترین اصل اجتماعسازبوده اند، نه مذهب. جشن ها، واقعیت یابی گوهرخدای ایران، دراجتماع و اقتصاد وحکومت واخلاق بوده است، چون نامش ، «جشن ساز»میباشد. « بهمن »، که خرد نگهبان جامعه درطبیعت هرانسانی است، سرچشمه بزم وجشن است .

خرد انسانی، باید درجشن زندگی برای همه بیندیشد. نفی جشن های ایران، نفیِ خردِ جشن سازانسانی ، ونفی غایت نهائی زندگی درگیتی ازاجتماع وحکومت است، که امروزه بنام سکولاریسم برایش عربده میکشند، ولی بادست خود نیز، نفهمیده، ریشه آنرا میکنند

دموکراسی، برپایه « اکثریت فکری مردمان» بنا میشود، نه برپایه« اکثریت ایمانیِ موءمنان به یک دین یا به یک ایدئولوژی» . انسان، دردموکراسی، به عنوان « اصل اندیشنده» پذیرفته میشود، نه به عنوان « موءمن» . چون انسان، دراندیشیدن ، میتواندتغییراندیشه بدهد و درهمپرسی(دیالوگ) با دیگران، باهم حقیقت را بجویند، ولی انسان درایمان، نمیتواند بآسانی دست ازایمان بکشد

فرهنگ ، وارونه آنچه در اذهان، جا انداخته شده، مجموعه آت وآشغال هاوتباهکاریها ودژمنشیها و نابکاریها و رذالتهای آمیخته بانیکی ها، که درتاریخ مانده ، نیست. این یک تعریفِ بسیاراحمقانه ای درآمریکا بود که برخی، بنام علوم انسانی ، رایج ساختند . « فرهنگ » درایران ، به « اتصال مستقیم گوهرانسان به جانمایه وجوهرجهان هستی» شمرده میشده است که درآمیزش با آن، بینش حقیقت، مستقیما از هرفردانسانی میروئیده است

مراجعه نکردن به خرد انسانها، برای یافتن حل مشکلات سیاسی واجتماعی واقتصادی وحقوقی، نه تنها سلبِ حق ازآنهاست ، بلکه « نفیِ انسان بودن آنها» نیز هست

روشنفکرانِ غیردینی ، که رهبران فکریِ سکولارجامعه هستند، دربرابررهبران دینی(چه سنتی و چه نوگرای آن) ، ضعف ونالیاقتی وناشایستگی خود را در«انقلاب ضدمشروطه » سی ویکسال پیش، ثابت نمودند، واعتباروامرجعیت خود را به کلی نزدمردم ایران،ازدست دادند. بدینسان روشن شد که روشنفکران غیردینی، ریشه

درخردمستقل وآزاد و درفرهنگ اصیل ایران ندارند. اینست که اکنون ملت، پشت به هردوگونه رهبری کرده است ، وبی این دورهبر، میخواهد باخردجمعی، برغم اشتباهاتی که پیش میآید، سرنوشت خود را بسازد، واین نشان بلوغ ملت است

درفرهنگ ایران، انسان باخـردش ازهمه پیامبران ومراجع ، بی نیازاست.
خردِهرانسانی، مستقما با بُن جهان هستی ، پیوسته و همگوهرباآن ، وپیدایش آنست.
چرا ؟ چون خدا درفرهنگ ایران، اصل روشنی نیست، بلکه کانون آتشیست که جان هرانسانی، اخگری ازآن کانونست، وازاین آتش جان ، خردانسان درحواسش، زبانه میکشدوگرم وروشن میکند

درفرهنگ ایران، برترین مرجعیت درحکومت، خرد بنیادی خودانسانهاست،نه گاتا ونه قرآن ونه انجیل و ... نه کاپیتال مارکس ، ونه کتابی دیگر، ونه ایدئولوژِهای دیگر، و نه بینش وتخصص یک رهبر

هنگامی که همه مردمان بدون تبعیض بتوانند درجشن زندگی باهم انبازوشریک بشوند، اجتماع ، ساخته میشود. درفرهنگ ایران ، چنین جشنی، اجتماعسازاست ، نه تعلق داشتن به یک دین، یایک قوم، یا یک نژاد، یا یک جنس، یا یک زبان یا یک حزب

ما فرزندان خدای ایران، سیمرغیم. تخم خدا، درهمه انسانها افشانده شده است، وجان آنها است . ما درفطرتمان ، نه مطیع الله ایم ، نه مطیع رسولش، نه مطیع اولوالامرش، نه امام دوازدهمش، نه ولایت فقیه اش. انسان درفرهنگ ایران، بدین معنی « مستقل» است. استقلال، یعنی نفی وطرد هرگونه اطاعتی وتابعیتی وتقلیدی ازهرقدرتی

همه جشن های ایران بدون استثناء ، سکولار(زمانی= سپنجی= اوامی) هستند وهیچکدام ، ربطی به زرتشت ندارند. «جشن» که «یسنا= یزنا» باشد، دومعنای پیوسته به هم دارد.ازیک سو، به معنای «نی نوازی »است، وازسوی دیگر، به معنای «زائیده شدن وپیدایش روشنی وبینش وشادی ازخود » است. فرهنگ ایرانی، زاده شدن درگیتی را برای آن میدانست که با شادی وبینشِ جوشیده ازخودِ انسان، زندگی کند

تا روان مردمان ازتفکرات فلسفیِ زنده (نه ازترجمه های فلاسفه غرب، که خود مترجمان نیزازآنها، چیزی نمی فهمند) انگیخته نشود ، وبا این تفکرات ، زندگی کردن درزمان، برترین ارزش نگردد، همه این شعارهای هیاهوبرانگیزسکولاریته، بی ثمرخواهد ماند

شعارهای جدائی حکومت ازدین ورفع تبعیض، نواختن سرنا ازسرگشادش هست.بدون رواج یافتن شیوه تفکرسکولار، این شعارها، درعمل، بی ثمرمیماندوریشه پیدانمیکند. تفکرسکولار، تفکرزنده ایست که زندگی کردن درزمان درگیتی را، برترین ارزش میداند. زندگی، فانی نیست، بلکه با زمان، تحول مییابدوهرآنش، بی نظیراست

دین ایران ،« فلسفهِ سکولار» میباشد

دین درایران ، سکولار(زمانی= اوامی= سپنجی) بود

دین درهرفردانسانی، « زهدانی» شمرده میشد که ازآن ، روشنی وبینش ومهروشادی ونیکی وبزرگی زائیده میشد .« تن » اصلا به معنای « زهدان» است. خودِ زنخدای ایران، دین بود، چون خود او، مجموعه همه این دین های متنوع درهمه انسانها باهم بود

درفرهنگ ایران،انسان، گوهر« انبازی» درگسترهِ معنایش هست

انسان،مردم(مر+تخم) است. َمر، به معنای جفت است. مردم، تخم یا اصلِ جُفتی یا

همزادی،یا انبازی یاهمپرسی وهمآفرینی است انسان، جـَم « =جفت= همزاد= انباز» هست. معنای این نام آنست که انسان درهمآفرینی با طبیعت وبا انسانها وبا آفتاب وماه و با خدا وبا گیاه وجانورواجتماع، روشنی وجنبش وشادی را میآفریند. انسان، مخلوق وتابع و مصنوع وعبدهیچ قدرتی نیست

فرهنگ ایران
استوار بر« برابری انسانها درجان» است
شریعت اسلام ، استواربر
« برابری انسانها » درایمان به الله ومحمداست
اولویت « جان= زندگی» بر ایمان

مردم ایران، برعکس زرتشتیان، روزنخست هرماه را «جشن ساز» مینامیدند. یعنی گوهرخدای ایران، آفریدن جشن است. گیتی برای جشن زندگیست. غایت زندگی اجتماعی درگیتی، جشن میباشد. «اندیشهِ زندگی برای جشن» است که اجتماع را تاءسیس میکند

خدای ایران، جهان وانسان را با شیوهِ جوانمردی میآفریند، نه با امروقدرت. اوخودرا که خوشه جانهاست میافشاند وازتخمهایش، جانها وانسانها میشوند. خدا، خودش خاک وگیتی وزمان میشود

فرهنگ درایران، به معنای«کاریز= قنات»است
حقیقت یاخدا(سیمرغ) دریاست
فرهنگ،کاریزیست که این دریا رابه تخم وجودِهرانسانی، می پیوندد. وبینش حقیقت، ازآمیزش مستقیم خدابا انسان، میروید وپیدایش می یابد

درفرهنگ ایران، انسان، کلیدجهانگشاست
انسان، وجود کلیدی هست
شد این بندهارا سراسرکلید- فردوسی
جمهوری ایرانی،حکومتی برپایهِ انسان ِکلیدی

درفرهنگ ایران، انسان، کلیدجهانگشاست
انسان، وجود کلیدی هست
شد این بندهارا سراسرکلید- فردوسی
جمهوری ایرانی،حکومتی برپایهِ انسان ِکلیدی

درفرهنگ ایران، همه جهان هستی ازآب وزمین وجانوروگیاه ومردم گرفته تاخدا، همه باهم شاخ وبرگ وبَروریشه وتنه یک درخت هستند یک اصل ، خودرا درهمه گسترده است

آنگاه که انسان، درب دوزخ را درقرآن و درانجیل ودرهرکتاب مقدسی ببندد، آنگاه خواهد توانست، بهشت را درروی زمین بسازد

جشن سده ، جشن ِبهمن،اصل ِخرد واصل ِبزم درهرانسانی هست
نام او«آذرفروز» و«بزمونه=اصل بزم» است
به عبارت دیگر، خردِگوهری درهرانسانی، اصل بزم و اصل ابداع و ابتکارمیباشد
روشنی(بینش) وگرمی(مهر) ازآتش ِجان ِانسان پیدایش می یابد

هنگامی ملت باهم ، سیمرغ را میجویند
خودشان، هم« شاه » ، وهم« خدا» میشوند
چون
سیمرغ ، تخم خود را درهمه افشانده است

خدا، جانانست ، و درجان هرانسانی هست
کسیکه با مردمان میجنگد، با خدا میجنگد

همین اسلام راستین، بَسَمان هست
ودیگر« اسلام راستین ترازاین» درآینده
نمیخواهیم
چون هرچه اسلام، راستین ترمیشود،
دروغ ترو آزادی ُکش تر و وحشتناکترمیشود

حکومت اسلامی با ملت ایران میجنگد

سرو کهنسال ابرکوه یزد
نماد همیشه سبزبودن انسان وخدا



درفرهنگ ایران
جان وخردانسانی
برترین مرجع است وبرترین ارزش رادارد
نه مرجعیت یک امام یا شاه یا پیامبر
انقلاب تا مرجعیت خردانسان راتحقق ندهد
انقلاب نیست

بهره بردن ازاعدامها درملاءعام برای تظاهرات

دراسلام ، انسان ، خودش برای عملی که کرده است ، مجازات نمیشود ، بلکه انسان وسیله وابزار برای ترساندن اجتماع ، از اللهِ قهار وجبارو منتقم میگردد ، تا از حکومت الله و دست نشاندگانش،هرگزسرنپیچند

ملت ایران باید دراعدامها درملاء عام ، برضد ابزارکردن انسان، و سلب ارج انسانی ازاو ، وبرضد خدائی که میترساند و و برضدحکومتی که برپایه ترس ووحشت گذازده میشود، اعتراض کند . ملت ایران باید از اعدام ها درملاء عام ، برای تظاهرات برضد رژیم ، وبرضد سلب ارج انسانی درمجازات استفاده کند، که هیچ مجوزی نیز نمیخواهد . دراین تظاهرات در اعدامها ، میتواند خواهان حقوق بشر و حکومتی بشود که برشالوده ترس نهاده نشده است .

سیمرغ = Ahura Mazdah

اصل جان وخرد = Ahura = Ahv = axv

که ازخودش وبه خودش هست

Maz+Dah = Mazdah

ماه = Maz

زن = Dah

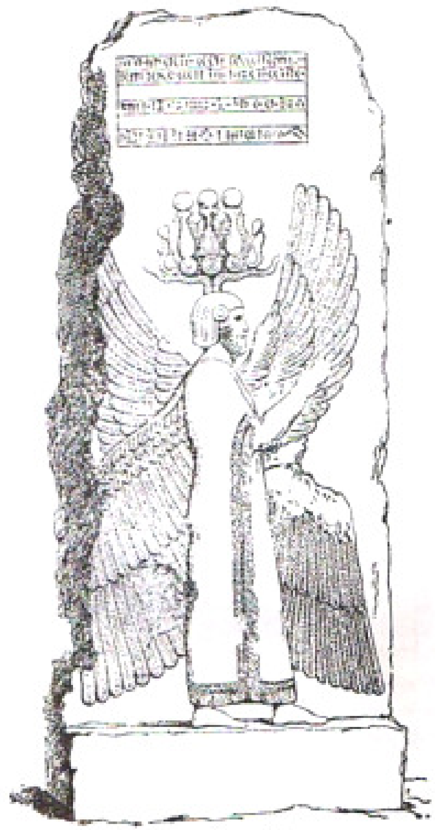
اهورا مزدا ، به معنای زنخدای ماه هست

که تخمهایش، اصل جان وخردهمه انسانهاست

قدرت، نباید مقدّس شود
ریشهِ « قدرتِ مقدس» را باید درایران کَند
تا بتوان حکومت دموکراسی را بناکرد

مردم نمیخواهند ساختاری را بشکنند
بلکه میخواهند« آنچه ساختگی است» دورבریزند
تا گوهرخود انسان، ازنو بروید وسبزشود

جمهوری ایرانی ، نه شاهنشاهیست، نه اسلامیست، نه سکولاریته هست، نه ضد هیچ دینی و ایدئولوژِی است، بلکه ایران ، به معنای « خانه سیمرغ ورام= ایر+ یانه» استکه پیکریابی بهمن، اصل ِخردِ مبدع و نوآور و ضدتجاوز و ضدتهدیدوضدقهر و ضدجهاد، درهرانسانی هست و خودش آسمانیست که زمین وخاک وانسان وهمه جانها میشودواصل سرافرازی درهرانسانی وبُن یا فطرت اندازه گذاری درهرانسانیست



نقش برجستهٔ کورش بزرگ از R. Kerporter

فرهنگ ایران ، فرهنگ فراسوی ادیان و مذاهب است
کورش، آزادی به بت پرستان داد
دینها در آن موقع بت پرستی بودند
اسفندیار، نخستین مبلغ زرتشت، برعکس کوروش بت شکن بود
با زرتشت، جهاد دینی درایران، آغازشد

(جنگ اسفندیاربا رستم ،جهاد دینی بود)

بخشی از سخنان کوروش که بنیاد حقوق بشر است

"همه ي مردم در كشورها و سرزمينهاي زير فرمان من در انتخاب دين, كار و محل زندگي آزادند. تا زماني كه من زنده ام هيچكس اجازه ندارد اموال ودارايیهاي ديگري

را با زور تصاحب كند. اجازه نخواهم داد كسي ديگري را مجبور به انجام كار بدون دريافت مزد كند. هيچكس نبايد به خاطر جرمي كه اقوام يا بستگان او مرتكب شده‌اند تنبيه شود. من جلوي برده داري و برده فروشي از زن و مرد را ميگيرم و كاركنان دولت من نيز چنين كنند تا زمانيكه اين سنت زشت از روي زمين برچيده شود.
شهرهاي ويران شده در آنسوي دجله و عبادتگاههاي آنها را خواهم ساخت تا ساكنين آنجا كه به بردگي به بابل آورده شده‌اند بتوانند به خانه و سرزمين خود بازگردند و ..."

با زال زر که فرزند و جفت سیمرغ است
فرهنگ سیمرغی ایران، استوارگردید. این فرهنگ سیمرغیست که
سرچشمه عرفان بطورکلی و بنیاد اندیشه های
مولوی بلخی، به ویژه است
بی زال زر، نمیتوان مولوی بلخی را شناخت

چرا آخوندها درایران وروشنفکران درخارج از« جمهوری ایرانی » گرفتاروحشت شده اند؟

عیدقربان ، دراسلام بزرگترین عید است
معنای این عید آنست که : تهدید کردن و کشتن
و شکنجه دادن وقساوت کردن ونابود کردن
برای غالب ساختن امر ِالله ، نه تنها کارنیک هست
بلکه جشن ابدی درجنت رانیز نصیب مسلمان میکند
ازاینگذشته ، این عید، معنای جشن وشادی را بطورکلی دراسلام معین میسازد. قساوت کردن و کشتن وخونخواری و تهدید درعمل که غایتش چیره ساختن اسلام باشد، بهترین وبرترین شادی است

جشن مهرگان (میتراکانا=زنخدامیترا) برای آن
درروز بیست ویکم ماه مهر است ،
چون این روز، روزِ« رام»، مادرزندگیست .
دراین روز بوده است که ضحاک،
خدایِ میثاق برپایه قربانی خونی
ازایران، تبعید و اخراج میگردد
دراین روز بوده است که مردم ایران کمربند قیام را به کمر خود می بسته اند

ما فرزندان، یا به سخنی دیگر، بذرهای سیمرغ
و از گوهر سیمرغ(=اصل همیشه نو وتازه شدن) هستیم، و نیاز به رسولی و امامی و ولایت ففیهی و خلیفه رسولی نداریم. اینگونه بحث ها برای ایرانیان برترین توهین به ارج انسانی اوهست .
ارج ،یکی از نامهای خود سیمرغ است . انسان، ارجمند است ، یعنی تخم خودِ خدا هست، و نیاز به الله و رسول و امام ولی فقیهی ندارد ،و این گونه ادعاها، سلب ارجمندی از انسانست. (معنای جمهوری ایرانی اینست .
رجوع شود به کتاب چگونه ملت سیمرغ میشود ؟ که دهسال پیش درآلمان چاپ و منتشرشد

حقوقِ بشر، ازخردِانسان، میتراود

در فرهنگ ارتائی- سیمرغی ایران
آسَن خرد یا « پیش-خرد»، که خردِ آفریننده وسامانده وآرایـنـده باشد، درفطرت یا طبیعت هرانسانی هست
این خرد درهرانسانی هست که سنجه(میزان) ارزشها وخوبی وبدی هست و سرچشمه قانونگزاریست
این اندیشه ، اصل تاءسیس کننده حقوق بشراست

درشاهنامه ، کاوه ، نماد نفش سرپیچی از هرحکومتیست که برضد قداست جان وخرد انسانی باشد .
ولی همه، چنین می پندارند که کاوه ، یک فرد و یک رهبر بوده است که برضد خدای خونخوار که ضحاک باشد، بپاخواسته است
ضحاک ، دراصل یک شاه نبوده است ، بلکه دراصل « خدای قربانی خونی بوده است که« پیمان یاعهد » را بر قربانی خونی استوار ساخته است » .
این قیام، قیام ملت ایران برضد یک خدا، و برای تبعید و سرنگونی یک خدا بوده است .
خدا بودن ضحاک را سپس پوشانیده اند، و اورا به یک شاه، کاسته اند ، تا احترام سایر خدایان را حفظ کنند ، تا ملت ایران، کمتر به فکر براندازی خدایان برخیزد .
این ملت است که میتوانسته است خدا را سرنگون کند . ملت ایران ، چنین جسارتی داشته است .
کاوه ، کی بوده است ؟
درشاهنامه میتوان دید که کاوه به ضحاک میگوید، تو هیجده فرزند مرا کشته ای . این چه معنائی دارد ؟
سیمرغ یا ارتافرورد، اینهمانی با روز19 هرماهی دارد که سیمرغ باشد . کاوه با هیجده پسرش، سیمرغ هستند.
سیمرغ، نامیست که به « همه ملت» داده میشد. این ملت هست که شاه خودش هست .
ارتا، تصویر خدا به شکل خوشه بوده است .
خدا، وجودی جز خوشه ملت یا جامعه نیست .
این ملت ایرانست که برضد خدای خونخواری که قربانی

خونی را مانند اسلام تاءسیس کرده است و مغز جوانی ملت را میخورده است، برخاسته و اوراسرنگون و تبعید کرده است . ملت ایران ،آن گستاخی را دارد که پشت پا به قداست چنین خدائی بزند و آنرا از ایران تبعید کند

دهسال پیش کتاب « چگونه ملت، سیمرغ میشود ؟ مردمشاهی، فرهنگشهر» در آلمان چاپ و پخش شد و به ایران نیز رسید. نخستین عبارت این کتاب اینست که : « فرهنگ ایران ، براین اصل استوار است که مردمان ازهرقوم و قبیله و دین و مذهب و ایدئولوژی و طبقه باشند، اراده کنند که برپایه خرد انسانی خودشان باهم زندگی کنند، وبا هم دربهبود زندگی اجتماع خود دراین گیتی ، بیاندیشند. » فصل نخست این کتاب « پیدایش حکومت ازملت » میباشد که پیدایش ایده جمهوری را درایران نشان میدهد.

هرمقامی درحکومت، بدون استثناءباید ازملت برگزیده شود که اصل سیستم جمهوریت است. بدین سان از دید فلسفه حقوقی ، اصول جمهوری ایرانی برای جهانی تاره ونوین گذاشته شد . هرچند که ایوزیسیون خارج بدان توجهی نیزنکرد ولی بذرهای آن درایران به خوبی پاشیده شد و به صورت فریاد « جمهوری ایرانی » ازگلوی صد ها هزارنفربلند شد ، ولی خارج نشینان هنوز معنای آن را نفهمیده اندو درخواب خرگوشی، حرفهای گذشته را تکرار میکنند و میخواهند به ملت در داخل بفهمانند که فقط « جمهوری ایران » معنا دارد و جمهوری ایرانی غلط است . اگر نگاهی به این اثر بیندازید، بد نیست تابا معنای « جمهوری ایرانی » آشنا گردید

آقای دکترسروش ، خرسند میشوند که روز پایان استبداد دینی این سی ساله را جشن بگیرند . ایشان به کم قانع هستند . جشن پایان استبداد دینی، باید جشن 1900 سال باشد . چون پانصدسال موبدان زرتشتی در زمان ساسانیان

ملت ایران را اسیر کرده بودند و سپس آخوندهای اسلامی هم سنی اش وهم شیعه اش ، وارث قدرت موبدان شدند ، و پایان این استبداد است که غایت آزادی ملت ایرانست . و این هنگامی ممکن میگردد که « انسان ، اندازه حکومت شود » . در فرهنگ اصیل ایران که زرتشت برضد آن برخاسته بود ، انسان ، آندازه حکومت است . به کتاب منوچهر جمالی بنام « انسان، اندازه حکومت ، درفرهنگ ایران » که دهسال پیش منتشر گردید مراجعه شود . روزی که انسان ، اندازه و معیار و سنجه حکومت شود ، نه قرآن و نه گاتا نه کاپیتال مارکس ... ، آن روز ، روز جشن انسان است که خرد خودش معیار آفرینش نظام میگردد

وقتی ابوطالب از محمد می پرسد که روءسای قریش را « به چه میخوانی ، گفت میخواهم کلمه ای بگویند که عرب ، مطیع آنها (روءسای قریش) شود وبرعجم تسلط یابند، میخواهم کلمه ای بگویندکه عربان مطیعشان بشوندو عجمان باجگذارشان بشوند - تاریخ طبری » . آیا اینکه ایرانیان مطیع وباجگذار قریش شوند، این آزادی و برادری و برابری است ؟ آیا اینکه با قرآن (کلمه)درجنگ و چپاول و کشتار ایرانیان را باجگزارو بنده خود سازند ، این آزادی و برابریست / آیا هیچوقت محمد به عربان گفت : ای عربان بروید و عجمان را برادر و برابر خود کنید ؟ نه با جگذارخود ؟ این ویژگی اصلی همان کلمه یا همان قرآنست که همیشه دراین کلمات مانده است و خواهد ماند .

نقت ایران را پس ازهزاروچهارصد سال ، درمقوله « غنیمت جنگی از ملت ایران » در آوردند. دانشگاه را جایگاه مطیع سازی خرد ساختند .هرکسی که این کلمه را میگوید و مینویسذ دراندیشه برده سازی ایران و نابود سازی خرد و ارج انسانی است . (ازکتاب چگونه ملت ، سیمرغ میشود : ایده جمهوریت درفرهنگ ایران) دهسال پیش .
جمهوری ایرانی

خدا، شادی را میآفریند

جائی که شادی نیست ، خدا ازآنجا، طرد و تبعید شده است

چرا درفرازسنگ نوشته های هخامنشی میآید که
« که« خدا، شادی را آفرید
شادی و شاده ، نام خدای ایران بوده است
وبه معنای « جشن عروسی وجشن» است،
و « آفریدن که آ-فریدن» یا « فریدن» باشد به معنای عشق ورزیدن و دوست داشتن (فری) هست
این عبارت کوتاه که « خدا شادی را آفرید»
به معنای آنست که خدا ، خودش را به صورت جشن درگیتی آفرید تا آن را دوست بدارد، و به آن عشق بورزد.
این شادی چیست که او دوست میدارد؟
خدای ایران برای آنکه خودش را دوست بدارد، تحول به همه زیبائیهای گیتی می یابد. هرچه درگیتی زیباست، چهره زیبای خود خداست. دوستی به زیبائیهای گیتی ، دوستی به

خداست .
او در در دیدن زیبائی های جسمانی درگیتی هست که خود را دوست میدارد . این مفهوم زیبائی درفرهنگ ایرانست. زیبائی همه چیزها باهم ، خدای زیباست. ودیدن این زیبائی ها، جشن زندگی است. کارخدا، دادن امرو نهی، و حکومت کردن نیست، بلکه او زیبائی در هرخوبیست که دل و روان وخرد انسان را به خود میکشد، ودل سپردن به زیبائی های اودرگیتی، جشن زندگی است . جائی که زیبائی نیست ، خدا را طرد و تبعید کرده اند، خدا را کشته اند .

دراسلام، حقیقت، هنگامی زیباهست که وحشت انگیزباشد

درادیان، مفهوم زیبائی، از دیدارانسان با خدا مشخص میشود
دراسلام ، الله را نمیتوان با چشم دید ولی برای محمد
که انسانِ برگزیده اش هست، الله در جبرئیل پدیدارمیشود
وبا دیدن جمال جبرئیل هست که محمد دراوج وحشت و اضطراب و ترس،
گرفتارلرزه وغش وصرع میگردد
ازاین روهست که جمیل یا زیبا بودن را به جیرئیل نسبت میدهند
این تجربه هست که روح قوانین وشریعت اسلام را معین میسازد
این اصل بنیادی که زیبائی حقیقت ، دروحشت انگیزی و بیمناکی و مضطرب سازندگی انسان ظهورمیکند، اصلیست که واقعیت یابی اسلام را دراجتماع و تاریخ ، معین ساخته وهمیشه معین خواهد ساخت

اصطلاح « اصلاحات»، کی وکجا، معنا دارد
چه چیز را دراجتماع میتوان اصلاح کرد؟

چرا دموکراسی، نظام وقانون همیشه اصلاح پذیراست؟
حکومتی که برشالوده « حقیقت» گذارده شود،
راه به اصلاحات رامی بندد
حقیقت را کسی حق ندارد، اصلاح کند
نورمطلق را نمیشود نورانی ترکرد
اگرگفته شود که ازیک حقیقت، هرانسانی میتواند برداشت دیگری داشته باشد، آنگاه آن حقیقت ، هرچند به حسب ظاهر، تابع « خردانسانی » میشود، ولی خرد انسانی همیشه مجبور به تاءویل آن حقیقت میگردد ،وباز راه برآزادی خرد انسانی بسته میگردد
ولی همیشه تفسیرو تاویل هرچه حقیقت شمرده میشود، درانحصارمرجع قدرتی درمیآید،
وراه آزادی خرد برای برداشتهای تازه بسته میگردد
فقط حکومتی که برشالوده « خرد ورزی آزاد انسانی» گذارده میشود، راه را به آزمایش و اشتباه و حق و توانائی به تصحیح و اصلاح میگشاید

ما حکومت برپایه خرد انسانی میخواهیم

شعار« جدائی دین ازحکومت» برای ایران،نابسا هست

جنبش اصلاحات اسلامی

آیا حقیقت را میشود اصلاح کرد ؟

آیا اسلام را میتوان اصلاح کرد؟

اگر کسی، « خوب» را اصلاح کند، «بد» میشود
اگرکسی، « حقیقت» را اصلاح کند، دروغ وباطل میشود
اصلاح کردن حقیقت، فاسد کردن حقیقت است
کسیکه به شریعت اسلام ایمان دارد، ایمان داردکه قرآن و آنچه محمد میگوید از« نورالله»، یعنی حقیقت است
اینست که با چنین ایمانی، هراصلاحی را درشریعت اسلام، بدعت ونوآوری، وفساد درارض وبطلان اسلام میداند
ولی، اسلام، کاربرد مکروخدعه را برای غالب ساختن اسلام می پذیرد. حقیقت را که اسلام باشد، میتوان با مکروخدعه، یعنی با چنگ وارونه زدن، جا انداخت .در نخستین صفحه شاهنامه ، سیامک، نشان میدهد که حتا با اهریمن ، درنبرد نباید مکرکرد. این فرهنگ ایرانست که برضد اسلامست . فرهنگ ایرانی، فیروزی حقیقت را به بهای مکروخدعه، به معنای نابود کردن حقیقت میداند . حقیقتی که با مکر، چیره شد، دیگرحقیقت نیست، بلکه تبدیل به ضد حقیقت شده است . همه اسلامهای راستین، برای غالب ساختن اسلام، از راه مکروخدعه پیدایش یافته اندو طبعا با غلبه یافتن ، اصل دروغ وفساد و تباهی میشوند

این فرهنگ ارتائی یا سیمرغیست که ازآن حقوق بشر پیدایش یافت نه ازآموزه زرتشت و نه درحکومت ساسانی که یک حکومت زرتشتی بود .
روشنفکران ایران، به جای باززائی(رنسانس) ایران درفرهنگ اصیلش،که فرهنک ارتائیبیست ، میکوشند که با نیمه آگاهی که ازفرهنگ غرب دارند، ایران را کپیه غرب سازند، یا به عبارت دیگر، بقول مولوی از روباه ، طاووس سازند که درانجام ، نه طاوس است و نه روباه . آنها از« باززائیدن» میترسند، چون سترونند، و ازباززایاندن ملت ناتوانند، چون هنرمامائی را نمیدانند. آنها خود را نمیتوانند بجویند، بلکه ازخود میگریزند. ازاین رو، همه آنان از رویاروئی با اسلام، ،خود را عاجزمی یابند.
به چهارجلد کتاب « جنگ اهورامزدا با سیمرغ » ازپژوهشهای منوچهرجمالی مراجعه گردد .

هیچکسی حق ندارد به ملت، دستور بدهد

انسان ، نباید از هیچکس اطاعت کند و هرقدرتی که از او اطاعت خواست ، باید برضد آن سرکشی کرد تا ارج انسانی خود را حفظ کرد. ما جامعه مدنی نداریم که برضد حکومت اسلامی نافرمانی مدنی بکنیم . اسلام وقرآن و شریعت اسلام از انسان ، اطاعت وعبودیت میخواهند که برضد فرهنگ ایرانست .

ما قانون اساسی نداریم . آنچه را قانون اساسی میدانند، برضد قدرت موءسسه ملت است که خردش تنها میزانش در تاءسیس قانونست ، نه شریعت و نه قرآن . ونه محمد و نه الله ، و تا قانونها ، واقعیت یابی این قدرت ابتکار خرد انسانی در ایران نیست ، باطل است، و برضد « ارج انسان » است . « ارج » یکی از نامهای سیمرغ خدای ایرانست ، چون تخم سیمرغ درهر انسانی هست . ازاین روانسان، ارجمند است ، یا به عبارت دیگر، او که تخم خداست، همان قدرت موءسسه و میزان گذار در همه ارزشها را دارد . ایران، نیاز به شریعت اسلام ندارد .

خلاصه تاریخ 160 ساله ایران

در160 سال پیش، باب و سپس بهاءالله ، جنبشی درایران برای نسخ شریعت اسلام، و ایجاد قوانین تازه برمنش ایرانی، باجسارت بی نظیری برپاکردند که با همکاری آخوندها وحکومت و سکوت روشنفکران، سرکوبی شدند،
ولی این جنبش ها بودند که تخم جنبش مشروطه را افشاندند .
سپس، روشنفکران که چنین جسارتی دربرابر آخوند و شریعت نداشتند، کوشیدند که سرعلماء مذهب شیعه را کلاه بگذارند و آنهارا علمدار، مشروطه ای سازند که درحقیقت به نابودی شریعت وسلطه آخوند میانجامد. با این کلاهبرداری، مشروطه ای بوجود آمد که درمغزش، مشروعه بود و پیآیند کلاهبرداری ازآخوند.
البته علماء دین که متوجه شدند نخستین بار درتاریخ کلاه سرشان رفته ، کوشیدند که درجنبشی دیگر، این کلاه را سرروشنفکران بگذارند . این بارآخوندها با شعارهای انقلاب و ضدیت با امپریالیسم و لیبرالیسم را که روشنفکران مقدس ساخته بودند، کلاه

بزرگی را سر روشنفکران گذاشتند .
البته آخوند ازضدیت با امپریالیسم ، ضدیت با فرهنگ و مدنیت غرب را میفهمید و ازضدیت با لیبرالیسم، ضدیت با آزاد اندیشی ، و ازانقلاب ، مفهوم اصلیش را که حرکت به عقب باشد میفهمید. بدین ترتیب آخوند توانست کلاه بزرگی سر روشنفکران کذائی بگذاردو جمهوری بسازد که درباطنش، حکومت مطلقه آخوندیست .
روشنفکرایرانی، برعکس روشنفکر غرب، متفکر نیست ، و بسادگی میتوان سرش را کلاه گذاشت. اکنون .
باید با کاربرد خردِ خود اندیش، بیدارشد تا این دوره های کلاهبرداری پایان بپذیرد و با جسارت فکری گفت که ازاین به بعد، ملت ایران ، برپایه خرد و فرهنگ اصیل خودش که متضاد باشریعت اسلامست، میتواند قوانین تازه برای آینده، تاءسیس کند و دیگرنیازی به شریعت اسلام و برداشتهای راستیینش ندارد
که همه ادامه همان کلاهبرداریها هستند

دموکراسی و اصل سکولاریته، برضد مشروعیت رژیم هستند. سکولاریته، براصل حقانیت بنا میشود

سکولاریته ، اساسا برضد« مشروعیت رژیم » هست ، چه این مشروعیت ،ساختگی و تقلبی باشد، چه درست وحقیقی باشد.

مشروعیت یک رژیم، یعنی انطباق آن رژیم با شریعت اسلام .

دموکراسی ، جامعه وخرد انسان را سرچشمه حق میداند، نه شریعت اسلام را.
انسان با رای دادن ، سرچشمه بودن حق و حقوق بودن خود را اظهارمیکند و حکومت ، باید حقانیت داشته باشد. حکومت ، نمیتواند هم مشروعیت وهم حقانیت داشته باشد .
حقانیت فقط و فقط ازآن ملت است .
بکاربردن اصطلاح « مشروعیت » ، مشتبه ساختن حقایق به ملت است . ما برضد مشروعیت رژیم هستیم ، چه این مشروعیت ، انطیاق باشریعت راستین داشته باشد، چه نداشته باشد. ملت، حق خودش را درحقانیت دادن به حکومت میخواهد .

حکومتی که عقیده ودین وایدئولوژیش رابه عنف به مردم تحمیل میکند
به روان وخرد و هستی انسان ، تجاوزمیکند
وبا این تجاوز، انسان، ، سراسرارج خود را ازدست میدهد
وتجاوز به تن او، ونابود کردن تن او، مشروع میگردد

راهبران ، برضد نیروی راهگشاینده ای هستند
که درجنبش خودجوش ملت هست
جنبش خودجوش، نوآوراست
و ازاصالت فرهنگی جامعه برمیخیزد
ولی رهبرانی که میخواهند ملت را در راه خود ببرند
برضد راهگشائی ازخود ملت هستند

راهبران، راهزنان
جنبشِ خودجوشِ ملت هستند

تصویرانسان درفرهنگ ایران، درخت سروهمیشه سبزاست
که نماد سرافرازی فطرت انسانست
انسان، ازهیچکس، اطاعت نمیکند
وعبد هیچ الهی وقدرتی نیست
چون خودش، تخم خدا هست

شـاه ، درفرهنـگ اصیل ایران، فقط نـام سیمرغ بوده است وسیمرغ، « خوشه ملت یا جامعه » میباشد
به سخنی دیگر، شاه ، یا سیمرغ،نام خود ملت میباشد
این ملتست که فقط خـداو شاه ورهبروپیشواو امام است
همه قدرت رُبایان درتاریخ، این مقام را غصب کرده اند
همه شاهان ایران وآخوندها والله، غاصب حق مسلم ملت بوده اند

بهترین راه برای دادن معنای ژرف به اصطلاح سبزو جنبش سبز، و دادن سوی مردمی و آزادی بدان ، باید درفش با درخت سروسبز همه جا افراشته شود، چون سبزکه درفرهگ ایران، بیان تازه شوی همیشه زندگی درگیتی بوده است ، هم تصویر انسان و هم تصویر خدای ایران بوده است . هیچ نیازی به ضدیت با جنبش سبزنیست ، بلکه میتوان معنای ایرانی کهنش را که معنای ژرف مردمیست به آن داد. همانگونه که ادیان ابراهیمی، انسان را خاک مرده ای میدانند که خدا ازآن انسان را میسازد، ایرانیان، انسان را تخم خدا که درخت سبزبا آن اینهمانی داشته است ، میدانستند. درخت سبز، ازدیدگاه ایرانیان، «خود رو»هست ، یعنی اصالت دارد، و بیان خود جوشی و اصالت انسانست . درخت همیشه سبز درگیتی، برترین نماد سکولاریته میباشد

باجهادوامربه معروف ونهی ازمنکر، دین واخلاق برپایه قهروتهدید، یعنی برشالوده « رذالت»نهاده میشودوارج انسان پایمال میگردد

جمهوری ایرانی
همان فرهنگشهراست
که جامعه وحکومت را بربنیاد فرهنگ مردمی ایران میگذارد

اهریمن، اگریک حرف راست بزند،جا درجا میمیرد

مردم ، دهندهِ حقانیّت به حکومت هستند

نه قبول کننده مشروعیت حکومتِ ولی فقیه

ملت، تنها به خودش میتواند اعتماد داشته باشد

مفسد درارض کیست ؟
آنکه جان انسان هارا میآزارد
آنکه خرد انسانها را میآزارد
آنکه مهرمیگوید ولی
قهروشمشیروارهاب میآورد

تضاد فتوای آقای منتظری با فرهنگ ایران

....

دراسلام، مشروعیت حکومت، تنفیذ امربه معروف ونهی ازمنکراست ، واگرحکومتی چنین نکند،عادل نیست و ملت برای برقراری عدالت که میزانش شریعت اسلامست، حق مقاومت در برابرآن حکومت وسرنگون کردن آن را دارد

ولی درفرهنگ ایران، حقانیت به حکومت ، اجرای دادیست که ازخرد انسانهابرای پرورش زندگی درگیتی برخاسته است، وبا نفی چنین دادی ، ملت حق به سرنگون ساختن آن حکومت و حق تاءسیس مجدد حکومت برپایه خرد انسانی را دارد

امام زمان ، حاکمیت راازملت ایران غصب میکند

طبیعت رژیم اسلامی
دروغ وخدعه وقهرورزی وفسادمالی هست

جائیکه آزادی نیست، راستی ازبُن کنده میشود
جائیکه خردانسان، آزاد نیست، حقیقت نیست

انسان، دانه ای ازخوشه خدا،وهمگوهرباخداست وعبدِ الله نیست
وغایت وجودش، عبودیت واطاعت ازالله ورسول وامام زمان وولی فقیه اش نیست

راءی من کو ؟ یعنی که من سرچشمهِ قانون وحکومت وداوری نهائی هستم

ملت این افتخاررا دارد که نوکرمرا
که رئیس جمهورباشد، انتخاب کند
ولی من بهترمیشناسم که چه کسی،
بهترین نوکرمنست

بادوام حاکمیت تشیع در ایران
ایران ازهم پاره پاره خواهد شد

جامعه اسلامی
نیاز به روشنگری با
خرد آزاد ازاسلام دارد
نه «اسلامهای راستین سازی» که
وجه مشترکشان،
دروغگوئی و سفسطه است

فرهنگِ زن خدائی - سیمرغی ایران
بنیادِ آزادی زنان در ایرانست

شریعت اسلام در قرآن ، برشالوده « ترساندن » بناشده است، نه برپایه « جاذبه» .
ازاین رو درگوهرش برضد آزادیست و
نمیتواند درفضای آزاد، تاب بیاورد .
چون در آزادی ، هرطریقه و مسلک و مذهب و حربی، با « نیروی جاذبه اش » حق به موجودیت پیدا میکند. شریعت اسلام، در آزادی ، حق به موجودیت خو د را از دست میدهد .

هنوزغاصبان هزاروچهارصد ساله ایران
برایران حکومت میکنند
دوام غصب، ایجادحق نمیکند

حکومت نبایددردستِ دینِ مقدس
شخصِ مقدس و حقیقتِ مقدس باشد، چون ملت، ازدست زدن به مقدسات میترسد و
نمیتواند به آسانی آنهارا ازقدرت بیندازد

انسان، درفرهنگ ایران ، فرزند و جفت خدا هست .
فرهنگ ایران ، عبودیت انسان را از هر قدرتی و ازهر خدائی ، برضد اصالت و حق و ارج خود میداند .
هر خدائی درخواست عبودیت ازانسان بکند ، خدا نیست و مطرود است .
عبد ساختن انسان ، با قهرو ارهاب، ولو هزارو پانصد سال نیز امتداد یافته باشد ، ایجاد حق برای چنین دینی نمیکند و
همیشه غاصب حق انسانی شمرده میشود.

نخستین کشوری که درخاورمیانه
خود راازاسارت ازاسلام رهائی بخشید، اسرائیل است

دوّمین کشوری که درخاورمیانه
خودرا ازاسارت ازاسلام
رهائی خواهد بخشید، ایران است

استبداد ، فرهنگ ندارد، بلکه ضدفرهنگست
قهروتجاوزخواهی وتهدیدو وحشت انگیزی
، فرهنگ نیست ، بلکه ضد فرهنگست
هنرِعبدسازی وبَرده سازی و بنده سازی ازانسانها
فرهنگ نیست ، بلکه ضد فرهنگ است
خباثت وخیانت وخدعه گری و خردآزاری ودروغگوئی
، ولو برای غالب سازی هرحقیقتی وهرخدائی باشد
فرهنگ نیست ، بلکه ضد فرهنگ است
هر« ضد فرهنگی»،خود رابنام« فرهنگ» میفروشد

نزدیک به سی سال هست که
رژیم مردمخوار اسلامی ، با همکاری
اپوزیسیون درخارج ، که درکرّنای آزادی میدمد
کوشیدند که با توطئه سکوت ، اندیشه های مردمی وآزادیخواهانه منوچهرجمالی را خفه سازند
وهنوز این دشمنی را با آزادخواهی و فرهنگ ایران
که درآثارجمالی موج میزند ، ادامه میدهند
وبی خبر ازآنانند که آتشِ اندیشه های فرهنگی او
درایران ، تبدیل به حریق شده است
بگذار ازخیانت خود، تا میتوانند، کام ببرند

بنیاد حقوق زنان درایران

تا فرهنگ زنخدائی ایران ، که فرهنگ ارتائی- سیمرغی میباشد (و بکلی با زرتشتیگری فرق دارد) ، ازنو دراندیشه ها و روانها زنده نگردد ، ریشه تبعیض حقوق زنان را در شریعت اسلام ، نمیشود ازجا کـَنـد .
فرهنگ زنخدائی ایران ، تصویر انسان و خدا را که بنیاد همه حقوقست ، درنـهاد جامعه عوض میکند .
تا این تصویر انسان و خدا در اذهان تغییرنکرده است ، با ترجمه منشور حقوق بشر، که پیآیند تحولات اندیشگی و روانی درفرهنگ غربست ، نمیتوان جزو کالای وارداتی به ایران وارد ساخت ، و آمپول آنرا دراقدامات سیاسی، به مردم تزریق کرد .

****

ایران، روزگاری اقتصاد درباری داشت ،و اکنون اقتصادملائی دارد
ولی هیچگاه اقتصاد سرمایه داری نداشته است

هیچکدام ازجنبشهای بزرگ غرب (رنسانس، رُمانتیک ، روشنگری ....) برپایه ترجمه های علمی زبانشناسان اروپا ازیونان ، پیدایش نیافت ، بلکه این جنبشها ، پیآیندِ برداشتها ی آفریننده ونوآورانه فلاسفه و هنرمندان اروپا از آثارفکری و هنری یونان، ونفوذ« این برداشتها » بود، که چندان هم ، انطباقی با اصل متون یونانی نداشتند .
با ترجمهِ متون پهلوی و اوستائی به روش علمی ، و درک شاهنامه با چنین مقولاتی ، کم وبیش ، اندیشه هائی بیرون میآیند که الهیات زرتشتی درآنها، هزاره ها، جایسازی کرده است ، که به نابودی ایران، دررویاروئی با دین اسلام کشید ، و امروزه به درد باززائی ونوزائی فرهنگی ایران نیز نمیخورد، و محتوایشان نیز، بیگانه ازفرهنگ اصیل ایرانست . آنانکه ازآثارمن ، به عنوان کمبود یا نبود مآخذ ، تهمت غیرعلمی بودن، بدان میزنند ، این نکته تاریخی فوق العاده مهم را هم در پیش چشم داشته باشند . این مقلدان غرب، که گرفتار مفهومی بسیار تنگ ازعلم هستند ، دریابند که جنبشهای بزرگ غرب هم ، استوار بر درک علمی یونان نبودند . آنچه گوته و شیلر و نیتچه ازیونان گفتند ، و راه را برای وسعت نظردرآلمان گشودند ، فرسخها ازواقعیت یونان باستان ، فاصله داشتند . ترجمه های علمی زبانشناسانه ازآثار افلاطون وسایرفلاسفه

یونان، وقرارگرفتن همین « مـآخـذ» ، فقط به زشت وخوارسازی « سوفسطائیان» انجامید ، تا آنکه برداشت انقلابی هِگِلِ ازسوفسطائیان، برغم همه این مـآخـذ ، سبب شد که راه برای شناختن سوفسطائیان به کردار «جنبش روشنگری دریونان » بازگردید ، و با این برداشت بود که پروتاگوراس سوفسطائی، با عبارت « انسان، معیار همه چیزهاست Homo Menzura »، بنیاد گذار حقوق بشر شناخته شد . این برداشت من ازفرهنگ ایران نیز، چنین نقشی را در نوزائی ایران، بازی خواهد کرد .

نام « شاه » درفرهنگ اصیل ایران، فقط نام سیمرغ بوده است
که « خوشه ملت یا جامعه » باشد
به سخنی دیگر، شاه ، نام خود ملت میباشد
ملت، فقط شاه ورهبروپیشواو امام است
همه قدرت رُبایان، این مقام را غصب کرده اند
همه شاهان ایران وآخوندها، غاصب حق مسلم ملت بوده اند

استوانه کوروش.چرا کوروش به خدای مردوک روی میآورد؟
هخامنشیان، «ارتائی»، یعنی « سیمرغی » بودند
ارتای خوشه (ارتا خوشت) استوار بر« آفرینش جهان درهمآفرینی خدایان»است.
این را همبغی (= انبازی= نریوسنگی) مینامیدند
آنها میتوانستند ، یهوه یارجامعه دیگر را« انباز در آفرینش جهان» بدانند
اهورامزدای کوروش،
همان ارتاخوشت بود، نه اهورامزدای زرتشت

نخستین شاه تاریخی ایران، کوروش بود که زود فراموش شد
ولی ایرانیان، نخستین شاه آرمانی خود را «ایـرج»میشمردند
وهرگزاورا فراموش نمیکردند

ایرج ، همان « اِ رِ ز یا ارتـا » بودکه سیمرغ باشد

سیمرغ، ارتای خوشه است که همه جانهاو انسانها، دانه های آن خوشه اند. خوشه، نماد پیوستگی درمهر است

ملت، درپیوسته شدن به هم درهمپرسی، سیمرغ یا ایرج میشود

تاریخ ، میدان نبرد قدرتها باهم بوده است
وفرهنگ اصیل ایران که درایرج(ارتا=اِرِز)
درشاهنامه پدیدارمیگردد
، برضد اصل هرگونه قدرتخواهیست
پس چگونه میتوان« فرهنگ ایران» را درتاریخش
کشف کرد؟

ایجاد مرکزتولید انرژی خورشیدی درکــویــر ایــران بجای تولید انرژی هسته ای

فرهنگ ایران، فرهنگ مردمی و جهانیست برای آراستن جهان
وبرضد جهان بینی ناسیونالیستی است که ازغرب به ایران آمده
کاهش فرهنگ جهانی ایران به ناسیونالیسم
که امروزه میان سطحی اندیشان رواج یافته است
علت بسیازی از تعصبات تنگ گردیده
وبزرگترین گزند را به فرهنگ ایران زده است
بیا جهان را به بد نسپریم

آنکه « مفهوم » را از« تصویر« جدا میکند، یک پای حقیقت پویا را می برد . فرهنگ ایران، مفهوم « اسطوره » را نمیشناسد و بکارنمی برد. درشاهنامه بحث از داستان است که درهزوارش به معنای « دین » است (به یونکرمراجعه شود) ودر فرهنگ کهن، گفتگو از« بُندهش » است که به معنای « شیوه درک جهان از راه پیدایش آنها، نه از راه خلقت اسطوره ، یک اصطلاح قزآنیست که باخود بار منفی قرآنی را همیشه حمل میکند.اعراب به محمد میگفتند که این سخنان تو همه اش اساطیراست، ولی محمد قصه های خودرا که چیزی جزهمان مقوله اساطیرنبود، اساطیرنمیدانست. البته همین اصطلاح قرآنی، معرب واژه «ئوستره= اوستره » است که دراصل به معنای نی وترانه نی بوده است. واین ترانه ها ، ترانه های زنخدایان بوده است که اسلام برضد آن برخاست. اگر نگاهی به انتشارات فلسفی اخیر درآلمان انداخته شود ، دیده میشود که آثارنوینی درباره « تصویر و فلسفه تصویر» منتشرشده است . یکی ازاین فلاسفه درکتابش جمله ای ازادورنو آورده بود که بیش ار 17 تصویر داشت. اسطوره هم ،

چیزی جز اندیشیدن درتصاویرنیست. همان کاریسمای آقای وبر، و همان امام زمانی که نمیتوان قدرت آنرا از اذهان درایران زدود، چیزی جزترکیب اندیشه تصویری نیست که فوق العاده موءثراست. فلسفه یونان نیز چیزی جزتلاش برای استخراج اندیشه ها ومسائل فلسفی ومفاهیم ازاسطوره های یونان نبود. دراین زمینه به آثارپروفسور شاده والت بیندازید که ازبزرگترین اساتید یونان شناس درآلمان بوده است. درواقع ، هرحقیقت زنده ای بردوپای تصویرومفهوم میرود و اسطوره را نمیتوان ازدرک حقیقت درمفاهیم جداساخت

اینکه حقیقت، فقط در« مفاهیم » پدیدارمیشود اسطوره ای بیش نیست

کیست که حق ملت به حاکمیت را درایران ازملت، غصب میکند؟

امام زمان

ملت ایران، حق حاکمیت خود را با اراده خود تسلیم امام زمان کرده است

پس ملت ایران، اصلا دموکراسی و حقوق بشر نمیخواهد

فرهنگ هرملتی، درتوانائی افرادآن
برای هماندیشی و همکاری آنها باهم
پیدایش می یابد

حکومتی که عاجز ازانجام وظایفش هست
نیاز به دین وایدئولوژی دارد

درهرانسانی، امام وصاحب زمان، حاضرهست
امام زمان که رام میباشد، مادرو اصل زندگیست
صاحب زمان، انبازش بهرامست که اصل تحول و بینشست
واین دو قرین هم، درکاریز(چاه) ضمیرهرانسانی، هستند
ودرهمپرسی باهم، میزان حکومت وجامعه هستند
درهریک ازما ، امام وصاحب زمان هست
همه حکومتها جزما ، غاصب هستند

آینده، راهی نیست که کسی برای ما ساخته است، وما باید آن راه را برویم
آینده، راهیست که ما باید خودمان بسازیم و خودمان برویم

زندگی مقدس است
زندگی به ما حق میدهد که ازاسلام وقرآن ومحمد انتقاد کنیم
زندگی به ما حق میدهد که ازهرمرجعیتی انتقادکنیم
با قبول قداست زندگیست که ما این حقوق را پیدامیکنیم
نفی قداست زندگی، نفی این حقوق انسانیست

زرتشتیها و ایرانشناسان در تبیعیت از زرتشتیان، این « دوگوهرهمزاد» را درگاتای زرتشت».
درراستای گزینش میان شرّ وخیر(زندگی و ضد زندگی) تفسیرمیکنند. انسان باید ژی را برگزیند و برضد اژی بجنگد ! ولی این اندیشه پیشینه ژرف درفرهنگ ایران دارد. این اندیشه زرتشت ، اندیشه ای برضد فرهنگ اصیل ایران ازتصویر همزاد بوده است . همزاد(ییما=جم) به معنای دوقلوی بهم چسبیده بوده است، ونه دو چیزجداوبریده ازهم که زرتشت گفت . فرهنگ ایران، براین استواربوده است که همه پیوندهای جهان پیوند مهروعشقی است . جهان دراثر پیوند یا همآفرینی و همبغی نیروها پیدایش می یابد . دوگوهر اصلی جهان درهرچیزی هست که باهم میآفرینند .
این بود که عشق یا مهر، اصل آفریننده جهان درهرچیزی شمرده میشد. درست زرتشت این اصل را با دوگوهرهمزادش از ریشه کنده است ، و بنیاد سراسرجهان را رزم وجهادکرده است . زرتشت ، پیشرو محمدو اسلام بوده است .

شما شاهنامه شناسان، شاهنامه را عدم ساخته اید

ای زمین های ریگ که هیچ تخمی درشما نمیروید وغیرقابل کشت هستید، شرم ندارید، که درخود، انبارتخم را که شاهنامه باشد ریخته اید،
ولی جزسطحیات بی معناو بی خاصیت، ازاین رمزها،از زمین شعورتان و از بررسیهای بیش ازحد علمی تان، نروئیده است وهرگزنخواهد روئید. این علمی بودن، نیست که اندیشه های مرموز درشاهنامه را میشکوفاند. این وجود خود شماست که زمین ریگ، زمین غیرقابل کشت شده است
که تخم ها درآن میسوزندو خروارها تخم را معدوم ونابود میسازند. شما دراین زمین شعورو روان وضمیرتان که ریگ است، شاهنامه را به رغم ادعای علمی بودن، معدوم میسازید . شما شاهنامه را به رغم همه بزرگداشتهای رسمی و پرطنطنه و پر دبدبه، عدم میانگارید و در بررسیهای علمی خود، مشغول « عدم شناسی » هستید . شما شاهنامه را دربررسیهای علمی تان ، عدم ساخته اید و نام این عدم سازیها را شاهنامه شناسی و ایرانشناسی هم گذاشته اید
ازکتاب زال زر یا زرتشت

فرهنگ ایران
فرهنگ فراسوی کفرو دین
یا بسخنی دیگر،
فرهنگ فراسوی مذاهب وادیان و ایدئولوژیهاست
وما نیزحکومتی فراسوی کفرودین، فراسوی مذاهب وادیان و ایدئولوژیها میخواهیم

اساسا معنای داستان ، یعنی « دین» و دین ، یعنی « بینشی که ازجان انسانها زاده شده است

دین درفرهنگ ایران، معنای اسلامی و مسیحی ندارد. شاهنامه، داستانهائی نیست که فردوسی خلق کرده باشد، بلکه داستانهائیست که از تجربیات مایه ای ملت ایران، ازبیخ خردشان پیدایش یافته است . انسانها، در همه دوره ها ، تجربیات مستقیم ویژه وبی نظیرخودرا داشته اند و این تجربیات مستقیم و مایه ای، مایه تفکر زنده فلسفی هستند. این داستانها در چندین دوره دستکاری شده اند . مثل داستانهای تورات که درقصص قرآن دستکاری شده اند. فرهنگ ایران که ازبیخ خرد کیهانی ازجان انسانها تراویده ، ازمیترائیست ها و از زرتشتی ها و از زروانیها تغییرشکل داده شده اند . هرداستانی، مانند زمین، دارای لایه های درهم ریخته گوناگونست. پژوهش درفرهنگ ایران، شناختن این لایه های گوناگون درهرداستانی ازشاهنامه یا بهمن نامه یا گرشاسپ نامه است. درداستان، یا دراسطوره و درقصه های قرآن، اندیشه درمفاهیم، با اندیشه درتصاویر،باهم میآمیزند و این« نقش اندیشی»، نفوذ فوق العاده در جنبشهای تاریخی داشته اند وهنوزدارند. سراسر تفکرات افلاتون، برهمان تصویر غارش بناشده است . و آن تصویرغارش، درک سستی از تصویر غاردر میترائی و فرهنگ ارتائی است . قسمت اعظم فلسفه آلمان که من درآنجا شاگردی کرده ام ، ازشیوه تفکر یست که درتراژدیهای یونان پیدایش یافته اند. و داستانهای شاهنامه اغلب، تراژدی هائی بوده اند که در دوره زرتشتیگری، کاسته شده اند. اندیشه بنیادی« فنومونولوژی روح» هگل، ازیک تصویر دربندهش گرفته شده است که آن موقع به آلمانی ترجمه گردیده است. انتقادات نیتچه ازگناه درمسیحیت، مستقیما از تفکرات ایرانیِ پیش اززرتشت که دربندهش هست ، برخاسته. این شیوه پژوهش، شاهنامه را کتاب مقدس نمیکند.

ازاینگذشته، درفرهنگ ایران، فقط وفقط ، جان یعنی زندگی انسان مقدس است، نه گاتا ونه قرآن و نه انجیل ونه تورات و نه کاپیتال و نه شاهنامه . حتا خدا نیز نمیتواند حکم قتل جانی را بدهد

آیا خرد یک ایرانی ، حق ندارد فرهنگی را کشف کند که سه هزارسال موبدان زرتشتی که نیای همین آخوندهای امروزه اند ،و خود زرتشت، آنرا تحریف کرده اند و سوخته اند و پوشانیده اند و به صلیب زده اند و مسخ کرده اند. و دانشمندان غرب، همین تحریفات را بنام علم در دانشنامه ها، باز به خورد ما میدهند و مارا ازنوزائی و باززائی بازمیدارند ! آیا خرد ایرانی ، حق ندارد فرهنگی را که ازژرفای دل ایرانیان تراویده و نامش سیمرغ وهما وعنقا وسمندر بوده است و سراسر ادبیات ما ازآن انباشته است (و دراین ادبیات بندرت نامی از هُرمزو اهورامزدا برده میشود) ، برضد این تحریفات درمتون زرتشتی بازیابد. این الهیات زرتشتی که فرهنگ والای سیمرغی را نابودساخته ، علت العلل

همه تباهیهای روزگارماست و این درست پاسخ به این شعرفردوسی است

که گیتی به آغاز، چون داشتند

که ایدر به ما خواربگزاشتند

عرب ستیزی، ترک ستیزی، اسلام ستیزی، آمریکاستیزی، مصدق ستیزی

و هرگونه کین توزی دیگر

همه گواه برضعف وسستی است

این سستی ساسانیان دراثرچیرگی موبدان زرتشتی بود که هستی ایران بباد رفت

نیرومند، نیازبه این کین توزیها ندارد

که برسستی روز به روز میافزایند

زنیرو بود مرد را راستی

نیرو، توانائی درباهم آفریدنست

چرا درایران، همه حکومتها ، چه اسلامی باشند، چه زرتشتی باشند چه امام زما ن باشد، چه سوسیالیستی باشد.. همه غاصب هستند؟

چون درفرهنگ ایران، شاه یا حاکم، فقط و فقط، سیمرغست

سیمرغ ، خوشه همه مردمان، یا ملت است

با سیمرغ شدن همه ملت هست که شاه یا حکومت وخدا

پیدایش میبابد

روشنفکردینی، ازنورالله و قرآن روشن میشود وعقلش تابع آنهاست

روشنفکران لائیک، یا ازنورمارکس و کاپیتال روشن میشوند

وعقلشان تابع مارکس وکتابهایش، یا تابع فیلسوفی دیگرازغربند

روشنفکرزرتشتی، ازنوراهورامزدا و گاتا روشن میشود

و عقلش تابع اهورامزدا وگاتاست

فرهنگ ایران، برضد اندیشیدن با «عقل تابع » هست

و آنرا کوری میداند

عقل تابع ، عصای کورانست

روشن شدن ازخود، گوهرخرد درفرهنگ ارتائی ایرانست

منوچهرجمالی

کافر، کسیست که تخم حقیقت را درزمین دل ها میکاردو میپوشاند تابرویند

مُشرک ، کسیست که همه افکاروعقایدوادیان را درساختن اجتماع، شریک میسازد

مُلحد، کسیست که معتقد است که درخت حقیقت ، یک شاخه ندارد

موءمن ، کسیست که برای دروغی که حقیقت میداند، همه حقایق را نابود میسازد

روشنفکر،کوریست که به عصایش ،« روشنی » میگوید

اهورامزدای زرتشت، جهان همرزمان خود را آفرید

اللهِ محمد ، جهان مجاهدان خودرا خلق کرد

سیمرغ با انبازهای خود، که انسانها وجانها باشند
باهم ، جهان مهررا آفریدند
جهان مهر را میتوان باهم آفرید و باهم سیمرغ شد
ما،« آفرینندگان باهم» هستیم ، نه مخلوق و آفریده خدائی

حقیقتی که بترساند وبکُشد
دروغ وباطل است
خدائی هم که چنین حقیقتی میگوید
آفریننده دروغ وباطلست وضدِخداست

تعریفات عبید زاکان درباره اسلام وشیوه حکومتش

قاضی کیست؟ : آنکه همه اورا نفرین کنند
عدل چیست ؟ : آنکه هرگز راست نگوید
بهشت چیست؟ : آنچه نبینند
حلال چیست ؟ : آنچه نخورند
مال ایتام واوقاف چیست ؟ : آنچه برخوداز همه چیزمباح تردانند
دارالقضا (دادگستری) کجاست؟ : عتبه(آستان) شیطان

اصل سکولاریته چیست ؟

ازخود طلب ، که هرچه طلب میکنی زیار
در تنگنای کعبه و درسومنات نیست

رد کردن اسلام
برداشتن نخستین گام
درراه آزادی خرد انسانیست

هیچ انسانی، میان اینکه
از اژدها بلعیده شود یا ازنهنگ دریده شود
انتخاب میکند ؟

چرا بجای «**آخوندِستان**»،« **ایران**» میگویند ؟
ایران،« ایر+ یانه» ، یعنی آشیانه سیمرغ
سیمرغ، جانان، یعنی همه جانهاست
وبرضد جهاد وقتل وارهابست

روشنفکران ایران ، کورانی هستند که
عصای اسلام را دورانداخته اند و
عصای مارکسیسم را گرفته اند
ایمان، نیاز به عصادارد نه به چشم
جوانشدن، زندگی کردن بی عصاهست

آخوندها متوجه شده اند که روشنفکران ژرفای فلسفی همه اصطلاحات مدرنی را که بکارمیبرند

و عَلم میکنند، نمیفهمند ، چون آنها را ازژرفای فرهنگی خود، تجربه نکرده اند.ازاین رو این اصطلاحات را باکاه شریعت، قاطی کرده و ازآن اسلامهای راستین طبق مد روز، میسازند وبه خورد خود روشنفکران و مردم میدهند.اینست که ازمشروطه، شبه

مشروطه ، ازدموکراسی، شبه دموکراسی، ازجمهوری، شبه جمهوری، ازآزادی ، شبه آزادی ،ازمدرنیزاسیون ، شبه مدرنیزاسیون، ازامپریالیسم، شبه امپریالیسم درمیآورند

زندگی مقدس است

زندگی به ما حق میدهد که ازاسلام وقرآن ومحمد انتقاد کنیم

زندگی به ما حق میدهد که ازهرمرجعیتی انتقادکنیم

با قبول قداست زندگیست که ما این حقوق را پیدامیکنیم

نفی قداست زندگی، نفی این حقوق انسانیست

هوّیت ایرانی، «هومان» یعنی « وهومن» یا

«خردِ زاده ازگوهرخود انسان» است

فرمان، به معنای اندیشه و هماندیشی است

تنها مرجعیت ایرانی، فرمانیست که این خرد به او میدهد

نه قرآن ، نه گاتا، نه کتاب یا آموزه مقدس دیگر

فرهنگ ایران ، فرهنگ فراسوی ادیان و مذاهب است

کورش، آزادی به بت پرستان داد

دینها در آن موقع بت پرستی بودند

اسفندیار، نخستین مبلغ زرتشت، برعکس او بت شکن بود

اهریمن را زرتشت، خلق کرد

فرهنگ ایران، اهریمنی درجهان نمیشناخت

ای سیمرغ ای مادرایران

اغلب نزدیک به همه فرزندان تو

سراسر زندگانی خود را صرف اشتباهات کرده اند

وحالا هیچکدام ، نه توانائی و نه دلیری آن را دارند که بگویند غلط کردیم، چون با چنین اعترافی، سراسر عمرشان را به هدر رفته می بینند واین را نمیتوانند بپذیرند اینست که همه اشتباهات گذشته خودرا بنام

حقیقت و هنرمندی وتنها راه نجات ایران

میستایند

جامعه دموکراسی یا جامعه خرّم

جامعه ایست استواربرپایه گشودگی همه برای رفع اشتباهات همدیگر

نه آنکه یک اشتباه را، بنام حقیقت مقدس یا علمی

برجامعه، حاکم ساخت

هیچکسی، حقیقت را ندارد

ما دوزخی را که در میهنمان ساخته اند

بافرهنگ اصیل ایران

تبدیل به بهشت خواهیم ساخت

ما به بهشت بیگانه نمیگریزیم

فرهنگ ، هنرساختنِ بهشت از دوزخست

دموکراسی، جامعهِ تفاهمیست

نه جامعه ایمانی، ونه جامعه ایدئولوژیکی

باید تقویمی بر پایه سال صدورمنشورحقوق بشر

ازکورش کبیر، ساخته شود

تا سراندیشه حقوق بشر، بنیاد تقویم ایران گردد و

وجانشین تقویم هجری وشمسی کنونی درایران گردد

این اندیشه را من سالهاست که به اشخاص گوناگون پیشنهاد کرده ام

ولی کسی آن را به عهده نگرفته است
کیست که پذیرای این امرمهم گردد ؟

حکومت اسلامی ایران، برشالوده
هزار وچهارصدسال
کینه توزی (ressentiment)
که دراسطوره های علی وحسین
ساخته شده ، استواراست

فتوی ، غصب حق مسلم مردم ایران
به اندیشیدن است
فتوی، قتل عام ِ خردهاست

مهرگان که میترا کانا یا میترا گانا باشد
به معنای زنخدا مهر است که سیمرغ بوده است
نه این میتراس که الهیات زرتشتی، بنام خدای مهر
جانشین سیمرغ ساخته است
آنچه بنام خدای مهر، درمقالات و نشریات ،علم کرده میشود
کسی جز ضحاک نیست که خدای پیمان برپایه قربانی خونی
بوده است

چرا مصدق هنوز زنده است ؟
چون هنوز دشمنان آزادی مجبورند با اوبجنگند
چون هنوزدرفش پیروزی آرمانهای بزرگ ایرانست

حق مسلم هرایرانی ، خوشزیستن و دیرزیستن است
حق مسلم هرایرانی ، پدیدارساختن خدای ِخرد، بهمن است که درگوهرش هست، و تنها فرمان اوست که مرجع نهائیست
حق مسلم هرایرانی ، همپرسی با دیگران برای نهادن قانونست

مسلمانان، درجهاد وقتل و ارهاب و شکنجه وعذاب دادن جشن میگیرند. این ، مفهوم جشن در اسلام هست

« مقدّس ساختن قدرت » ، همیشه « گمنام و ناپیدا ساختن ِ » هویت قدرت است . با قدرتی که مقدّس شد ، نمیتوان جنگید و آنرا ریشه کن ساخت؛ چون ، قداست ، قدرت را میپوشاند و تاریک و نامعلوم میسازد . در گستره سیاست ، همه قدرتها باید برای هم، نمایان و روشن باشند تا بتوانند همدیگر را مهار کنند و با هم، توازن بیابند . قدرتی که خود را مقدس ساخت ، بزرگترین خطر گستره ِ سیاست است؛ چون برای مردم ، به شکل « دشمن و رقیب » ، شناخته نمیشود.

قدرتی که مقدس شد ، بی نام میشود ؛ یعنی هیچگاه ، گیر گناهش نمی افتد، و همیشه پاک و برّا از گناه میماند . از اینرو، همه تباهکاریها و ستمکاریها و جنایتهای قدرت مقدس ، بلافاصله از موءمنان ، فراموش و زدوده میشود (نه تنها اکبرگنجی، این کار را کرد؛ بلکه در همه موءمنان و مقلدان ، قداست قدرت، گناه زدا از یادهاست. همه اهل ایمان ، در همان تجربه این تباهکاریها بر تن خود ، او را معصوم میشمارند. این فراموش کردن ، یک فضیلت یا هنر اخلاقی نیست؛ بلکه قدرت مقدس ، در موءمن ، چنین واکنشی دارد. از این رو هست که موءمنان درتا ریخنویسی ، مقدسین و معصومین خود را از گناه و جرم، پاک میسازند) . از اینرو هست که قدرت مقدس ، مسئول اجتماع نیست؛ چون او فقط در برابر خدا هست که گناه میکند . او دربرابر خرد سنجه و معیاری مردم، مسئولیتی ندارد؛ چون خرد مردم ، سنجه شمرده نمیشود.

قدرتی که نام دارد ، « شکل دیدنی و گرفتنی » دارد و مسئول مردمان میباشد . هیچ قدرتی نباید مقدس بشود و در گستره سیاست، هیچ قدرت مقدسی حق دخالت ندارد؛ چون قدرتهای سیاسی از برخورد با آن ، عاجز میمانند . ولی قدرت، سرچشمهِ گناه است و نمیتواند مقدس باشد و با مقدس شدن ، دیگر، مسئول مردمان نیست. خدائی که قدرتش مقدس باشد ، وجود ندارد . او همان اهریمن است . قدرت باید نام داشته باشد. قدرت مقدس ، بی نام است . در « شاهنامه »، این اهریمن است که پیکریابی « قدرت » می باشد.

با زال زر که فرزند و جفت سیمرغ است
فرهنگ سیمرغی ایران، استوارگردید. این فرهنگ سیمرغیست که
سرچشمه عرفان بطورکلی و بنیاد اندیشه های
مولوی بلخی، به ویژه است
بی زال زر، نمیتوان مولوی بلخی را شناخت

بنیاد آزادی اقلیت ها و اندیشه درقرآن
این حُکم هست که درسراسرتاریخ اسلام
اجراکرده اند و میکنند وخواهندکرد
رهبران دیگراندیشان را بکُشید = فقتلوا ائمة الکفر
ولی فرهنگ سیمرغی- زال زری براین استواراست
که دربن هرانسانی،
بهمن وسیمرغ ، یا خدای خرد و خدای مهر است
و کسیکه حکم قتل انسانی را میدهد
نه تنها خدا نیست
بلکه درهرقتلی نیز، خدا را ازسرمیکُشد

مسئله این نیست که علم برضد اسطوره است یا نه
مسئله اینست که روشنفکران ما
هم مفهومی غلط از علم دارند،هم مفهومی غلط از اسطوره

راست منشی دکترمصدق ، بی آنکه خود، بخواهد
موجودیت رژیم سلطنتی را زیرسئوال بُرد
و همچنین حقانیت رژیم اسلامی- آخوندی را زیرسئوال بُرده است
واین هنوز از نتایج سحراست
راستی = ارته = ایرج = سیمرغ

هیچکدام از روشنگران ما نتوانستند
گوهراسلام راستین را برای ایرانیان
مانند این رژیم ، روشن وچشمگیرکنند

بُن یا فطرت ما، جمشید است که فرزند سیمرغ بود
و سیمرغ ، مرغ پیروزی است
اصل نوشوی ِهمیشگی است
چون همیشه ازخاکسترش، ازنو زبانه میکشد
دشمنان، میخواهند پاسارگاد و تخت جمشید را ازبین ببرند
هرچند الله، خالق بیم است ولی جمشید، ریشه بیم و بیم آوران
را از بُن کند، و درآینده نیزازبُن خواهد کند بود
و جمشید درما ، تخت جمشیدی بزرگترخواهد ساخت
ما سازندگان تخت جمشید ها هستیم

بدون ریشه دوانیدن در فرهنگ اصیل ایران
که فرهنگ خانواده سام - زال - رستم
که فرهنگ سیمرغیست
به هیچکدام از آزمانهای خود نخواهیم رسید

جامعه اسلامی
نیاز به روشنگری با خرد آزاد ازاسلام دارد
نه « اسلامهای راستین سازی» که
وجه مشترکشان، دروغگوئی و سفسطه است

کتابسوزی ، پیآیند سخنان بی مایه ایست که
دهه ها بنام فرهنگ ایران
درباره فرهنگ ایران گفته اند، که ازبُن ، برضدفرهنگ ایران بوده اند،
وهمین نویسندگان هستند که اکنون درشاهنامه وبوستان و ... سوزی نعره ازبرباد درفتن فرهنگ میزنند

ویژگی « بحث » آنست که ازعمق ،میکاهد و بدرازا، کشیده میشود

سیمرغ ، نام « فرهنگ اصیل ایران» است ، که متعلق به دوره پیش از زرتشت نیست ، بلکه همیشه زنده است ، و همیشه از قدرتمندان حکومتی و دینی ، سرکوبی شده و میشود ، وهمیشه خودرا ازنو ، عبارت بندی میکند، و چهره نوین، به خود میگیرد

« اسلام ستیزی و عرب ستیزی » ، واکنش طبیعی ، در برابر« اسلامست که گوهرش ستیزنده است » .
اسلام وزرتشتیگری ویهودیت ومسیحیت .. وهرگونه دین و ایدئولوژئی، باید درایران ،

درفضای « فرهنگ گشوده سیمرغی » قرارگیرند ، تا « اصل قداست زندگی ، به کردار برترین اصل » ، دست اسلام و زرتشتیگری و یهودیت و مسیحیت و هر ایدئولوژی دیگری را، در ستیزه منشی ، ببندد .

هرچه ، تنها راه راست ، و تنها حقیقت را دارد ، چه بخواهد چه نخواهد ، درگوهرش ، ستیزه منش است، ولو بام وشام ، کرنای وعظ محبت و رحم و تسامح و تساهل و مدارائی را ، باد کند .

منشورحقوق بشر ِکوروش
استواربرفرهنگ سیمرغی، یا زال زری است
نه برآموزه زرتشت، که برضد آنست

یکی میکوشد ملت ایران را مسلمانی سنتی سازد

یکی میکوشد که ملت ایران رامسلمانان راستین سازد(تا کنون اسلامها دروغین بوده اند

یکی میکوشد ملت ایران را زرتشتی گاتائی سازد . تا حالا زرتشتیها، گاتائی نبوده اند

یکی میکوشد ملت ایران مدرن وپسامدرن،به تصویری که درغرب خوانده ونفهمیده بسازد

ولی کسی را نمیتوان یافت که ملت ایران را بدان بیانگیزد که خودش بیندیشد

ودموکراسی و حقوق بشرو جامعه مدنی و حکومت جدا ازدین

فقط برشالوده همین خرد انسانی نهاده میشود که خودش بیاندیشد

فرهنگ ایرانی
فرهنگ « فراسوی کـفـرودیـن »
یا« فراسوی هرگونه ایمانی » است

فرهنگ ایران، نه اسلامی ونه شیعی است
ونه زرتشتی بوده است

فرهنگ ایران، فراگیرنده
کفرهاوایمانها وشرکها والحادهاست

*****

فرهنگ ایران،متضاد با« شریعت اسلام» است
شریعت اسلام استواربرپایه خشونت است (ُقم فاَ نـذر= برخیزوبترسان)

*****

جمشید ، نخستین انسانِ ایرانی ،« مدنیت بدونِ بیم » را درایران ، ساخت.
درفرهنگ ایران،خدا هم، حق ندارد بترساند

*****

نرمخوئی، درگستره اجتماع وسیاست ،غایت فرهنگ ایرانست

نرمخوئی و مدارائی، دراسلام
فقط به عنوان« وسیله» ، برای غالب وحاکم ساختن شریعتِ اسلام، بکار برده میشود
نرمخوئی و مدارئی دراسلام
به عنوان « مکروخدعه» بکارگرفته میشود

برای « معاویهِ ظالم » شدن

باید نقش« مظلومیّت حسین » را

بازی کرد